

سفرنامه

خراسان و کرمان

تأليف

علاء محمد حسين خان افضل السلطنة

ترجمة

عبدالله الهادي وسير محمد الهادي





((١٤٥))

غلامحسین خان افضل الملک



سفرنامه خراسان و کرمان

به اهتمام

قدرت الله روشنی (زعفرانلو)

جمع‌داری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

س. - اموال - ۴۹۹۵۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران

انتشارات

تلفن: ۶۶۱۰۰۷ تهران

- سفرنامه خراسان و کرمان
- تألیف غلامحسین خان افضل‌الملک
- به اهتمام قدرت‌الله روشنی (زعفرانلو)
- چاپ و صحافی : مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد
- انتشارات توس ، اول خیابان دانشگاه تهران تلفن ۶۶۱۰۰۷
- انتشارات توس ، دفتر مرکزی تلفن ۶۴۱۳۰۵

فهرست مطالب :

۱	مقدمه
۹	بخش اول : خراسان
۱۲۳	بخش دوم : کرمان
۱۹۱	فهرست اعلام جغرافیائی
۲۰۳	فهرست نامهای اشخاص



مرکز تحقیقات گرافیک رایانه و جغرافیای دیجیتال

مقدمه

کتاب حاضر یعنی سفرنامه خراسان و کرمان که در دو بخش نوشته شده است بقلم غلامحسین خان افضل‌الملک است که خوانندگان گرامی در متن کتاب با فکر و قام و شیوه نگارش او آشنائی کامل حاصل خواهند کرد. افضل‌الملک چنان که خود را در مقدمه سفرنامه کرمان معرفی می‌نماید از نوادگان کریم خان زند است بدین شرح «این بنده غلامحسین خان افضل‌الملک، مستوفی دیوان همایون اعلیٰ ابن مرحوم مهدی خان بن علی خان بن ابراهیم خان انور ابن وکیل‌الرعا یا کریم خان زند.» و یا چنان که در خطبه کتاب افضل‌التواریخ (جلد سوم) تاریخ ایام سلطنت مظفرالدین شاه^۱ می‌نویسد: «غلامحسین افضل‌الملک مستوفی دیوان اعلیٰ است که نسبش به کریم خان زند وکیل‌الرعا یا می‌رسد، ابن مهدی بن علی بن ابراهیم متخلص به انور بن کریم.» و یا آنچه که در فهرست میکروفیلمهای دانشگاه درباره نسب او نوشته شده است: «میرزا غلامحسین خان افضل‌الملک ادیب شیرازی زندی متخلص به المعی پسر مهدی خان پسر علی خان پسر ابراهیم خان انور پسر کریم خان زند.»

افضل‌الملک مردی ادیب و فاضل بوده است و به عربی و فارسی شعر می‌سروده است که نمونه‌ای از اشعار عربی آن در قسمت اول سفرنامه خراسان

۱- رجوع شود به مجله یفما سال شانزدهم، ص ۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳ نگارش آذای

ابرج افشار، درباره افضل‌التواریخ.

آمده است . بعلاوه مورخ هم بوده است چنان که تاریخ افضل را در سه مجلد نوشته است بشرح زیر :

جلداول بنام جلوس مظفری مربوط به نخستین سال سلطنت مظفرالدین شاه سنه ۱۳۱۳ هـ . ق .

جلددوم ، افضل التواریخ است که درباره وقایع سال ۱۳۱۴ هـ . ق . نگارش یافته و جلده سوم آن وقایع سال ۱۳۲۴ هـ . ق . است که بدستور امین السلطان نوشته شده است^۱ .

افضل بجز افضل التواریخ تألیفات دیگری نیز داشته که ذیلا نقل میشود:

- ۱- کراسه المعی یا کراسه اعتمادی که کشکول مانند است .
- ۲- سفرنامه خراسان و کرمان ۳- سفرنامه قم که در آن از اسناد مستوفیان استفاده کرده است ۴- ترجمه اعلام الناس بما وقع للبرامکه من بنی العباس
- ۵- قرن السعادتین ۶- سفرنامه کلاردشت .

و باتوجه بشرح مذکور در فوق می توان دریافت که اهل قلم و صاحب فضل بوده است و بعلاوه در دستگاه محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات خدمت می کرده است و چون مردی فاضل بوده و خود را از لحاظ اصل و نسب برتر از اعتماد السلطنه میدانسته است روابط او با مخدومش چندان صمیمانه نبوده است . دانشمند مرحوم مهدی بامداد مؤلف کتاب شرح احوال رجال ایران درباره افضل الملك می گوید «من شخصاً افضل الملك را در اواخر عمر دیدم، مردی بلند قامت و خوش قیافه و اهل فضل بود و کمی نیز متکبر و خودخواه که خود ناشی از مقام علمی اش بود و مقامات حریری را بخوبی تدریس می کرد. «افضل الملك مستوفی بوده و اکثر منصب

۱- به فهرست میکروفیلمهای دانشگاه ص ۱۵-۱۲۰-۱۵۷ و ذریعه . ص ۱۷-۲۸۹

کارگذاری و نویسندگی را در دستگاههای ایالتی داشته و در سنه ۱۳۳۳ ه.ق. نیز پیشکاری حکومت قم با او بوده است و سال وفاتش را نیز ۱۳۴۸ ه.ق. نوشته اند.

این کتاب در دو بخش است. قسمت اول مربوط به سفر خراسان است که از تهران به مشهد میرفته است و مربوط به سال ۱۳۲۰ ه.ق است که وصف شهرها و دهات مابین راه است و در هر کجا که رسیده و جنبه تاریخی و جغرافیائی داشته است شرحی راجع بآن محل نوشته است. چون مردی دقیق و اهل تحقیق بوده سعی کرده است که حقایق را بنویسد. چنان که در اوصاف شهر دامغان از کتاب مرآة الاطلاع یعنی خلاصه معجم البلدان یا قوت حموی که بوسیله صفی الدین بغدادی خلاصه شده است نام میبرد و قسمتی از آنرا نقل میکند. بعلاوه از آثار قدیمه دامغان بازدید کرده است و اطلاعات جامع و ذیقیمتی عرضه میدارد و نوشته های محمد حسن خان اعتماد السلطنه را در کتاب مرآت البلدان چندان مطمئن و درست نمی داند و آنها را نقل قول از دیگران می داند. از سبزواری و مردمش بخوبی یاد میکند، چون خود چندی در این شهر میزیسته و سمت نایب الحکومه ای این شهر را داشته است تحقیق کاملی در مورد سینه های علوی و بنی مختار دارد، و از علمای سبزواری به نیکی نام میبرد که در متن سفرنامه آمده است. نیشابور را بخوبی توصیف میکند و محل شهر قدیمی آنرا از اطلاعات دقیقی که داشته و بازدید می کند از محل آن میکند آشکار میسازد که فوق العاده جالب است. در مشهد مورد استقبال اهل علم و قلم قرار میگیرد. از شاهزاده سلطان حسین میرزای نیرالدوله بخوبی یاد میکند و اقدام او را در مورد ساختن جاده شریف آباد و عمران و آبادی صحن های حرم مطهر امام رضا (ع) کاری بزرگ و خردمندانه میدانند. از میرزا صادق خان ادیب الممالک و میرزا کاظم خان صبوری ملك الشعراي آستان قدس بخوبی تجلیل می کند.

چون خود اهل علم بود بیشتر اوقات خود را نیز با ادبا و فضلا میگذرانیده و کمتر به مسائل سیاسی روز و اوضاع و احوال مردم میپرداخته است. بدیدار علمای روحانی مشهد رفته و هر یک را به نحوی که با او برخورد داشته‌اند در سطور سفرنامه معرفی مینماید. چنانکه خود میگوید «اعیان زادگان و فضلاء شهر از من دیدن کردند و وظیفه دارم که اوصاف آنها را بنگارم».

بخش دوم سفرنامه اختصاص به مسافرت از مشهد به کرمان از راه جنوب خراسان دارد که قسمتی از آن از کویر میگذرد.

این سفر افضل‌الملک در سال ۱۳۲۱ ه. ق است که یکسال بعد از سفرنامه خراسان تحریر یافته است. چون شاهزاده علی‌نقی میرزای رکن‌الدوله فرمانفرمای خراسان به حکومت کرمان منصوب میشود افضل‌الملک نیز، که جزء ابواب جمعی دستگاه ایالتی بوده است ناچار به محل حکومتی جدید فراخوانده می‌شود و تصمیم به مسافرت کرمان از طریق کویرلوت میگیرد که جزء جزء مسافرت را منزل به منزل یادداشت می‌کند و خوانندگان محترم در متن کتاب با آن آشنائی حاصل خواهند کرد. در اینجا فقط این نکته را معروض میدارم که در فواصل راه اشاره به احداث راه آهن از این طریق یعنی از راه خراسان به کرمان میکند که در آینده عملی خواهد شد. این خود نشان‌دهنده دانش و بینش این مرد است که شاید در حال آن عصر چنین دید و بینائی وجود نداشته است و امیدوار بوده است که روزی راه آهن بسن خراسان و کرمان ساخته شود. هر چند این پیشگویی صورت عمل بخود نگرفته است ولی راه شوسه اتومبیل‌رو هم اکنون از طریق زاهدان بخراسان عمای است و روزی نیز راه آهن ساخته خواهد شد و رؤیای افضل‌الملک صورت تحقق بخود خواهد گرفت. خداوندش بیامرزد.

در خاتمه مقدمه توضیحی چند لازم است:

۱- نسخه عکسی این کتاب را دوست دانشمند جناب آقای ایرج افشار

دراختیارم گذاشتند که متعلق به کتابخانه شاعرتوانای خراسان محمود - فرخ بوده است و حالا به کتابخانه دانشگاه مشهد تعلق دارد. چند صفحه از متن این سفرنامه در مقدمه دیوان اشعار مرحوم میرزا کاظم صبوری ملك الشعراء آستان قدس رضوی چاپ شده است. دیوان اشعار صبوری یکوشش محمد ملكزاده در سال ۱۳۴۲ جزو انتشارات ابن سینا انتشار یافته است، و قصیده که با مطلع

در حریم زاده موسی که خاک درگهش

چون دم عیسی بن مریم شد شفا بخش علیل

شروع می شود مفصل تر از خود دیوان در کتاب حاضر چاپ شده و قصیده در صفحه ۵۶۸ دیوان مندرج است و افضل الملك تمام اشعار را ذکر کرده است.

۲- موقعی که مشغول تصحیح متن این سفرنامه بودم دو نفر از منصفین صاحب نام دوره قاجار حیات داشتند، یکی مهدی بامداد مؤلف تاریخ رجال ایران است. دیگری حسین محبوبی اردکانی که هر دو سمت استادی بر این بنده داشتند و بر خود لازم دیدم که یادی از آنان بشود.

مرحوم مهدی بامداد که شش جلد تاریخ رجال ایران را نوشته است مردی فاضل، پرکار و زحمتکش بود. سمادتی بود که خود این محقق بزرگوار را مرتب در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد می دیدم و شاهد بودم که با چه شوقی درس و سال کهولت دنبال عکس و مطلب برای کتابهای خود بود. بهر دری می زد تا عکس و مطلبی از رجال قرون ۱۲-۱۳ و ۱۴ بدست آورد. عمری را در این راه سپری کرده بود و رجال دوره قاجار را بخوبی می شناخت و اگر عکسی ناشناخته در این کتابخانه بود بخوبی می دانست که بچه کسی متعلق است. حسین محبوبی اردکانی درباره مهدی بامداد می گفت «من هنوز بیای مهدی بامداد نرسیده ام که روزانه هیجده ساعت

مطالعه و کار می‌کند» این خود کوشش و فعالیت این شخص را نشان می‌داد .

حسین محبوبی اردکانی یکی از مورخین صاحب‌نام دوره قاجار است (متولد ۱۲۹۴ و متوفی ۲۳ آبان‌ماه ۱۳۵۶) او مردی ریزنقش ، متواضع و صاحب‌کمالات بی‌شماری بود . عربی خوب می‌دانست و در زبان فارسی استاد بود. فارغ‌التحصیل دانشسرای عالی و از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در رشته تاریخ فارغ‌التحصیل شده بود. درس و تحصیلات عالی را بخاطر مناصب دنیوی طی نکرده بود . چون عاشق علم بود بنابراین کسب فضیلت کرده بود .

استاد فقید در اوایل سال ۱۳۴۴ به پایمردی ایرج افشار از وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) به دانشگاه تهران منتقل گردید و در انتشارات دانشگاه تهران با سمت معاونت انتشاراتی شروع بکار کرد و آشنائی این بنده با ایشان از همان موقع آغاز گردید .

محبوبی مردی دقیق بود و متن کتابهایی را که انجمن تألیف و ترجمه تصویب می‌نمود با دقت هرچه تمام‌تر می‌خواند و اگر اشکالی در متن کتاب بود با مؤلفین و مترجمین کتاب در میان می‌گذاشت تا کتاب عاری از هرگونه عیب و نقص بچاپ برسد. هر کس از او در زمینه کتاب اطلاعاتی می‌خواست با نهایت علاقمندی کمک می‌کرد . مرحوم محبوبی مردی گوشه‌نشین و کم حرف و سر و کارش همیشه با کتاب بود . حتی یک روز در دوره خدمتش از مرخصی استحقاقی استفاده نکرد. مگر چنانچه ضرورت پیدا می‌کرد و یا این که کسالت داشت . از همه زودتر به اداره می‌آمد و دیرتر اداره را ترک می‌گفت. در تمام مدت حیاتش دعوت کسی را قبول نکرد و در هیچیک از مراسم شرکت نمی‌کرد . از بابت تصحیح کتاب و ترجمات فوق‌العاده‌ای که می‌کشید دیناری توقع مادی نداشت و اگر چنانچه چکی بابت حق - الزحمه برایش می‌فرستادند عیناً برگشت می‌داد .

بیریا وبدون هیچگونه چشم‌داشتی درراه فرهنگ این مملکت زحمت کشید حاصل کارش مقالات متعدد درمجله یفما وراهنمای کتاب و کتابهای زیادی است که تألیف و تصحیح کرده است و چندجلدی از آن بطبع رسیده است که آقای ایرج افشار درمجله راهنمای کتاب شماره آبان و دیماه ۱۳۵۶ ذکری از آن کرده است .

آن مرحوم متن سفرنامه افضل‌الملک را که تصحیح کرده بودم بادقت هرچه تمامتر خواندند ودر بیشتر موارد مطالب ارزنده‌ای از خود در زیرنویس صفحات کتاب اضافه کردند و حتی غلط‌گیری قسمت اول کتاب را قبل ازوفاتش یکبار دیدند ولی افسوس که اجل مهلتش نداد که حاصل کار را ببیند .

مقدمه فاضلانه ایشان بر کتاب سه سفرنامه که به تصحیح نگارنده بطبع رسیده است باقلم شیوای ایشان زینت بخش گردید . اسناد ومدارک فرخ خال امین‌الدوله را کلاً مورد نظر قرار دادند که بدست دوست فاضل آقای کریم اصفهانیان در چندجلد انتشار یافته است .

فقید سعید مشوق اینجانب برای تهیه کردن تاریخ طوایف کرد زعفرانلو بودند . چون خود تاریخ دوره قاجاریه را بخوبی می‌دانستند بنابراین آشنائی کامل بمهاجرت این طوایف از غرب ایران بخراسان داشتند، اصل ونسب این طوایف را در هر کتابی که می‌دیدند در اختیار می‌گذاشتند. روزی که به ایشان گفتم مطالبی راجع به گذشته اسفراین تهیه کرده‌ام بی‌نهایت خوشحال شدند ، قرار بود که یادداشتها را بنظرشان برسانم وباز هم افسوس که آن دانشی‌مرد را از دست دادیم .

حسین محبوبی اردکانی هردی آزاده وبزرگوار ازین دوستان رفت وبسرای باقی شتافت و فرهنگ این مملکت یکی از خادمین واقعی‌اش را

از دست داد . هر چند حالا محبوبی در بین مانیست ولی همیشه نامش زنده است هم اکنون که ذکر خیری در مقدمه این کتاب از ایشان می شود سیمای بزرگوارانه اش در مقابلم مجسم است من این کتاب را بروح پرفتوح او هدیه می کنم و خداوند رحمتش کند .

۳- موقعی که سفرنامه آماده برای چاپ بود دوست دانشمند آقای حسین مدرسی طباطبائی مشغول چاپ سفرنامه قم و شرح احوال افضل - الماک بودند و نامه ای با شرح احوال افضل الماک برایم فرستاده بودند که قرار بود در انتهای کتاب چاپ شود. اینک که کتاب با مقدمه فاضلانۀ ایشان بطبع رسیده است و کتاب در دسترس همگان است فقط لازم دیدم که از مراحم ایشان تشکر کنم و خوانندگان محترم را برای مطالعه کارهای ارزنده ایشان به کتاب سفرنامه قم تألیف افضل الماک تصحیح ایشان ارجاع بدهم . خداوند ایشان را مؤید بدارد .

قدرت الله روشنی (زعفرانلو)



بخش اول

خراسان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحمد الله باریسم است که این بنده میرزا غلامحسین خان افضل الملك مستوفی دیوان اعلی از تهران بخراسان حرکت کرده بتقبیل آستان مقدس حضرت امام رضا علیه آلاف التحية والثناء نایل میشوم . سفر اول در سنه هزار و سیصد و یک هجری بود که سفرنامه مفصلی نوشته شرح منازل و طرز مشاهد مقدس و آستان اقدس رضوی را در آن کتاب نگاشته ام . سفر ثانیم در دو سال هزار و سیصد و هفت و سیصد و هشت بود . در این سفر چون با ایالت خراسان بودم و شغل خطیر داشتم مرا نگاشتن سفرنامه دست نداد . در این سفر سیسم که سنه هزار و سیصد و بیست و دوره سلطنت مظفریه^۱ و صدارت آقامیرزا - علی اصغر خان صدار اعظم بایران است . بعزم آن افتادم که بیری در کمال اختصار سه ماه به طرف خراسان حرکت کرده و تمام کتب اقدس همایونی از سفر دوم مراجعت بایران میکند من هم بدار الخلافه تهران معاودت کنم . لهذا در روز جمعه سیسم شهر جمادی الاولی که فصل اسداست و تازہ بادخک آشکارا زده است بادوستان و اهل خاندان و داعی کرده بادو نفر نوکر و چهارتن از بستگان سوار بر اسبان خود شدیم و بزایوه حضرت عبدالعظیم آمدیم [و] شب را در آنجا ماندیم .

شب یکشنبه پنجم جمادی الاولی سه ساعت از شب رفته که وقت حرکت قافله بود از حضرت عبدالعظیم حرکت کرده بطرف خاتون آباد راندم . از حضرت عبدالعظیم

۱- منظور دوره سلطنت مظفرالدین شاه قاجار است (متولد ۱۲۶۹ و متوفی در

نا خاتون آباد چهار فرسنگ است . بین راه دهات و نهرهای جاری کراراً دیده میشود از آن جمله اشرف آباد و محمود آباد است که در این دو محل از اسب پیاده شده در قهوه خانه چای خوردیم و بعد سوار شدیم بخاتون آباد [که] رسیدیم در کاروانسرای شاه عباسی منزل کردیم . روز یکشنبه پنجم در این جا توقف شد .

خاتون آباد جزء بلوک ورامین است چشمه ندارد نهرها ورودخانه های کوچک از رودخانه جاجرود منشعب شده تمام دهات بلوک ورامین را مشروب میسازد . شب دوشنبه ششم از خاتون آباد بطرف شریف آباد حرکت کردیم . مسافت راه دو فرسخ است ، درد و طرف خارج از جاده دهات بسیار دیده میشود . در سربلک فرسخی طرف دست چپ قریه بسیار بزرگی در کنار جاده است که مسمی به آلوک [آلوانک] است . کاروانسرای گلی هم دارد . بعضی از زوار در آنجا منزل میکنند . پس از آن یک میدان بشریف آباد مانده طرف دست راست قریه ایست موسوم بخسرو . در بین راه تا شریف آباد سی و سه نهر دیده شد . آبهای جاری دارد که تمام از رودخانه جاجرود منشعب شده هر یک دهی را مشروب میسازد . در خود شریف آباد هم دو نهر بسیار بزرگ جاری است که از رودخانه جاجرود میآید و بددهات خالصه میرود . کریم آباد و قریه آفرین و قریه قره گل نزدیک شریف آباد است . دوشنبه ششم در شریف آباد توقف شد و بسیار خوش گذشت در اینجا برای زوار کاروانسراهای کوچک گلی ساخته و مهیا کرده اند .

شب سه شنبه هفتم از شریف آباد بطرف ایوانک حرکت کردیم ، تا دو فرسخ آب و آبادانی دیده می شود در سه فرسخ دیگر تا ایوانک آب و آبادی نیست . از شریف آباد که حرکت میکنی در سربلک فرسخی قهوه خانه ایست که جزء قریه «قره گول» میباشد . قریه قره گول در پشت قهوه خانه است که ظاهراً دیده نمیشود متعلق به همشیره حضرت اشرف اتابیک اعظم است . بعد از قره گول قریه ابراهیم آباد و خلیفه آباد و قرمز تپه و عبدل آباد است . از قهوه خانه قره گول که یک فرسخ دیگر طی مسافت می شود . قریه کلنگه عمر یا عمر کله دیده میشود که قهوه خانه آن در جلو جاده است ولی خود قریه و

قلعه در پشت قهوه‌خانه است که آنجا را به علی آباد نامیده‌اند و آب قنات از قهوه‌خانه جاری است. این قنات و این قریه علی آباد تازه احداث شده است. در سنه گذشته آقا میرزا ابوالقاسم خان پدر معین حضور که بسته و از طایفه حضرت اشرف اتابیک اعظم است باین سرزمین آمده نهری از اینجا تارودخانه جاجرود کنده بقدر سه سنگ آب از رودخانه باین جا آورد و کسی او را مانع نشد و احدی هم حق ممانعت نداشت. بعد در این جا قلعه بنا کرد. حمام و خانه برای رعیت ساخت و از اطراف رعایا باین جا آورده مسکن داد. بعد احداث قناتی کرد. چاههای قنات را تا قریه گنداب رسانید که در پای کوههای جاجرود در سربك فرسخی است و گنداب جزء دماوند است. آبهای گنداب باین چاهها نشر کرده آب جاری گشت. اکنون این قریه کله عمر هم قنات دارد و هم سه سنگ آب از رودخانه جاجرود باین جا می آید. امسال هشتصد تومان باقلای اینجا بفروش رسیده است. هزار و پانصد خروار غله از این جا برداشت شده است. گرمک شهری مانند از اینجا بعمل می آید که بشکل خربزه است، بسیار شیرین و معطر است. این قریه صد و پنجاه خروار اراضی بذرافشان دارد. قدری از اراضی خالصه دیوان ضمیمه اراضی اینجا شده است. زوار و عابرین سبیل و رعایای این حول و هوش بسیار از آقا میرزا ابوالقاسم خان اظهار رضامندی میکردند که در اینجا احداث چنین آبادی کرده است. خلاصه در این جا پیاده شده چای خوردم. جهت اینکه اینمکان را «عمرکله» گویند این است که در این زمین دوسه تپه کوچک بوده است زمین را که مردم هموار میکردند سنگی بیرون می آید که شبیه کله انسان است. آن سنگ را تشبیه به کله عمر کرده، این آبادی را هم بهمین اسم میخوانند. آن سنگ اکنون در قلعه موجود است. از این جا سوار شده سه فرسخ دیگر را که بدون آب و آبادی است رانده تا بایوانک که بایوانکی معروف است رسیدم. امروز که سه شنبه هشتم است در اینجا توقف شد. ایوانکی در قدیم آباد بوده است. آجرهای عهدکیان هنوز در این جا موجود است هنوز گاهی

بعضی از مردم بعضی از آبکنه و اراضی اطراف را حفر کرده بقدر ده هزار و بیست هزار آجر بیرون آورده درخانه‌های خود بکار میبرند. ایوانک دارای سیصد خانوار است. خانه‌های خوب و گچ‌بریهای نغز ساخته‌اند. از وضع خانه‌ها و ترتیب اسباب چینی اهالی چنین معلوم می‌شود که این مکان در قدیم شهر بوده است و اهل آنجا هنوز تمدن دارند. مثل اهالی دهات نیستند. ایوانکی دارای رودخانه بزرگی است که سالی نه‌ماه آب زیاد از آن جاری است. آب این رودخانه از فاضل آب دزک و کُرک و برون خورک و نحمدآباد و «دوآب» و «ویرانه» است. این پنج قریه جزء قراء دماوند است که فاضل آب آنجا به این رودخانه میریزد. در تابستان آب را در آن پنج قریه دماوند گرفته دیگر فاضلی ندارد که باین رودخانه بیاید لهذا در هر سال سالی سه چهار ماه رودخانه ایوانک بی‌آب می‌ماند. اهالی از برای آشامیدن از بهار آب درخانه‌های خود ذخیره دارند و دارای يك قنات هم هستند که آب آن قنات را به باغات خود برده مشروب میسازند و گاهی هم بخانه‌ها میبرند. اهالی بجهت آب بصعوبت گذران میکنند خربوزه و هندوانه خوب در اینجا بعمل می‌آید. صیفی کاری اینجا غالباً به‌دیم است. ایوانکی جزء بلوک ورامین است و پس از این هر دهی که بجلو باشد جزء بلوک خوار است.

شب چهارشنبه هشتم از ایوانک بطرف منزل قشلاق حرکت کردیم. مسافت راه پنج فرسنگ است يك فرسنگ که طی مسافت میشود باول دره دهنه بلوک خوار میرسد. قهوه‌خانه در آنجا بر سر پا است که از برای عابرین سبیل مایه راحتی است. در این يك فرسخ در کنار جاده دست‌چپ نهر وسیع و عمیق است که دوزخ تاسه ذرع عمق آن است. از فاضل آب ایوانکی بعضی چشمه‌های کوچک تکوین می‌شود که آب آنها از نهر بیرون می‌آید. این آب شیرین است و این نهر را «لات سردر» میخوانند بجهت آنکه آب این نهر بسر دره خوار میرود. علیخان سرتیپ سواره اسانلو در میان دره خوار چند خانوار ساخته که این آب بی‌صاحب را بمصرف رعایای آبادی جدید الاحداث برساند. پس از طی کردن این يك فرسخ باید از میان دو کوه کم ارتفاع درین دره ای عبور کرد

که يك فرسخ و نیم امتداد این دره است و آبهای شور از ابتدای این دره تا آخر دره جاری است . در میان این دره در سریك فرسنگی يك رباط سنگی است که خراب شده آثار آن هنوز باقی است این رباط را منسوب بمهد انوشیروان میکنند . خلاصه این دره و کوه از طرف دست راست نزدیک به «سیاه کوه» معروف است که رشته سیاه کوه منتهی بمعدن نمک شده و بقم متصل میگردد . و از آنجا سلسله اش به خاک کاشان رسیده بمسیله انتها می یابد و از طرف دست راست این دره و کوههای دهنه خوار وصل به کوه البرز است و جزء آن محسوب می شود . يك فرسخ از این دره را که طی کردیم بقهوه خانه و بنای علیخان سرتیپ اسانلو رسیدیم که برای آسایش اهل قافله ساخته اند . از آنجا نیم فرسنگ دیگر رانده از دره بیرون آمدیم . دو فرسنگ دیگر ، اندکی هم بیشتر ، رانده بمنزل « قشلاق » رسیدیم که جزء بلوک خوار است . نزدیک قشلاق سه قریه آباد است که اسامی آنها از این قرار است : «نوده» ، «قلعه نو» ، «حسین آباد» . چهارشنبه هشتم در قشلاق توقف شد . در قشلاق علاوه برگندم وجو و صیفی کاری شلتوک هم میکارند و برنجی بعمل می آید . تقریباً رعایای قشلاق صد و پنجاه خانوار است . آب قشلاق و اکثر دهات بلوک خوار از آب رودخانه بلوک فیروز کوه است . فیروز کوه جزء مازندران است . فاضل آب آنجا در رودخانه ریخته از رودخانه آنجا نهرها منشعب شده بطرف بلوک خوار آمده هر نهری دهی از دهات بلوک خوار را مشروب میسازد ولی چون این آبها از زمین شوره زار میگذرد آب قشلاق و سایر دهات خوار شورا است .

* پهلوی این رباط خراب ، علیخان سرتیپ سواره اسانلو ساکن قریه رشمه دو سه طویله و چند آخرو يك دو اطاق و قهوه خانه ساخته که قافله در آنجا ساعتی راحت کند یامال خود را خوراک دهد . يك باغبان در آنجا گماشته . دوسه جوی باریکی نهال ها کاشته و هندوانه و چغندر کاری ساخته و سنگهای پی و پایه این بنا از همان سنگ های رباط خرابه انوشیروانی است . بهر حال ساخته شدن این بنا برای قافله اسباب راحتی است که ساعتی خود را در اینجا آسایش میدهند و در زمستان از سرما نجات می یابند .

شب پنجشنبه نهم از قشلاق حرکت کرده بطرف منزل «ده نمک» روانه شدیم . مسافت راه امشب شش فرسخ است هنوز يك فرسخ طی نکرده در طرف راست جاده دو قریه است که نام یکی از آنها «چار قشلاق» است . در سر يك فرسخی دست چپ در کنار جاده قهوه خانه ایست که در پشت قهوه خانه قریه ایست که اسم قدیم [آن] «آتش گاه» بوده است و کنون «امیر آباد» ش گویند . بین راه در اطراف جاده قریه ها ست که در شب تحقیق اسامی آنها کردن بسی اشکال دارد . در سردو فرسخی قریه «ارادان» است که پایتخت * بلوک خوار است . حاکم در این جا منزل دارد . کاروانسرائی در اینجا هست که تجار و کسبه در حجرات آن منزل دارند . يك دکان بلورفروشی مختصر در اینجا ست عطار و بنک دار معتبر دارد . در خارج از کاروانسرا ده باب دکان است که دو باب آن مخصوص آهنگری است خانه حاکم بالای تپه بلندی است که سابقاً در روی این تپه قلعه معتبری بوده و سه طبقه داشته است لکن بناهای قدیم آنرا خراب کرده کنون بعضی بناهای جدید در روی آن کرده اند . حاکم جناب «احتشام الممالک» که از طایفه البرزیه است که خانواده ایشان در تهران است . خلاصه ارادان بسیار ده آبادی است قهوه خانه دایر و خانوار بسیار دارد . تلگراف خانه هم در آنجا هست . جنب ارادان طرف دست چپ در پای کوه دهی در کمال آبادی است که اسم آن «علی آباد» است . از ارادان که نیم فرسنگ حرکت کنی قریه «پاده» دیده می شود که آبادانی خوب دارد . در میان پاده تپه بزرگی است که سابقاً مثل «لا سجرد» در روی آن تپه قلعه [ای] بوده که سه طبقه داشته و درهای غرفه ها از بیرون باز میشده است اهالی در آنجا منزل داشته و از تاخت و تاز دزدان ترکمانان محفوظ باشند . در این اواخر که امنیت حاصل گشت و ترکمان تأدیب یافت دیگر اهالی محتاج بآن بنای تنگ و خفه نبوده ، تیراطاقها را کشیده در وسط آبادی منزل کردند ، کنون در روی آن تپه بنائی نیست ولی خود تپه

* این کلمه به مسامحه بکار رفته و جز برای يك کشور صحیح نیست بجای آن «حاکم نشین» و امروز «مرکز» می گویند .

بھیأت باشکوهی باقی است . از ابتدای قشلاق تا پاده که آمدیم بیست و هشت نهر پر آب دیدم که در این فصل کم آبی هر نهری يك سنگ و دو سنگ و سه سنگ و پنج سنگ و هفت سنگ آب داشت که از وسط جاده میگذرد . این آبها تمام از «قزان چای» از پشت کوه می آید که از رودخانه فیروز کوه منشعب میشود . قزان چای یکی از دهات فیروز کوه است . دیگر از پاده آب فیروز کوه بند می آید ، دیگر آب و آبادانی دیده نمی شود مگر نزدیک دهنمک که «رحمت الله خان» اسانلو در وسط بیابان بنائی تازه ساخته و نیم سنگ آب از کوه در آنجا جاری است . خلاصه از پاده رانندیم تا دهنمک رسیدیم . امروز در دهنمک توقف شد .

دهنمک جزء بلوک خوار است . بسیار بدجائی است . آب بسیار شوری دارد که نمی توان خورد اما هندوانه و خربوزه شیرینی در اینجا بعمل می آید . کاروانسرای شاه عباسی در اینجا ساخته شده است که زوار راحت هستند .

صدخانواده در دهنمک ساکن هستند . آب اینجا از قریه «رومه» و «قالی باف» می آید . رومه و قالی باف جزء فیروز کوه مازندران است که تا اینجا دو فرسخ مسافت دارد و پشت کوه است . در رومه و قالی باف سه چهار خانوار بیشتر رعیت ساکن نیست . شب جمعه دهم از دهنمک که آخر منزل بلوک خوار و در جزء جمع تهران است حرکت کرده بطرف «لاگرد» که جزء خالک سمنان است رانندیم . مسافت راه هفت فرسخ است تا سرچهار فرسنگی بهیچوجه آب و آبادانی نیست مگر آنکه در سرچهار فرسنگی قریه و مزرعه مختصری تازه احداث کرده و غرس اشجار نموده اند و موسوم به «عبدالله آباد» است . آب اینجا از دو فرسخی از دهی می آید که آنهم موسوم به عبدالله آباد است و جزء فیروز کوه است . در عبدالله آباد قهوه خانه ایست که برای آسایش عابرین سبیل باعث راحتی است . قلعه و کاروانسرای مختصری دارد . آب عبدالله آباد شور است . از اینجا به بعد هرچه مسافت طی شود جزء خالک سمنان است . قبل از آنکه به عبدالله آباد برسیم پهلوی جاده طرف دست راست قلعه کوچکی دیده شد که بالای آن برجی

بود. سکنه در آنجا نداشت* این قلعه و برج را در قدیم از برای مستحفظین طُرق و دیده بانان ساخته بودند کنون که ممالک ایران امنیت دارد دیگر محتاج باین قلعه و برج نیستند. باین جهت خالی از سکنه مانده است. از عبدالله آباد تا لاسجرد هم سه فرسخ است. در سردو فرسخ و نیمی هم باز قهوه خانه مختصر دیده میشود که پهلوی دو مزرعه متصل بیکدیگر است. اسم یک مزرعه و چند خانوار و جای مال بند مسمی به «سیدآباد» است که متعلق به سادات است. مزرعه دیگر که آسیاب و دو خانوار دارد موسوم به «باریک آب» است. از باریک آب تا لاسجرد نیم فرسخ است و از آنجا به لاسجرد میرود. هنوز به لاسجرد نرسیده دست راست خارج از جاده قریه موسوم به «بخشی آباد» است متعلق به حاجی محمد پسر مرحوم حاجی علی تاجر کاشی است. هنگام صبح بلاسگرد رسیدیم. با داشتن کاروانسرای شاه عباسی یکی از خانه ها منزل کردیم. امروز که جمعه دهم است در لاسگرد توقف شد. لاسجرد همان قلعه و دژ لاجوردی است که فردوسی علیه الرحمه در شعر خود یاد آور شده میگوید:

دژ «جنبدان» و دژ «چرمنه» دژ «لاجوردی» برای بنه

دژ جنبدان همان است که کنون یکی از محلات سمنان است و حال هم آنرا جنبدان میگویند. دژ چرمنه قریه «دروار» است که در شرح منزل «قوشه» ذکر آن خواهد شد. آب لاسجرد قدری بدطعم است لکن بهتر از آبهای پیش است. قنات و آبهای متعدد دارد. هوایش بهتر از هوای خوار و ورامین است. انار بسیار خوب در اینجا بعمل می آید که از انار قم و ساوه و کن که از قراء تهران است بهتر است. اینجا باغات دارد و وقف بر آستانه مقدسه رضویه است سابقاً در این جا قلعه [ای] بود که سه طبقه داشت دورتادور هر طبقه غرفه ها داشت که از بیرون و اندرون درهای آن باز میشد. زنان و مردان در آن بالاخانه ها منزل داشتند و خالی از سیاحت و غرابت نبود. ارتفاع قلعه تابست ذرع بود و از برای حفظ و حصانت بهتر از آن قلعه درجائی دیگر دیده

* بسیاق تکلم امروز فعل باید «نبود» باشد.

نیشد. من در دو سفر سابق خود در توی قلعه رفته تا طبقه سیّم بالاخانه‌های آنرا دیده بودم. این سفر آن قلعه را خراب و ویرانه دیدم که طبقات آنرا برچیده بودند از اهالی سبب پرسیدم. گفتند در بودن آن قلعه و توقف در آنجا بما بد میگذشت لهذا آنرا خراب کرده در تیر و تخته آنرا در میان ده آورده و خانه‌ها ساخته در اینجا منزل کردیم. چون راهها امن است و کسی بما تاخت و تاز نداشت دیگر محتاج به آن قلعه نبودیم کنون اثری از آن قلعه جز يك تپه گردی نیست که [نشان می‌دهد.] عرض دیوار قلعه پنج ذرع است. در سطح قلعه چاهی هولناک است که آب دارد. اهالی آنجا نمی‌دانند که آب آن بکجا میرود.

شب شنبه یازدهم از لاسگرد بطرف «سمنان» حرکت کردیم. مسافت راه پنج - فرسخ است لکن چا پارخانه بغلط شش فرسخ کرایه میگیرد. از لاسگرد که بیرون میروی بلافاصله طرف دست چپ قریه ایست مسمّی به «تجین آور» که در سرد و فرسخی قریه «سرخه» است که در نهایت آبادی است. انار و خربوزه آن خیلی اغلی است. از سرخه تا سمنان سه فرسخ است. در خارج از جاده دست چپ بعضی دهات دیده میشود. هنگام صبح به شهر سمنان رسیدیم. نزدیک ارگ حکومتی در سرای ضیاءالدوله مرحوم منزل کردیم. حکمران شهر سمنان و دامغان شاهزاده و الاتبار کیومرث^۱ میرزای عمیدالدوله ابن مرحوم قهرمان میرزا^۲ ابن ... که بحسن خلق و صفات حمیده و میانه روی و عدالت معروف و مشهورند. بواسطه سابقه آشنائی و شب‌های باده پیمائی بخدمت ایشان رفتم، از دیدن بنده بسی مشعوف شدند، بنده را نگاه داشتند دوروز مهمان ایشان بودم بسی خوش گذشت. شهر سمنان مستغنی از شرح بنده است همه کس وضع آنجا را میداند.

-
- ۱- کیومرث میرزای عمیدالدوله پسر قهرمان میرزا پسر عباس میرزای نایب السلطنه است که مدت دو سال نیز حاکم کرمان بوده است.
 - ۲- قهرمان میرزا پسر عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه است که مدتی حکومت یزد را داشته است و بعد حاکم خراسان شده است و زمانی نیز والی آذربایجان بوده است.

خاقان مغفور فتحعلی شاه اطاب‌نراه در اینجا مسجد بسیار خوبی ساخته که باروح و باصفاست این شعر را در وصف آن مسجد ساخته‌اند :

حیف از آن مسجد که در سمنان بود یوسفی باشد که در زندان بود
بعضی آثار کهنه هم در این شهر هست که از بناهای پانصدسال قبل است . خلاصه
شنبه یازدهم و یکشنبه دوازدهم در سمنان توقف شد .

شب دوشنبه سیزدهم از سمنان حرکت کرده بطرف «آهوان» راندم . مسافت راه
شش فرسنگ است ولی سبک است . در سرد و فرسخ و نیمی قهوه‌خانه است مختصر که
آب ندارد . قهوه‌چی از نزدیک کوه که در یک فرسخی است از چشمهٔ قلیل‌الماء آب باین
قهوه‌خانه آورده بمصرف زوار میرساند . این قهوه‌خانه متعلق به آقا سیدعلی نقی
مشیرالاطباء پسر آقامیرزا رحیم و کیل‌الرغایا و قریب ده سال است بامن رفاقت و خصوصیت
دارد . مشیرالاطباء از نجبا و خانواده‌های بزرگ سمنان است . این اوقات هم حکومت
سمنان او را از طهران بسمان آورده مشغول طبابت خانواده حکومتی است . خلاصه
از این قهوه‌خانه که میگذری جاده در میان سلسله‌های کوه واقع می‌شود . و این سلسله
کوه متصل به کوه‌های جاجرود و کوه البرز تهران است . شب در میان کوه صدای کبک
و فره کبک می‌آید . از بعضی سؤال کردم گفتند بلی این کوه کبک و شکار دارد . هوا

۱- دومین پادشاه از سلسلهٔ قاجاریه است (متولد ۱۱۸۵ متوفی در ۱۲۵۰ ه.ق)
برادرزادهٔ آغامحمدخان و پسر حسینقلی خان قاجار قوآنلو است . جنگ‌های ایران و
روس در زمان سلطنت این پادشاه اتفاق افتاد که منجر بشکست ایران و از دست رفتن
بلاد حاصل‌خیز ایران شد و ایران مرکز رقابت‌های سیاسی بین انگلستان و روسیه تزاری
و کشور فرانسه گردید . و هیات‌های نظامی و سیاسی از فرانسه بایران آمد و برای اولین
بار باب فرهنگ اروپائی بروی ایران گشوده شد و مردم ایران با فرهنگ و تمدن اروپائی
آشنا گردیدند . برای اطلاعات بیشتر به تاریخ روابط ایران و انگلیس تألیف شادروان
محمود محمود و تاریخ شرح حال رجال ایران تألیف دانشمند محترم آقای مهدی بامداد
مراجعه شود .

بغایت خنک بود و این سرزمین تا آهوان جزء بیلاقات سمنان محسوب می شود . از این قهوه خانه که گفتم يك فرسخ و نیم دیگر حرکت میکنی مزرعه [ای] مسما به «چاشت خوران» است . يك میدان بچاشت خوران مانده در میان کوه در کنار چشمه قلیل الماء قهوه خانه و چند اصله درخت است . این قهوه خانه با مزرعه پشت کوه ملك جناب حاجی ملاعلی است که از علمای زاهد سمنان است . در این قهوه خانه ساعتی اقامت کردم . از يك طرف قهوه خانه از سمت دست راست در میان کوه و دره راهی است که به «سوگان» برون چوگان میرود . مسافت این قهوه خانه تا سوگان يك میدان راه است و سوگان از بیلاقات بسیار خوب سمنان است که بعضی اعتدال هوای آنرا به بیلاق «شه میرزاد» که جزء سمنان است ترجیح میدهند . در سوگان خانه های رعیتی نیست . چند باغ در آنجا است و قدری زراعت در اراضی آنجا میشود . هر کس بخواهد بسوگان بیلاق رود باید چادر و دستگاہ همراه خود ببرد که آسوده باشد از این قهوه خانه که يك میدان دور میشود بچاشت خوران میرسی . در اینجا چند خانوار و آب روان و مزرعه مختصر باصفا و يك تالاب آب است . نسیم خوشی در این جا میوزد از سمنان تا چاشت خوران چهار فرسنگ است . از اینجا هم تا آهوان دو فرسنگ سنگین است که دو و نیم محسوب میشود . قهوه خانه و مزرعه و آب چاشت خوران متعلق به آقا سیدعلی نقی مشیرالاطباء و بنی اعمام ایشان است .

میدانی که از قهوه خانه هم دورشوی دو مزرعه دیگر نزدیک بهم بانها لهای تازه

۱- حاجی ملاعلی از علمای زاهد و از مجتهدین درجه اول ایران است . وی یکی از شاگردان حاج ملاهادی سبزواری است (متولد ۱۲۵۳ و متوفی ۱۳۲۳ ه. ق است) تحصیلات قدیمه را در کربلا و نجف با تمام رسانیده و بعد از آن از محضر فیلسوف و دانشمند ایرانی حاج ملاهادی سبزواری بهره برده است و در زمان خود مورد احترام اهل علم بوده است و ناصرالدین شاه قاجار توجه خاصی بایشان داشته است برای اطلاعات بیشتر بکتاب تاریخ قومس تألیف آقای رفیع مراجعه شود

دیده می‌شود که یکی را «احمدآباد» و «عطاری» گویند و مزرعه دیگر را «علی‌آباد» خوانند. این هر دو مزرعه هم ملک مخصوص مشیرالاطباء است که تازه احداث کرده است. خلاصه از چاشت خوران هم حرکت کرده به آهوان رسیدیم، در این دو فرسنگ دیگر قهوه‌خانه و آبادی نیست.

دوشنبه سیزدهم در منزل «آهوان» توقف کردیم. آهوان خانوار ورعیت ندارد یک کاروانسرای شاه‌عباسی و یک چاپارخانه و چند اطاق خرابه در آنجاست. از چشمه کوچکی آب‌قلیلی بیرون می‌آید که زوار را کفایت می‌کند. چند اصله درخت در آنجا سبزا است. آبش برای زراعت کافی نیست. این سرزمین هم متعلق بمشیرالاطباء و پدر او آقا میرزا رحیم و کیل‌الرعا یا است. کاروانسرای سنگی در این جاهست که در کمال استحکام ساخته‌اند و معماری و بنای او قدرت بکار برده‌است لکن کنون خراب شده دیوار آن تراشیده و خراشیده شده‌است. سقف بعضی اطاق‌ها ریخته‌است. کنون قابل سکونت نیست. این کاروانسرا منسوب به انوشیروان میدانند ولی از آثار بنا معلوم است قبل از انوشیروان ساخته شده‌است. چنانکه مشیرالاطباء می‌گفت که بالای سردر کتابه بود که هزار و دو بیست سال قبل این بنا را تجدید مرمت کرده و تاریخ آن معلوم بود چون خرابی دست‌داد آن کتابه برداشته شد که پدر وجد من آنرا دیده بودند. هوای آهوان سرد است و جزء بیلاقات سمنان است غالب اوقات بادی می‌آید که آدمی را عاجز می‌کند. آب آهوان سرد و خوش‌خوراک است. بالای آهوان مزرعه ایست موسوم به «سیدآباد» متعلق به مشیرالاطباء است. بالای آن مزرعه دیگری است موسوم به «علی‌آباد» آب کمی دارد یک خانوار و یک استخر و صداصله درخت دارد. بالای این دو مزرعه طرف کوه قریه «نمورد» است که حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء از آنجا عبور فرموده‌اند و آنجا را «گاه»^۱ می‌گویند درختان بسیار [و] خانوار مختصری دارد.

شب سه‌شنبه چهاردهم از آهوان بمنزل «قوشه» حرکت کردیم. مسافت راهشش

۱- در اصل چنین است.

فرسنگ است . ابدأ آب و آبادی درین راه نیست مگر آنکه از آهوان بقدر فرسنگی که میروی قهوه‌خانه دیده میشود . در کنار این قهوه‌خانه دوسه اطاق و یک مزرعه مختصری است . آب این مزرعه و قهوه‌خانه از قناتی است که در کنار جاده بیست چاه کنده‌اند و بقدر یک لوله آفتابه کوچک آب باریکی بیرون آمده‌است ، در پای آن چاه استخری خاکی ساخته‌اند که این آب باریک در گودال استخر جمع شده آنگاه در مزرعه روان میسازند ، چاههای این قنات بیشتر از دودرع یاسه ذرع طناب نمی‌خورد چنداصله درخت هم در کنار این قهوه‌خانه سرسبز است پشت این قهوه‌خانه هم در خارج جاده باز کلاته‌ایست که سکنه ندارد . درختهای آن از دور نمایان میباشد . دیگر تا قوشه محل آسایش نیست . روز سه‌شنبه چهارده در قوشه توقف کردیم ، قوشه خانه ورعیت ندارد . یک کاروانسرای شاه‌عباسی و چند باب‌دکان و چند اطاق خرابه بیشتر در آنجا نیست . در این مکان چشمه و قنات رودخانه هم دیده نمی‌شود . مستأجرین این دکان ماهی یک بار بقریه «دروار» (دروار برون در بار است) که جزء سمنان و در طرف کوه در چهار فرسنگی است رفته آب از اهالی آنجا خریده بقوشه می‌آورند . آب انبارهای اینجا را پر کرده آب برای عابرین سیل نگاه میدارند . چون آبشان روبه نقصان گذارد باز ماهی دیگر بدروار رفته آب می‌آورند . این سرزمین متعلق بحضرت مستطاب اشرف و الاشاهزاده وجیه‌الله^۱ میرزای سپهسالار اعظم ابن مرحوم سلطان احمد میرزای عضدالدوله ابن خاقان مغفور فتحعلی‌شاه طاب‌ثراه است ، که مستأجرین اجاره سالیانه

۱- وجیه‌الله میرزا پسر سلطان احمد میرزای عضدالدوله پسر فتحعلی‌شاه است . پدرش مؤلف تاریخ عضدی است در جوانی سمت پیشخدمتی مخصوص حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار را داشته‌است و ترقیات بعدی وی نیز مرهون التفات سپهسالار بوده‌است و بعدها وزیر جنگ شده‌است و ملقب به سپهسالار اعظم گردیده . برای اطلاعات بیشتر به کتاب شرح حال رجال ایران تألیف دانشمند محترم آقای بامداد مراجعه شود .

این دکاکین را که مبلغی گزاف است بسپهسالار اعظم می‌دهند . این اوقات سپهسالار اعظم می‌خواهد در این جا احداث قناتی کند که مردم آسوده باشند . اگر از قنات اینجا آب درآید این ملک با این اراضی وسیعه بسی قیمت پیدا کند (اما مالک شدن حضرت سپهسالار اعظم این سرزمین را بچه کیفیت بوده است آنرا نخواهم نگاشت . قوشه اول خاك «قومس»^۱ است . قومس را قومه کرده‌اند و قومه را قوشه گفته‌اند . دور قومس نه فرسخ است . شهر قبل از اسلام قومس بوده است) .

شب چهارشنبه پانزدهم از قوشه بطرف شهر «دمغان» حرکت کردیم . مسافت راه شش فرسنگ است . در سرد و فرسخی «امیرآباد» است که قدری کنار جاده است . دهی بسیار آباد می‌باشد که بعضی از قوافل در آنجا منزل میکنند . در سرد و فرسخی ونیمی قریه «سعیدآباد» یا «سیدآباد» یا «صیدآباد» است که در وسط جاده واقع شده، شصت خانوار دارد . قهوه‌خانه در آنجاست که زوار در آنجا صرف‌چای و غلیانی کرده براه می‌افتند ، بعد از آن طرف دست راست خارج از جاده قریه «حجاجی» است که قهوه‌خانه ندارد ، بعد از آن بلافاصله قریه «دولت‌آباد» است که دارای قهوه‌خانه و محل آسایش است بعد از آن خارج از جاده قریه «نیرک‌شاه» و «بخشی‌آباد» می‌باشد، بلافاصله در سر سه فرسخی قریه «قدرت‌آباد» است که قهوه‌خانه و جای باصفائی دارد در این جا پیاده شده چای خورده براه افتادیم . از قوشه تا اینجا هر قریه و آبادی که دیده شد جزء دمغان است . منتهای دمغان راهم خواهم نگاشت . دیگر از قدرت‌آباد حرکت میکنی طرف دست راست خارج از جاده «حسین‌آباد» و «قاسم‌آباد» است ، و در دست چپ خارج

۱- قومس را که میتوان همان شهر قدیمی هکاتوم پیلس (صد دروازه) گفت، امروزه به شهرهای سمنان و دامغان و شاهرود اطلاق میشود . سیاحین، اسلامی و اروپائی که از این راه بخراسان رفته‌اند شرح جامعی درباره قومس نوشته‌اند و برای اطلاعات بیشتر به کتاب تاریخ قومس تألیف آقای رفیع و سه سفرنامه که بکوشش نگارنده تصحیح شده و بچاپ رسیده است مراجعه فرمایند .

از جاده «علی آباد» و «عوض آباد» و «رضی آباد» و «حاجی آباد رضوه» است که از دور نمایان است. تمام این دهات جزء بلوک «قهاب» سراسر است. از اینجا تادمغان در کنار جاده دهی دیده نمی‌شود. هنگام صبح بدمغان رسیده در اینجا امروز توقف کردیم. طرف عصر در مسجد و تاری خانه رفته دو مناره غریبه این شهر را نظاره کردیم.

شهر دامغان از شهرهای قدیم ایران در وقتی پایتخت مملکت بعضی از سلاطین اشکانی بوده است. در زمانی که سلاطین اشکانی بعد از اسکندر یونانی و خلفای او در ایران سلطنت یافتند هنوز بعضی از یونانی‌ها بنوکری سلطنت ایران می‌پرداختند. بعضی طیب بودند و برخی در قشون ایرانی صاحب منصب شده بتعلیم افواج مشغول می‌گشتند. چون یونانیان مراجعت بوطن خود کردند در سفر نامه‌های خود از شهر دامغان زیاد یاد آور شده. این شهر را «هکاتم پیلس» نامیده‌اند یعنی شهر صد دروازه. چنین گویند که این شهر از بزرگی صد دروازه داشته است. یاقوت حموی در مرصدا لاطلاع درباره این شهر چنین گوید.

دامغان بلد کبیرین السری و نیشابور و هو قصبه قومس مدینه کثیرة الفواکه بنهایتها و الریاح لاتنقطع بهالیل و لانهارا مائها یخرج من مغارة فی الجبل ینحدر فینقسم علی مائة و عشرين قسماً کل قسم لرستاق له مقسم کسروی عجیب. یعنی دامغان شهر بزرگی است بین ری و نیشابور و دامغان قصبه و پایتخت ناحیه قومس است. شهری است میوه خیز بحد کمال و باد نه در شب و نه در روز از دامغان منقطع نمی‌شود. آب آن از مغاره‌ای که در کوه است خارج شده و سرازیر می‌گردد و بر صد و بیست قسمت منقسم می‌شود و هر قسمتی مخصوص یک دهی است از برای آن مقسم کسروی است که عجیب است.

من در این شهر بگردش رفتم دو منار غریب‌الوضع و بدیع‌البنا در این شهر دیدم، یکی در خارج مسجدی است که آن مسجد، مسجد جامع است و دایر است و چندین محل در آن مسجد از برای نماز گذاشتن مهیّا و مفروش است. در این مسجد روبروی درب

مدرسه ایست که آن مدرسه را در این قرون اخیر ساخته اند. این مناره را با این مسجد در یک زمان نساخته اند، مناره از سابق بوده بعد این مسجد را در پای این مناره ساخته اند بجهت اینکه در تمام مساجد اسلامی دیده ایم که مناره را در توی صحن مسجد میسازند. لکن این مناره در پشت صحن مسجد واقع شده است. پس میتوانیم بگوئیم که مناره از سابق بوده و بعداً این مسجد را در پای آن ساخته اند. این مناره از حیث مثبت کاری از آجر بسی امتیاز دارد و در کمر آن خطی از آجر کاری رسم شده است که خواندن آن بسی دشوار است. خط کوفی و نسخ و نستعلیق و شکسته نیست که بتوان به سہولت خواند. سر مناره هم بقدر دوزخ پریده شده و از هم ریخته است.

مناره دیگر که از این مناره غرابش بیشتر و بنایش پیشتر است مناره ایست که در تازی خانه^۱ باتای دو نقطه واقع شده است. تازی خانه جائی است که بشکل مسجد ساخته شده و صحن وسیعی دارد. ولی نمی دانیم که چرا این مکان را تازی خانه میگویند در فارسی لفظ تازی با این مکان منافات کلی دارد^۲.

تازی خانه کنون خراب و بایر است و دیوارهای اطراف باقی است و در توی تازی خانه چندین ستون و چند دهنه حجره مانند طاق دار که با هم اتصال دارند باقی است،

۱- تازی خانه بنائی است که یحتمل آتشکده ای در دوره ساسانیان بوده است و بعدها در دوره اسلامی تبدیل به مسجد شده است و این مسجد که ساختمان آن خراب شده است هم اکنون متروک و در جنوب شرقی شهر دامغان واقع شده است و آنچه از آن باقیمانده ستونهایی است بطول ۳۵ و با اندکی بیشتر و مناره ای است که تاریخ بنای آن در زمان ساجوقیان است و کتیبه آن بخط کوفی است. برای اطلاعات بیشتر به تاریخ قومس تألیف آقای رفیع مراجعه شود.

۲- آقای محمود فرخ مالک اصل نسخه در حاشیه نوشته است: شاید در ایام تسلط ترکها در ایران این نام روی این بنا مانده باشد چون تازی در ترکی بمعنی خداست و تازی خانه یعنی خانه خدا.

وازستونها معلوم میشود که در چهار دورتاری خانه سرپوشیده بوده است و در وسط صحن بوده است که طاق نداشته است. ستونهای تاریخانه که الآن موجود است بسی محکم است. آجرهای آن با حجم تر و ضخیم تر از آجرهای زمان اسلامی است. طرز کار گذاشتن آجرها غیر از طرز آجرکاریهای دوره اسلام است.

بنا چندان متین ساخته و گچ در آجرکاری بکار برده است که بیننده دقیق حیران میماند. ظاهراً بنای این تاریخانه شبیه مسجد است لکن این بنا بنای عهد اسلام نیست. پایه و مایه بنا شبیه بکارهای مجوسان است که در این محل ستایش یزدان میکرده اند. مناره این تاریخانه بسی قابل امتیاز است که باید بجواهر آنرا مرصع ساخت در نهایت خوبی آنرا ساخته اند. هجوم برفهای بهاری کلاته مناره را انداخته است لکن خود مناره پیشتر از بیست ذرع ارتفاع دارد.

کتابه در کمر و کلاته آن رسم کرده است که خط آن ابداً شبیه بخطوط اسلامی نیست بخط میخی هم شباهت نداشت. درست نظر من نمیدید لکن چنان گمان کردم که وضع خطوط کتابتها شبیه بخطوط کلدانیین است. لکن با قواعد علوم تاریخی باز در نظر من بسی بعید آمد که این خط از خطوط کلدانیین باشد. من از آثار بدیعه این مناره و ستونهای تاریخانه چنان استنباط کرده که این بنا از ابنیه قبل از اسلام باشد.

محمد علیخان صولت نظام^۱ که ذوق تاریخ و ژغرافی دارد و گاهی سیاحتهای خود را در اوراقی می نگارد، در چندی قبل حاکم دامغان بوده و تازه معزول شده است. بامن ده سال است که خصوصیت و رفاقت دارد. مرا با ایشان ملاقات دست داد، سیر خود را در باب تاریخانه بایشان گفتم. ایشان گفتند که در دوسه ماه قبل من بدامغان

۱- پسر حسین خان سرتیپ عموزاده حاج میرزا حسین خان سپهسالار که از محصلین اعزامی دوره ناصرالدین شاه و تحصیلات او در ذوب آهن بود در قورخانه خدمت میکرد. خود صولت نظام یا سردار صولت زمانی رئیس نظمیه هم بوده است.

حاکم بودم بمن خبر دادند که شخصی از شاهزادگان روسی که آرئیل^۱ نام دارد باین شهر سیاحت آمده و بمسجد تاری خانه رفته و از جایی يك آجر کاشی دزدیده و از تاری خانه نقشه برداشته است من فوراً باین سیاح و مسافر روسی کاغذی نوشتم که شما بدون اطلاع و همراهی حکومت بنظاره معابد قدیمه اهل ایران رفته اید بچه جرئت این کار را کرده اید. اگر از ملت گزندی بشما میرسید کی جواب میداد جز آنکه شما مأخوذ و مسئول دولت بودید. فوراً مسیو آرئیل جوابی نوشته و معذرت از اینکار خواسته. نگاشته بود که من الآن خدمت میرسم و زبانی معذرت میخواهم بعد از لمحهای مسیو آرئیل نزد من آمد و معذرت خواست من از او درگذشتم.

(و در باب تاری خانه صحبت کردم. او گفت من نقاش خوبی هستم. و از روی خطوط این مناره عیناً نقشه برداشتم و کنون میگویم که بنای این معبد که تاری خانه است با بنای این مناره از پنجهزار سال قبل است و طرز بنای تاری خانه طوری است که یا این بنا را از روی بنای مکه ساخته اند یا آنکه بنای مکه را از روی این بنا برداشته اند انتهى.) من خلاصه بیانات صولت نظام را در این جا نگاشتم و ابدأ نسیگویم که این بنا از ابنیه پنجهزار سال قبل است ولی همینقدر گویم که بنای تاری خانه قبل از اسلام است و آنرا مسلمانان چندی جزء معابد خود قرار داده و بعد در حوادث چنگیزی خراب شده است. مرحوم محمد حسنخان صنیع الدوله = اعتماد السلطنه مؤلف مرآت البلدان ناصری در جلد چهارم مرآت البلدان در باب جامع دامغان چنین مینویسد: «دو مسجد بسیار قدیمی در دامغان هست که برهريك لفظ جامع صدق مینماید. هر مسجدی دارای منار است. یکی از این دو مسجد که خراب و معروف بتاری خانه است، اهالی گویند بحکم حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام ساخته شده از این مسجد حالا چندستون باقی مانده است.» مرحوم اعتماد السلطنه این دو مسجد را هیچ ندیده. صورتی از مردم

۱- آرئیل. بالف ممدوده و راه مضمومه و یای مکسوره و لام ساکنه است. افضل الملك

عوام خواسته ، آنها هم نامربوطی نوشته برای او فرستاده اند ، او هم این صورت را بجزء دارالتألیف داده در این کتاب درج کرده اند. اگر خود اعتماد السلطنه تاری خانه را میدید ملتفت میشد که بنای این مسجد و این مناره در عهد حضرت علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام واقع نشده است بلکه بنای آن قبل از اسلام بوده است. مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب خود سهوی دیگر کرده است که تاری خانه باتاء دو نقطه را «تاری خانه» بانون ضبط کرده است و ممکن است که این سهو از کاتب باشد. همینقدر گویم که تاری خانه از بناهای بسیار قدیم ایران است و لایق است که این بنا و مناره را اهل ایران محفوظ دارند و جاهای خراب شده آنرا آباد سازند .

از آثار غریبه قدیمه اطراف دامغان ابنیه خرابی است که در بالای «گردکوه» است . گردکوه از کوههای معروف است و جزء البرزکوه تهران است . در بالای این کوه خانه های غریبه ساخته اند که بابنیة این زمان شباهت ندارد . آثار آن هنوز بالای کوه موجود است. نه حوض آب در بالای اینکوه ساخته اند که حوضها کنون بر سرپاست . اینهمه آفتاب که بر آن حیاض تاییده هنوز آهک و صاروج آن ریخته شده است . از برای آب راه آبها ساخته و تنبوشه ها بکار برده از پائین کوه آب بیلا می آورده اند . آبی که سابقاً از «فیخار» می آمده بیالای اینکوه جاری میشده است . در این از مننه سطح کوهی را که آب از آنجا سرازیر میشده با سطح گردکوه نرازو کردند و دیدند که سطح آنجا بلندتر از گردکوه است ، این بنا از ابنیه ملاحظه اسمعیلیه است که اینجا را برای حفظ خود ساخته اند شیخ سعدی علیه الرحمه در یکی از اشعار خود اشاره باین طایفه و این کوه کرده میگوید : هر یکی چون ملحدان گردکوه چون بنشد که این طایفه را معدوم سازند اول بحکم سلاطین اثناعشری همین جماعت گردکوه را فانی ساخته بعد بطرف الموت قزوین رفته ملاحظه آنجا را

نابود کرده داعیه سلطنت آنها را باطل ساختند^۱.

شب پنجشنبه شانزدهم از دماغان بطرف «دهملا» حرکت کردیم. مسافت راه نش فرسنگ است تا يك فرسنگي آثار خرابه پانصدسال پیش دیده میشود. در سر يك فرسنگي قریه «حاجی آباد» است که قهوه خانه در جلوی جاده دارد. وبعد قریه «بك» است که در کنار جاده واقع است. در سر سه فرسخي قریه «مهمان دوست» است که بعضی قوافل در اینجا منزل میکنند و مرحوم ضیاءالدوله در اینجا کاروانسرائی ساخته قهوه خانه و آب روانی دارد. در اینجا پیاده شده چای خوردم. آب اینجا از چهار فرسنگي است که از چند چشمه جمع شده نهر بزرگی باینجا می آید. از اینجا سوار شده بطرف «دهملا» رانديم. از مهمان دوست که بیرون میشود طرف دست راست خیلی خارج از جاده پنج قریه بردیف یکدیگر دیده میشود. اسامی آنها از این قرار است: «امام آباد». «زرین آباد». «دولاب». «حسین آباد». «صفر آباد».

در سر چهار فرسنگي دامغان پهلوی جاده قریه «نعیم آباد» است که قهوه خانه دارد. از نعیم آباد نیم فرسنگ بگذری پهلوی جاده طرف دست چپ قریه «قادر آباد» است دیگر تا دهملا آبادی نیست. این صحرا را که امشب طی کردیم جزء خاک دماغان است.

از اول دهملا جزء خاک ولایت «شاهرود» است. هنوز بدهملا نرسیده در خارج جاده طرف دست راست سه قریه به ردیف دیده میشود که اسامی آنها از این قرار است: «مؤمن آباد». «عبدل آباد». «کلاته بالا» وقت صبح بدهملا رسیدیم. امروز در اینجا نوقف شد. دهملا قریه آبادی است باغات و میوه جات و آب روان دارد کاروانسرائی شاه عباسی در اینجا بر سر پا است. ولی زوار از ترس غریب گز و شب گز در خانه ها و

۱- خیلی مسامحه در آن بکاررفته ، برانداختن اسماعیلیان کار هلاکوبوده و

هلاکو اصلا مسلمان نبوده تا چه رسد به اثنی عشری .

کاروانسرا منزل نمی‌کنند در کنار نهرها در زیر سایه درختان منزل میکنند. آب ده‌ملا از دو محل است یکی از «دووسفه» که در چهار فرسنگی است و یکی از «دانیستری» که در دو فرسنگی است. این دو آب بهم ملحق شده در ده‌ملا می‌آید. باغات و خانوار و قوافل را مشروب می‌سازد. پشت ده‌ملا طرف دست راست در خارج از جاده چهارقریه متصل بیکدیگر است اسامی آنها از این قرار است: «میرادآباد»، رانجه تیول جناب ظهیرالدوله^۱ صفاعلی شاه است. «عباس آباد». «صالح آباد».

شب جمعه هفدهم از ده‌ملا بطرف «شاهرود» حرکت کردیم. مسافت راه چهار فرسنگ است، هنوز بدو فرسنگی نرسیده کلاته «کلات‌خان» متعلق بنواب والا شاهزاده سپهسالار است که از کنار جاده طرف دست راست نمایان است، و آب آن از قنات است. در سر دو فرسنگی قهوه‌خانه و آب‌انبار آبی است که مسمای پایاب است. پایاب مخفف پای آب است که اهالی این مرز و بوم بلسان دهاتی آب‌را او گفته و پایاب را «پایکو» تلفظ مینمایند. و اینکه این مکان به پای آب و پایو نامیده شده است این است که در این جاده آبادی نبوده و زیر جاده از کوه قناتی است که آب آن بقریه «خوریان» آفتابی میشود، لهذا کنار جاده راکنده و چهل و یک پله پائین برده تا پای آب رسیده و از قناب آب بیرون آورده بمصرف قهوه‌خانه می‌رسانند. نزدیک قهوه‌خانه در کنار جاده قریه «خوریان» است که متعلق بعیال مرحوم شاهزاده جهان‌سوز میرزا است پس از این قهوه‌خانه دو فرسخ راندیم به «شاهرود» رسیدیم در یکی از باغات کنار رودخانه منزل کردیم جمعه هفدهم و شنبه و یکشنبه در شاهرود توقف کردیم. تمدن و ثروت و

۱- علی‌خان ظهیرالدوله پسر محمد ناصرخان ظهیراندوله و داماد ناصرالدین‌شاه (متولد ۱۲۸۱ و متوفی ۱۳۴۲ ه.ق) که در جوانی مرید حاج میرزا حسن اصفهانی صفی‌علیشاه گردید و چنان بدرویشی گرایش پیدا کرد که بعدها ملقب به صفاعلی‌شاه شد و جانشین صفی‌علیشاه گردید و در شمیران تهران دفن گردید و امروز قبرستان ظهیرالدوله بنام او معروف است.

صفای شهرشاهرود بیشتر از سمنان و دماغان است . آب شاهرود از دو قناتی است که منبع آن در «جلالی» نیم فرسنگ شهر بین دو کوه است . من محض گردش یک روز عصر سوار شده به جلالی رفتم گمان کردم که جلالی جای باصفائی است و رودخانه آبی از آن جاری است . وقتی که با آنجا رسیدم دیدم صحرائی است بی درخت و در اراضی آن چاههای قنوات است در آنجا قدری سیر کرده بمنزل آمدم .

شب دوشنبه بیستم از شاهرود بطرف منزل «میامی» حرکت کردیم ، مسافت راه ده فرسخ است . در سربیک فرسخی قریه «بدشت» است . برون در کشت بسیار آباد . آب بسیار خوب و باغات زیاد دارد ، هندوانه خوب از اینجا بعمل می آید . دو بیست خانوار و آب و آفری دارد . قهوه خانه آن در کنار جاده واقع شده است . در سر دو فرسخی مزرعه «خیرآباد» است . خیرآباد ملک میرزا احمدخان نصیرالدوله پسر مرحوم میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله والی سابق خراسان است . بیست سال قبل من این مکان را دیده بودم ابدآ آبادی نداشت . یک قنات خرابه در آن بود که بایر مانده آبی از وی بیرون نمی آمد محل توقف و اقامت زوار نبود ، مرحوم آصف الدوله^۲ که از تهران بایالت

۱- میرزا احمدخان نصیرالدوله پسر میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله است . میرزا احمدخان مانند پدرش کار را از وزارت امور خارجه شروع کرد و مدت ها وزیر مختار و بعدها در کابینه وثوق الدوله به وزارت فرهنگ رسید . مردی ادیب ، خوش خط و ثروتمند بوده است .

۲- منظور عبدالوهاب خان آصف الدوله است که شیرازی الاصل است و بوسیله میرزا حبیب قائمی در دستگاه علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه راه یافت و بعدها وارد دستگاه میرزا آقاخان نوری گردید و مدارج ترقی را طی کرد و وارد خدمت وزارت امور خارجه گردید . سپس وزیر تجارت و عضو دارالشورای کبری دولتی شد و بالاخره بامر ناصرالدین شاه والی خراسان شد و منقب به آصف الدوله گردید . دوره حکومتش چندان در خراسان دوامی نکرد و بر اثر سخت گیریهای او مردم شورش کردند و در نتیجه معزول گردید برای شرح حال کامل او بکتاب تاریخ شرح حال رجال ایران تألیف آقای بامداد مراجعه فرمائید .

خراسان روانه شد باین مکان رسید . از بایر بودن قنات آگاه گردید همت بر آباد کردن این مکان گماشت که باعث آسایش زوار و قوافل باشد، لهذا مبالغی بمصارف اینجارسانیده آب بقدر دوسنگ بیرون آمد . اما آب آن قدری شور مزه است ، کنون قلعه و باغ ودکاکین در اینجا ساخته شده است . قهوه خانه وسیعی دارد و در اراضی آنجا زراعت میکنند . زوار میتوانند که در اینجا شبانه روزی توقف کنند که راه خود را به میامی نزدیک کنند . در این سنوات سالی هفتصد و پنجاه تومان اجاره اینجا است که به نصیرالدوله میرسد . از اینجا تا میامی هشت فرسخ است دیگر در وسط راه قریه آبادی نیست مگر آنکه در سه فرسخی خیرآباد که پنج فرسخی شاهرود است آب انباری است که آنرا شاه عباس ساخته از آب باران پر شده . شش هفت ماه آب دارد . قهوه خانه در آنجا است که از آب انبار آب برداشته بمصرف قهوه خانه میرسانند . زوار در اینجا پیاده شده لحظه ای رفع خستگی میکنند . چون آب این انبار تمام شود قهوهچی برای آشامیدن آب از خیرآباد میآورد و از برای ریختن و پاشن از یک چاهی که در این جا کنده شده است آب میکشد و آب آن تلخ است . از این قهوه خانه یک فرسخ دیگر که طی مسافت میشود باز قهوه خانه دیگر است که اسم آن «رحمت آباد» یا «فراش آباد» است سبب تسمیه فراش آباد معلوم است لکن نوشتن آن خالی از فایده است قلعه فراش آباد کنون خراب و بی سکنه میباشد . این جا هم آب روان ندارد از چاهی آب بیرون آورده بمصرف قهوه خانه میرسانند . از این جا هم که طی سه فرسخ مسافت شود باز کلاته و مزرعه و قهوه خانه خوبی است که در پای آن آب روان و نهر است . و این جا موسوم به «آب مرجان» است . در خارج از جاده از دور دهات آباد دیده می شود که در دامنه کوه محاذی قلعه آب مرجان واقع شده است . اسم یک دهه «محمد آباد» است اسم ده دیگر «کلاته اسد» است . از این قهوه خانه آب مرجان تا میامی یک فرسخ است از آب مرجان که میگذری در خارج از جاده طرف دست راست در دامنه کوه تا میامی پنج کلاته مختصر دیده میشود که قلعه و سکنه ندارد . رعایای میامی آمده کشت میکنند . این کلاته ها از این قرار است:

«چاربنه»، «مقاتلان»، «هادسوخته» و غیره. مقصود این است که از شاهرو و دامیامی که ده فرسخ است چهارجا قهوه‌خانه دیده می‌شود دیگر در بین راه ده و نهر آبی که محل بارانداز قافله باشد دیده نخواهد شد. هنگام صبح به «میامی» رسیدیم این جا کاروانسرای شاه عباسی دارد. باینحالت یکی از خانه‌ها منزل کردیم. میامی خانه‌های خوب و باغات بسیار و آب فراوان دارد. امروز در میامی توقف شد وقتی جناب مستطاب اشرف والا علامه‌زمان یگانه‌دوران شاهزاده ابوالحسن میرزای^۱ شیخ‌الرئیس فرزند مرحوم محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه از این جا عبور می‌کرده و روزی در اینجا توقف داشته یکی از مشایخ این ده خواسته است که از ایشان دیدن کند. ایشان این شعر را انشاء کرده نزد آن شیخ فرستاده‌اند لهذا در اینجا ثبت میشود.

تاخیمه بصحرای میامی زده‌ایم # با بریط ونسی باده پیایی زده‌ایم
ای شیخ‌مده زحمت خود خجالت‌مارا # درخیمه ما میا، میا، می زده‌ایم^۲

۱- شاهزاده ابوالحسن میرزای شیخ‌الرئیس پسر محمدتقی میرزای حسام‌السلطنه نوه فتحعلی شاه قاجار است. شاهزاده شیخ‌الرئیس از شاهزادگان فاضل و دانشمند و شاعر قاجاریه است (متولد ۱۲۶۴ و متوفی ۱۳۳۶ قمری) و در اینجا قطعه شعری را که در مورد آصف‌الدوله از مشهد برای ناصرالدین شاه توسط کامران میرزای نایب‌السلطنه فرستاده است، و جواب ناصرالدین شاه، نوشته میشود.

نایب‌السلطنه بر گوبشه نیک سرشت که یکی زهل خراسان بتو این بیت نوشت
آصف و ملک خراسان بتو ارزانی باد ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت

جواب ناصرالدین شاه

نایب‌السلطنه بر گو به خراسانی زشت # که شهنشاه جواب تو بدین بیت نوشت
آصف ارنیک و اگر بد تو برو خود را باش # هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
۲- معلوم نیست این قضیه یعنی می‌زدن گوینده حقیقت خارجی داشته باشد زیرا مرحوم شیخ‌الرئیس ذوق و استعداد خاصی در سجع و قافیه‌گویی داشته است حتی در نطق‌های خود در مجلس هم این استعداد را بکار می‌برده است.

شب سه شنبه بیست و یکم از میامی بطرف منزل «میان دشت» حرکت کردیم. مسافت راه شش فرسنگ است در ابتدای راه خارج از جاده طرف دست راست بردیف سه کلاته است که سکنه ندارد اهل میامی در آنجا درخت کاشته جزئی زراعت دارند. در سر یک فرسنگی قریه «ابراهیم آباد» است، خانوار بسیار و اشجار پر بار دارد تازه احداث شده دو نهر آب از آنجا جاری است یک نهر آن متعلق به «زیدر» است. چشمه است و از کوه میآید، چون چند سال است سکنه زیدر از قلعه خارج شده جلاء وطن کرده اند، رعایای ابراهیم آباد آب چشمه را که قلیل است وارد نهر خود کرده باراضی ابراهیم آباد میبرند. قهوه خانه در آنجا است. دیگر تا میان دشت رستاقی و کلاته دیده نمیشود در سر یک فرسخ و نیمی دهنه زیدر است و قلعه دارد. در آن قلعه دیگر کسی ساکن نیست ولی سابقاً در عهد ناصرالدین شاه این قلعه را با مرد دولت ساخته و در آنجا سی و چهل نفر تفنگچی گذاشته بودند که اگر ترکمانان دزد از طرف اراضی استر آباد باین طرف بیایند و بخواهند راهزنی کنند و مال زوار را ببرند این تفنگچیان مانعت کنند و راه را محفوظ دارند. این تفنگچیان که ساکن قلعه زیدر بودند جیره و مرسومی داشتند کون احدی از تفنگچیان در این جا نیست و راه هم در کمال ایمنی است.

در سر دو فرسخی قهوه خانه ساخته اند که از قنات خرابه آب شوری بر میدارد و بمصرف میرساند از قنات قطره قطره آب میآید و قابل اعتناء نیست. از اینجا باید از میان کوه و دره گذشت بقدر دو فرسخ امتداد این راه است که در میان کوه و تپه واقع شده در سر چهار فرسخی باز بدون آبادانی و قلعه قهوه خانه ایست که چاه شش ذرعی در اینجا کنده آب شیرین میآورد و بمصرف قهوه خانه میرساند دو طرف این قهوه خانه را که بکنند آب شور و تلخ بیرون میآید اما در این سرزمین آب شیرین بدست آمده است. زمین اینجا گویا استعدادی دارد که پانزده پشته چاه تالب جاده کنده شود، و یک سنگ آب شیرین بیرون میآید. و در اراضی کویر اینجا رعایا زراعت کنند و قلعه بسازند. من در اینجا قدری خستگی بیرون کرده سوار شدم و به «میان دشت» رسیدم. امروز در میان دشت توقف شد. میان دشت قریه و آبادی و قنات ندارد یک کاروانسرای شاه عباسی در اینجا

است . مرحوم حسینخان^۱ نظامالدوله ایلخانی شاهسون والی سابق خراسان پدر حاجی غلامرضاخان^۲ آصفالدوله والی حالیه مملکت فارس هم در اینجا دو کاروانسرای وسیع بسیار خوب ساخته که زو^۳ار راحت هستند . از برای آب زمین را کنده اند تا آب رسیده تقریباً بیست پله باید پائین رفت تا از یک محوطه و فضائی که آب از آنجا جوشیده و جمع شده آب بردارند . سه آب انبار بهمین شکل در این مکان ساخته اند . یکی از بناهای شاه عباسی است و دوتای دیگر از بناهای نظامالدوله است که یکی خراب شده و یکی دیگرش آب دارد اما آب آن بومیدهد . از آب انبار شاه عباسی آب خوبی بر میدارند لکن اندکی شور مزه است در میان دشت تلگراف خانه دولتی دیر است که بولایات سنوال و جواب میکند .

شب چهارشنبه بیست و دویم از میان دشت بظرف «عباس آباد» حرکت کردیم ، مسافت راه پنج فرسنگ و نیم است ، لکن چایار شش فرسنگ حساب میکند . در سر یک فرسنگ و نیمی قهوه خانه ایست که آب از چاه دهنرعی بیرون کشیده بمصرف میرساند . از نزدیک قهوه خانه که حرکت میکنی باید از میان کوههای پست و تپه ها عبور کرد . از قهوه خانه

۱- حاج حسین خان نظامالدوله که شهاب الملک نیز لقب داشت در نظام منصب بوزباشی داشت و هنگام لشکرکشی ایران به هرات جزو سپاهیان دولت و از سرکردگان سپاه بود و بهمراهی امیر حسین خان زعفرانلو (شجاع الدوله) برادر سامخان ایاخانی کرد زعفرانلو به تهران آمد و مورد تشویق قرار گرفت و بدرجه سرتیپی نائل و رئیس توپخانه شد . بعدها بسرداری قشون خراسان و پس از آن به ایالت کرمان و خراسان منصوب شد و در ۱۲۹۲ ه.ق بدرود حیات گفت .

۲- حاج غلامرضاخان آصفالدوله پسر حسین خان نظامالدوله مانند پدرش از آغاز جوانی وارد خدمت نظام شد و بعدها ترقی کرده سرتیپ اول توپخانه شد ، و ملقب به شهاب الملک گردید . سالها بعد حکومت کرمان و بلوچستان و مازندران را داشت ، سپس بحکومت تهران رسید و آخر الامر والی خراسان شد و یک چندی نیز در کابینه ابوالقاسم خان ناصر الملک وزیر بود . برای اطلاع بیشتر به کتاب شرح حال رجال ایران مراجعه شود .

دو فرسخ که طی میشود بقلعه «الهالك» میرسد ، آبروانی بشدرقلیل دارند. چندخانوار پیریشان حال که زراعت ندارند در آنجا ساکن هستند ، قهوه‌خانه هم در اینجا است که زبده سواران در آنجا لحظه‌ای درنگ کرده از کسالت بیرون می‌آیند . قلعه الهالك هم مثل قلعه «زیدر» است که سابقاً بامردولت برای حفظ راه ساخته شده است . تازوار وقوافل از سرترکمانان غارتگر که بدزدی می‌آمدند محفوظ مانند و بیچهل نفر سکنه الهالك تقدماً و جنساً مرسوم داده میشد ، لکن در این سنوات که تاخت و تازترکمانان در میان نیست دیگر احتیاجی به حفظ و حراست اهل الهالك نیست و مرسوم آنها در دیوان اعلیٰ مقطوع است . خلاصه من ساعتی در الهالك توقف کرده بعدسوارشدم دو فرسخ که راندم بقریه «عباس آباد» رسیدم ، امروز در اینجا توقف شد.

عباس آباد دارای هشتادخانوار رعیت است ، يك قنات آبروان دارد که باغات ایشان را آب میدهد کاروانسرای شاه عباسی در آنجا است که حاجی محمدعلی آقا پسر مرحوم حاجی علی نقی تاجر کاشی ساکن تهران آنجا راهم مثل سایر کاروانسراهای خراب که پدرش مرمت کرده و آباد کرده مبالغی فوق العاده به مصارف این کارخیر رسانیده است . اهالی عباس آباد از دادن مالیات از عهد صفویه معاف هستند . فرمان صفویه و چندتن از سلاطین قاجاریه در دست [است و] محض حفظ و حراست طرق و شوارع ، دیوان اعلیٰ چندین خروار غله و مبلغی نقد در هر سال باینها میدهد. برات اینها از مشهد مقدس صادر میشود . اراضی عباس آباد جزء خاک شاهرود است .

شب پنجشنبه بیست و سیّم از عباس آباد بطرف «مزینان» حرکت کردیم ، مسافت راه شش فرسنگ و نیم است . در سرفرسنگ اول قلعه کوچک و برجی است که آبروان در اکناف آن جاری است که از چشمه بیرون می‌آید، بقدر لوله آفتابه آب دارد که بهمان اراضی فرو میرود و چند درخت را مشروب می‌سازد. قهوه‌خانه در پای آن برج ساخته اند. تا هوا گرم است آن قهوه‌خانه دایر است بعدبی صاحب میماند. این مکان را «چشمه خونی» میگویند . در سابق دزدان بسی عابرین سیل را در اینجا کشته اند . در سر دو فرسنگی

«کال شور» است که از شمال بجنوب می‌رود. کال بزبان خراسانیان رودخانه است. در روی این رودخانه پلی بزرگ بسته‌اند که معروف به «پل ابریشم» است. اینکه پل ابریشم می‌گویند محض آن است که بالای پل را باریک بسته‌اند، بیشتر از سه ذرع عرض ندارد، باریکی آنرا به ابریشم تشبیه کرده‌اند. این رودخانه کنون آب ندارد لکن در فصل بهار که موقع طغیان آب و جریان آنهاست فاضل آب (خبوشان) [یا] (قوچان) و (بوزنجر) [یا] (بجنورد) و دره کز و جاجرم و کال شور سبزوار که در یک فرسنگی سبزوار است و چناران و بعضی امکنه دیگر باین رودخانه آمده و آب آن شور شده به اراضی کویر می‌رود. یک مثقال از این آب، باغات و دهات و اشجار جائی را مشروب نمیسازد. تمام آب اراضی کویر گذشته به نم‌زار کاشان می‌رود و بکویر آن سامان منتهی می‌گردد. در عهد احمد شاه غازی و تیمور شاه که از سلاطین افغان بوده‌اند تا پل ابریشم حد و سد ایران و افغان بوده که از اینجا به بالا جزء افغان بوده است از این پل گذشتم نیم فرسنگ دیگر که راندم بقلمه و کاروانسری «صدرآباد» رسیدم، قهوه‌خانه در آنجا بود از اسب پیاده شده در کنار آن نشستم و چای خوردم. صدرآباد کنون بیشتر از ده خانوار رعیت ندارد، این رعایا زراعت و باغات ندارند. قناتی از قدیم داشته‌اند که آب شوری می‌آمده و زراعت می‌کردند، چندی است که پشته‌های قنات خوابیده دیگر آب باینجا نمی‌آید. اهالی اینجا برای آب خوردن بتقریب «استر بُد» که جزء بلوک «فرومد» و از توابع شاهرود است رفته مجانا از اهالی استر بُد آب گرفته نهری انداخته بصدرآباد می‌آورند و این اوقات ده تومان با اهالی استر بُد داده‌اند و آب خریده‌اند و باینجا آورده‌اند که آب انبار آنجا را پر کرده‌اند. سه خانواده در اینجا ساکن است که در فرومد و دو فرسنگی این

۱- مدرک گفته مؤلف معلوم نشد، این اندازه که نگارنده اطلاع دارد احمدخان ابدالی می‌خواست این نقاط را بگیرد اما از محمدحسنخان قاجار شکست خورد. سلطنت معتد شاهرخ هم در خراسان هر چند بصورت یک قلمرو واسطه پوشالی، بوده است دلیل بر اینست که گفته مؤلف قابل تردید کلی است.

محل رفته دروگری و رعیتی کرده قوتی بدست میآوردند . مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم نوری در اینجا کاروانسرای هم مختصر برای اقامت زوار ساخته که خیلی از مردم در این کاروانسرا بار میاندازند. اهل صدرآباد از قدیم ازدادن مالیات مرفوع القلم بوده اند ، بلکه دیوان اعلی سالی چهل تومان نقد و شصت خروار غله باهالی اینجا میدهد که حفظ و حراست راه نمایند . سابقاً که تاخت و تاز ترکمانان در این صفحات بود باینها این مرسوم داده میشد که مستحفظ راه باشند حالاهم که راه امن است و اثری از دزدی ترکمانان نیست باز این مرسوم در حق اهالی برقرار است و برات آن در دفتر مشهد مقدس صادر میشود . لکن در هذالسنه مستشار خلوت که خویش وزیر افخم است بلوک فرومدرا تیول خود کرده و صدرآباد را هم ضمیمه ساخته باین وسیله برات حقوق اهالی صدرآباد را در مشهد صادر کرده و خود حیف و میل نموده باهالی چیزی نداده و بعد هم نخواهد داد .

از صدرآباد سوار شده بایک نفر گماشته خود بطرف مزینان روانه شدم. از صدرآباد تا مزینان چهار فرسنگ است و ده دقیقه هم بیشتر است. دیگر در بین راه آبادی نیست مگر در داخل جاده که قریه «گابه» است از گابه تا مزینان نیم فرسخ فاصله است. پیش از آنکه شخص به گابه رسد در خارج جاده دست چپ در دامنه کوه دوده آباد نمایان است که اسم یکی از آنها «نهاردان» است و آن هم جزء بلوک مزینان است . صدرآباد آخر خاک ولایت شاهرود است . نهاردان و گابه و مزینان اول خاک «بیهق» است . سبزوار شهر و پایتخت بیهق است . هنگام صبح بمزینان رسیدم و امروز در این جا توقف شد . مزینان در بین دهات این صفحات بسی امتیاز دارد . دروازه از برای مزینان ساخته شده است و خیابان وسیعی دارد ، در وسط خیابان نهر آبی میگردد که از قنات این ده است و فرهنگ این قنات در آورده است . در بیرون قلعه باز یک قنات دیگر است که بزراعت و مصرف زوار میرسد .

شب جمعه بیست و چهارم از مزینان بطرف «صدخرو» حرکت کردیم ، مسافت راه

چهار فرسنگ است . در سر دو فرسخ و نیمی آب انباری است و از آنجا تا صدخرو يك فرسنگ و نیم است . نزدیک صبح به صدخرو رسیدیم . امروز در اینجا توقف شد ، صدخرو جزء بلوك گاه است خرو بروزن سرو اطاقهایی را گویند که سقف آن از آجر یا خشت باشد و ضربی زده باشند و چنین اطاقی را بئن گاه نیز گویند . ولی اصل تسمیه بصدخرو این است که من می نگارم . خرو در لغت بمعنی قسمت است . آب اینجا بر حسب تقسیم صد قسمت میشده و الآن هم بصدفنجان آب مدارت تقسیم دارد هر يك از مالکین چند فنجان آب دارند . تفصیل فنجان را اگر مجال کردم می نگارم ، اهل عراق مسبوق به فنجان هستند . در ابتدا در این مکان صد اطاق ساخته بودند لهذا بصدخرو نامیده شد . این ده کاروانسرای شاه عباسی ندارد باید در خانه ها منزل کرد . این قریه بسیار آباد است و خیرات و مسجدی مرحوم حاجی ملا حسن قاضی در اینجا برپا کرده است . این ده بسیار آباد است . ده باب دکان دارد . صدخرو جزء بلوك گاه از توابع سبزوار است . آب آن از رودخانه « پشت کوه » می آید ، قناتی هم داشته لکن حالا خوابیده است و آب نمیدهد . نزدیک صدخرو مزرعه ایست که به « کلاته سادات » معروف است در صدخرو هندوانه و انگور خوب بعمل می آید .

از صدخرو تا « سبزوار » هشت فرسخ است . قافله از اینجا حرکت کرده بقریه « ریود » که در چهار فرسخی است منزل میکنند . شب دیگر از ریود بار کرده بسبزوار میرود . من چون با عموم اهالی سبزوار از اعیان و تجّار ارتباط قدیمی دارم محض دید و بازدید دوستان سبزواری خود معطل حرکت قافله نشده کسان خود را در قافله گذاشته خود با يك نفر نوكر يك ساعت بغروب مانده امروز که جمعه یست و چهارم است سوار شده بطرف ریود حرکت کردم . در سر يك فرسخی قریه « مهر » است که بسیار آباد است . مرحوم حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار مجتهد سبزواری کاروانسرای بسیار خوبی در اینجا ساخته که زوار در آن منزل میکنند . مهر جزء بلوك گاه است . در بالادست مهر مزرعه ایست که معروف به « کلاته سیدها » است جزء مهر محسوب میشود . پائین دست مهر جایی



در باغ

است که به «در» معروف است چون ... کاروانسرا واقع لهذا به «در بلوط» مسمی گشته. زبردست، قریه کوچک «باغ» است و بعد بلافاصله «تیچر» است که اصل تزر بروزن ... میباشد. آب مهر از رودخانه پشت کوه است که نهری به اینجا میآید. از مهر حرکت کرده سه فرسخ دیگر را که بدون آب و آبادانی است رانده دو ساعت و نیم از شب رفته بقریه «ریود» رسیدم. «ریود» بروزن زیدهم صحیح است. اسم قریه ریود در شاهنامه هست. جنگ رستم و سهراب در همین دامنه ریود واقع شده است. آب ریود از رودخانه میآید که تا کوه بخدا منجنی شش فرسنگ مسافت است. ریود جزء بلوک «نامن» و «باشتن» است. ملوک سربداریان از بلوک نامن و باشتن بیرون آمده اند. ریود دارای صد خانوار است. در ریود کاروانسرای شاه عباسی نیست. مردم قافله در خانه ها منزل میکنند. لکن در نیم فرسخی این قریه حالیه کاروانسرائی است که آنرا حاجی صانع برای زوار در دوست سال قبل ساخته و قریه ریود در صد سال قبل در پای آن کاروانسرا بوده است. آن قریه خراب شده اهالی محض آنکه از شکر عساکر مأمور بخراسان از تهران محفوظ ماندند و تحمیلات ایشان را متحمل نشوند از جاده قدیم کوچ کرده باین سرزمین آمده خانه ساخته چون در پای آن کاروانسرا آبادی نیست لهذا قافله وزوار باینجا می آیند و در آن کاروانسرا کسی نمی افتد. حاجی صانع از اهل قریه «مغیثه» بوده است. مغیثه جزو بلوک کاه است که در چهار فرسخی این مکان است و از توابع سبزوار است. بنای کاروانسرای حاجی صانع بهتر از بناهای شاه عباسی است. در اینجا پیاده شده اهالی نهایت پذیرائی از من بعمل آورده در اینجا صرف شام کرده، یک سه ساعتی خوابیدم، سه ساعت با قناب مانده از اینجا حرکت کرده بطرف سبزوار راندم. مسافت راه چهار فرسخ است. در سر دو فرسخی قریه «اسدیر» است اصل آن سه دیر بوده است. از قرای بسیار آباد است و من در سنوات سابقه روزی با حکومت سبزوار در آنجا بسر برده ام. قهوه خانه در جلوی قریه اسدیر موجود است. در سر سه فرسخی قریه «خسرو جرد» است که بسیار آباد است در قریه خسروگرد مناره بسیار بلند است که از بیست ذرع بیشتر ارتفاع دارد. این مناره

را بسیار خوب ساخته‌اند از بناهای قبل از اسلام است. در سنوات سابقه من ببالای این
 مزاره رفته‌ام. چنان در نظر دارم که پنجاه و سه پله داشت کله مناره قدری خراب شده
 که معلوم است سابقاً بلندتر از این بوده است. شهر «بیهق» در قدیم در همین محل بوده
 که مناره وسط شهر بوده است بعد که این شهر خراب شده سبزوار دایر گردیده است. از
 خسروگرد که تا شهر یک فرسخ است راندم. بعد از خسروگرد در دست چپ جاده بلافاصله
 قریه «اباری» است صد خانوار دارد. بعد در دست راست جاده قریه «افضل آباد» است که
 دهقانان کهناب در آنجا منزل دارند بعد از آن کلاته «سیفر» است که نزدیک شهر است.
 صبح شنبه بیست و پنج جمادی الاولی بشهر سبزوار ورود کرده شکر الهی بجا
 آوردم که باز این شهر را دیدم و دوستان خود را ملاقات میکنم. در خانه جناب جلالتمآب
 آقای میرزا علی رضای مشیر الممالک مستوفی اول دیوان اعلی حاکم سابق نیشابور و جوین
 و وزیر سابق دارالخلافه تهران که در سبزوار وطن خود اول شخص و اول خانواده است
 ورود کردم. ایشان با کمال بشاشت و جبه و طلاقت لبان، از روی مسرت مقدم مرا
 پذیرفتند و بسی از دیدن من مسرور شدند. من هر چه مینویسم اگر تکذیب کسی هم باشد
 راست مینویسم. جناب مشیر الممالک خیلی از مجالست مردم طفره دارند و اهمال میورزند.
 قدری هم حق دارند چندان با مردم مأنوس نمیشوند. در وزارت های خود از سؤال و
 جواب مردم طفره داشته از دخل گذشته چاپلوسی و شارلاتانی و خوش مشربی در میان
 نمی آورد. لکن از بیست سال قبل که بامن مربوط بوده اند همیشه خوش مشربی داشته اند
 از مجالست بامن طفره نداشته اند. مشارالیه خدا شناس است و هیچ شیوه ای در کار ندارد.
 پس از نماز بدون ریا قدری تعقیب میخواند. در حساب و درستی بسی رهگذار بلکه
 آموزگار است. ایشان را بعضی مردم باهمال و مسامحه نسبت میدهند. من هم قدری
 تصدیق دارم اما این اهمال و مسامحه ایشان محض درست کاری و راست رفتاری است که
 تقلبی نکرده اعتناء بدخل بردن و زمینه سازی ندارند. ایشان در سبزوار از بی اعتنائی
 که دارند اگر بیکار هم باشند باز بر حاکم سبزوار هر کس باشد رجحان دارند. حاکم سبزوار

باید نهایت برخورداری بایشان داشته باشد. من در منزل چنین شخصی میهمان بودم و در شب و روز بسی صحبت‌های خوب در میان آوردیم. در اینجا که منزل داشتم اشراف و اعیان سبزوار از من دیدن کرده بسی محبت‌ها نمودند و من از اکثر آنها شرمندگی دارم از آنجمله میرزا محمود کلاتراست که ابدآبمن محتاج نیست و ابدآ در خیال آن نیست که من فرمان امتیاز استیفائی از تهران برای او بفرستم و او صددرجه از میرزا محمدخان مستوفی این شهر بالاتراست برای من چشم روشنی میفرستد. من بچشم روشنی او محتاج نبوده باینکه دیگران می‌بخشم اما تعجب دارم که این مرد چرا مرا خجلت می‌دهد و چشم روشنی روانه میدارد.

تادریخت دوستی کی بر دهد حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم خلاصه در ایام ترقف این شهر اهل سبزوار نهایت انصابت را بجا آوردند و ضیافت‌ها کردند بسی کارها کردند که من از ایشان شرمندهم. از آنجمله سلیمان خان شجاع لشکر و میرزا آقای سررشته‌دار و غلامرضا خان تفنگدار باشی و آقامیرزا محمد حسین مستوفی است که حواله و اطلاق مالیات بایشان است و بر همه تفوق و برتری دارند. شرح ملاقات و گرم و نرمی هر یک از دوستان را بخواهم بنگارم سخن بطول کشد، بهمینقدر کفایت میکنم. سبزوار از شهرهایی است که بعد از فتنه چنگیزی احداث شده است. هوایش خنک است غله و فواکه خواب از اینجا بیرون می‌آید. این شهر جزء خراسان است لکن اهلس بمحبت و صفا و ذوق و همت بر سایر اهالی شهرهای خراسان حالیه رجحان دارند. در این روز شاهزاده حاجی محمد میرزا فرزند ... در این شهر حکومت دارد. نیکو سلوک با اهالی کرده، مرد درست حساب، قانع، خوش رفتاری است. بسلسله عرفا ارادت دارد. رعایا از قناعت او تمجید دارند.

شب سه‌شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی با جناب مشیر الممالک و آقامیرزا محمد حسین مستوفی پیشکار مالیّه سبزوار و بعضی دوستان دیگر وداعی کرده از شهر بیرون

آمده بسرمقبره حاجی ملاحادی^۱ حکیم سبزواری آمده قافله و همراهان سفر ما در آنجا منزل کرده بودند. آنان در سه ساعت از شب رفته بطرف «زعفرانی» حرکت کرده بودند. من بادوستان سبزواری که تا اینجا مشایعت من آمده بودند وداعی کرده بطرف زعفرانی راندم. مسافت راه شش فرسخ است. در یک فرسخی قریه «باغان» است که پشت جاده واقع شده. در جلوی جاده قهوه خانه دارد. باغان متعلق بسوقرفات مرحوم حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری است که تولیت آن باجناب عمده العلاما آقامیرزا محمد زاهد عصر است و قدری هم متعلق به علی محمدخان شجاع السلطان سرکرده سواره سبزواری است.

بعد از باغان قریه «آزاد منجیل» است که در کنار راه واقع شده در سر دو فرسخی سبزواری قریه «نزل آباد» است و بعد «زید آباد» است که هر دو در کنار راه واقع شده است. حفظ آباد حضرت والا شاهزاده علی نقی میرزای^۲ رکن الدوله پسر مرحوم محمد تقی

۱- حاج ملاحادی سبزواری از حکمای بزرگ قرن سیزدهم هجری که بخصوص اخیراً افکار و کتب او مورد توجه قرار گرفته و ارزش آنها بیش از پیش معلوم شده است. در ۱۲۱۲ هجری بدنیآمد، عمده تحصیلات او در اصفهان و در محضر آخوند ملاعلی نوری حکیم بزرگ اوایل قرن سیزدهم بود و مدتی نیز در کرمان زندگی میکرد و پس از ۷۸ سال همر مقرون بتحصیل و ریاضت و تصنیف و تألیف در ۲۸ ذی حجه ۱۲۸۹ سه ساعت به غروب مانده درگذشت. مقبره او بیرون دروازه نیشابور سبزواری است و میرزا یوسف مستوفی صدراعظم تکیه ای و بقعه ای برای آن بنا کرده است. مشروح شرح حال او در جلد سوم مطلع الشمس ص ۲۰۰ و ۲۰۱ آمده است.

۲- علی نقی میرزا پسر محمد تقی میرزا که در ابتدا لقب عین الملکی داشته و بعد از مرگ پدر ملقب به رکن الدوله میشود و در سال ۱۳۲۱ ه. ق پس از عزل سلطان حسین میرزای نیرالدوله بحکومت خراسان میرسد و مدت یکسال والی خراسان بود تا اینکه تغییر مأموریت یافته و بحکومت کرمان منصوب میشود و تا سال ۱۳۲۳ ه. ق در کرمان بوده است و بطوریکه دانشمند محترم آقای بامداد در شرح حال رکن الدوله مینویسد و

میرزای رکن الدوله ابن محمد شاه غازی طاب ثراه در کنار جاده بین نزل آباد وزید آباد است . شاهزاده رکن الدوله در چند سال قبل در آنجا قلعه ساخته بخیاال آباد کردن آنجا پرداخته است .

در سر سه فرسخی سبزوار قریه «جلتون» است که صدخانوار دارد و قهوه خانه آن برای زوار دایر است . در سر چهار فرسخی رباطی سر پوشیده است که صفویه ساخته اند تا قوافل در زمستان اگر بین راه سرما بخورند در این جا خود را ساعتی گرم کرده براه افتند . در پشت رباط دهی آباد است که صدخانوار دارد و معروف به «سر پوشیده» است . آب روان خوبی در آنجا است .

از باغان تا این رباط جزء بلوک «قصبه» است که از توابع سبزوار است . از رباط تا زعفرانی که دو فرسخ مسافت دارد دیگر آب و آبادی نیست مگر در خارج از جاده که بعضی از قراء دور دیده میشود . از آن جمله قریه «هاشم آباد» و قریه آب باریک است که در دست راست جاده در پای دامنه کوه قریه «کوه همیش» واقع شده است و جزء بلوک «شامکان» است که از توابع سبزوار است . پشت این کوه بلوک «کوه همیش» است که از توابع سبزوار است و محل ییلاق است و من چندین سال قبل در آن بلوک گردش کرده حفظها برده ام . هنگام صبح به زعفرانی رسیدیم . امروز در اینجا توقف شد . در کاروانسرای شاه عباسی منزل کردیم .

زعفرانی پنجاه خانوار دارد و زعفرانی جزء بلوک شامکان است که از توابع سبزوار

→

اورا با پدرش مقایسه میکند : مردی بوده است با سواد و فهمیده ولی در امر حکومت بی حال بوده است .

در جزء دوم این کتاب که سفرنامه کرمان است و بعد از این قسمت بطبع خواهد رسید مؤلف کتاب میرزا غلامحسین خان افضل الملك که از طریق جنوب خراسان و کوپرلوت بکرمان می رود شرح سفر خود را می نویسد .

است تا اینجا حدسبزو راست از اینجا به بعد هر قریه دیده شود جزء خاک «نیشابور» محسوب میشود.

شب چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاولی از زعفرانی بطرف «شوریاب» حرکت کردیم. مسافت راه چهار فرسخ است باید بقدر سه فرسخ از میان کوههای کوچک و تپهها که از سلسله و شعب البرز طهران است عبور کرد. در این چهار فرسخ آب و آبادی نیست مگر در سردو فرسخی بلکه دو فرسخ و نیمی که در میان کوههای کوچک دهی مختصر و آبی جاری و کاروانسرائی خراب دارد، و این ده موسوم به «سنگ کلیدر» است. کاروانسرایش از اَبْنِیة صفویه است و غیردایر است. من در قهوه خانه اینجا چای خوردم و ساعتی راحت کردم سوار شدم. هنگام صبح بمنزل شوریاب رسیدم.

امروز در اینجا توقف شد سنگ کلیدر و شوریاب ابتداء خاک «نیشابور» است. شوریاب آب روان و سی خانوار دارد. در پشت جاده کاروانسرائی از صفویه که خراب و بایر گشته است موجود است. لکن سی سال قبل مرحوم حاجی میرزا محمد رضای مؤتمن السلطنه^۱ خراسانی وزیر مستقل و مستبد خراسان که در بزرگی و وحشت یگانه دوران بود در وقتی که بلقب مستشار الملک ملقب بوده کاروانسرای بزرگ خوبی در اینجا ساخته که در سردر آن نظماً و ثراً شرحی در روی سنگ، کتابه و نقاری شده است و زوار در این کاروانسرا منزل میکنند.

شب پنجشنبه سلخ شهر جمادی الاولی از منزل شوریاب بطرف نیشابور حرکت کردیم. مسافت راه شش فرسخ است. ابتدا بقدر نیم فرسخ باید از روی تپهها گذشت

۱- حاج میرزا محمد رضای مستوفی سبزواری فرزند محمد ابراهیم که ابتدا لقب مستشار التولیه داشته است و بعد بلقب مستشار الملکی نائل میشود و بعد در سفر دوم ناصر اندین شاه قاجار بخراسان که در سال ۱۳۰۰ ه. ق بوده است بلقب مؤتمن السلطنه مفتخر میشود و مردی کاردان و لایق بوده است سالها در خراسان عنوان وزارت و پیشکاریهای شاهزادگان قاجار از قبیل حمزه میرزای حشمت الدوله و محمد تقی میرزای رکن الدوله را داشته است و مدتی نیز در تهران جزو وزرای دارالشورای ناصری بوده ←

اندکی فرازونشیب دارد. در سربك فرسخی مزرعه ایست که چندخانوار و آبروانی دارد و موسوم به «چارسرسر شکی» است و جزء قریه «سرده» است رعایای سرده در اینجا زراعت میکنند .

در سر دو فرسخی ونیمی قریه سرده است که قهوه خانه و آبادی دارد و جزء موقوفات آستانه رضویه است . بعد از سرده که نیم فرسخ گذری يك دو نهر آب است که آنرا کال گویند و کال بمعنی رودخانه است . مالهای باردار بصعوبت از آنجا حرکت میکنند . آن کال ها لای دارد . پای مال تا کمر فرو میرود باید از گذار مخصوص آن حرکت کرد تا خطری نباشد . در بین راه در اطراف و کنار جاده قراء و آبادی بسیار دیده می شود . اما بعد از سرده دهاتی که پهلوی جاده است اسامی آنها از قرار ذیل است . در سر چهار فرسخی «حسن آباد» حسن آباد قدیم آباده بود ولی کنون سه خانوار و خیرات و قهوه خانه دایر دارد تازگی جناب نایب التولیه عرب آنرا خریده آبادش خواهد کرد . و بعد «نصر آباد» و بعد «ارزمنده» است . هنگام صبح به «نیشابور» رسیده در بیرون شهر در کاروانسرای شاه عباسی نزول کرده اتراق شد . سلخ جمادی الاولی و غرة جمادی الآخره در این شهر توقف داشتیم در کاروانسرای شاه عباسی منزل کردیم . این شهر مستغنی از تحریر و توصیف من است . مورخین و ژغرافیا دانان میدانند که پیش چه بوده است و کنون چه میباشد . مردمان خوب این شهر کمتر از بد آنهاست محل شهر قدیم نیشابور که بیهق جزء آن بوده است در «شادیاخ» است . قبر عمر خیام در آنجا است و پیش از شادیاخ شهر جای دیگر بوده است که بعد از چند سطر دیگر خواهم نوشت . مغول در وقتی که شهر را خراب کردند محل شهر در شادیاخ بوده است و پس از آن شهر حالیه بنا شده است مرا تنبلی و عدم فرصت مانع است که شرحی از نیشابور قدیم و جدید بنگارم . همینقدر در

→ است . از آثار خیریه او مدرسه مستشار و آب انباری است در بازار سرشور مشهد . برای شرح حال بیشتر او به کتاب شرح حال رجال ایران تألیف آقای بامداد مراجعه فرمائید (صفحات ۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶ جلد سوم) .

ذیل شرح سفر خود اشارتی در وضع نیشابور میکنم . در غره جمادی الآخره که در این شهر توقف داشتم مردی نزد من آمد و یک سبد هلوی بسیار خوب آورد و پاکتی بمن داد و گفت این پاکت را جناب شیخ مرتضی برادر شیخ مصطفی که باشما هم سفر است از محمدآباد یک فرسخی نیشابور برای شما فرستاده اند و شمارا برای نهار بمحمدآباد که منزل بیلاقی ایشان است دعوت کرده اند . کاغذرا خواندم دیدم نوشته اند برادر من شیخ مصطفی که باشما از تهران هم سفر بوده است دیروز از نیشابور نزد من آمد و از اوصاف حمیده شما بازگفت و معلوم شد که باجاء من مرحوم شیخ عبدالرحیم مجتهد در بیست سال قبل در خراسان مربوط بوده اید . لهذا خواهش میکنم که امروز بمحمدآباد تشریف آورده صرف نهار کنید و عصر باخوی شیخ مصطفی حرکت کرده بشهر نیشابور بروید که غروب باکاروان وقافله بطرف مشهد مقدس حرکت کنید . من اول با خود گفتم که اگر در این روز توقف بسمت «محمدآباد» یک فرسخی نیشابور بمهمانی روی جزء آنان شوی که در حق او این شعر را گفته اند .

قوم اذا سمعوا بمکة اکة^۱ حجابها قبل الحجج بعام^۲

باز گفتم این مرد بزرگوار که در سلسله علماست محبت کرده و مرا نزد خود دعوت کرده باید بسمت ایشان روان شوم لهذا همراهان خود را در نیشابور گذاشته خود با یک نفر رفیق و نوکر سوار بر اسبان شده بطرف محمدآباد راندم . از دروازه نیشابور که بطرف جاده تهران بیرون شده قدری که از دروازه بیرون رفتیم دلیل و راهنما که همراه بود مرا بطرف دست راست جاده کشانید، اول از قریه «رضوان» و «باغ نو» گذشتم، بعد به «شهرک» و «فیض آباد» و «زرکنده» بروزن مزنده رسیدم ، از آنجا گذشتم در سر یک فرسخی بمحمدآباد رسیدم که پهلوی «قاسم آباد» و «قطن آباد» ردیف یکدیگر

۱- مردمی که اگر از یک خوراکی در مکه چیزی بشنوند یک سال پیش از موسم حج بدان روی آورند .

واقع شده‌اند. بمحمدآباد درباغ فرودآدم و باطراف گردش کردم معلوم شد که قبل از شادیاخ بنای شهر نیشابور در اینجا بوده است. مویذ قول من و قول اهالی این است که در حوالی و اطراف محمدآباد دهاتی است که آنها را «قطن آباد» و «آهنگران» و «ده زرگر» و «فولاد فروش» و «ده سنگ» و «ده نعلی» میگویند. کنون در این دهات نه پنبه و نه آهن و نه زرگری و نه فولاد و نه سنگتراشی و نه نعل بندی است. پس تسمیه این دهات باین اسامی از این جهت است که پیش از این محلات نیشابور بوده و بواسطه بازار ملاحان و آهنگران و زرگران و فولاد فروشان و سنگ تراشان و نعل بندان. پس از خرابی شهر این دهات با اسم بازارهای شهر نامیده شده است.

شب شنبه دوم جمادی الآخره از نیشابور بطرف قدم گاه حرکت کردیم. مسافت راه چهار فرسنگ است در اطراف جاده بسی دهاتها و کلاتهای معموره است. اسامی دهات که وصل بجاده است از این قرار است. «شاه آباد». «درخت ایک». چون درخت ایک در اینجا است لهذا بهمین اسم نامیده شده است. و «عباس آباد». در نزدیک عباس آباد در کنار جاده دهی موسوم به «اردغش» است. صدویست خانوار رعیت دارد. مشغول زراعت و دهقنت هستند. لهجه و لسان آنها ترکی است. اصلا اهل ایروان هستند بزرگ شاهنشاه ذوالاقتدار نادر شاه افشار آنها را از ایروان بایران آورده در این جا مسکن داده است الآن اهل اردغش شصت نفر سوار بدیوان میدهند که در حکومت نیشابور مشغول خدمت هستند. از عباس آباد که لختی رانده شود در سر سه فرسخی جائی است که به «سرآب برج» معروف است نهر روانی دارد که آب آن بقریه برج میرود. در پای نهر قهوه‌خانه دارد که زوار ساعتی در آنجا راحت کنند. بالای این نهر آب، طرف کوه قریه

۱- نادر شاه افشار مؤسس سلسله افشاریه است. مرد خود ساخته بتمام معنی که مستثنی از هرگونه تعریفی است (متولد ۱۱۰۰ و مقتول در سال ۱۱۶۰ در فتح آباد قوچان) ملقب به طهماسبقلی و پس از شکست اشرف افغان در ناحیه مهمان دوست دامغان و مورچه خورت، اصفهان پایتخت سلاطین صفوی را که مدت چندین سال در تصرف افغانه

←

«خور» بروزن جوراست که از بزرگی مثل شهری دیده میشود کلیه از نیشابور که بطرف «قدم گاه» حرکت میشود در دو طرف راه ، لکن خارج از جاده ، بقدر هزار قریه آباد از دور دیده میشود که اراضی زراعتی آنها تا «قدم گاه» متصل است چون خارج از جاده است اسامی آنها را ضبط نکردم . آخرین قریه که وصل بقدم گاه است رستاقی است که موسوم به «پیش فروش» است که جزء موقوفات قدم گاه است . در سر چهار فرسخی قدم گاه است نزدیک صبح بانجا رسیدیم . امروز در اینجا توقف شد . قدم گاه محلی بر نضارت و خضارت است . درختهای کاج پانصدساله دارد . قریه «پیش فروش» و قریه «کاریز نو» جزء قدم گاه است .

شب يكشنبه سيّم جمادی الآخره از قدم گاه بطرف «شريف آباد» حرکت کردیم . مسافت راه هفت فرسنگ است . قدری که از قدم گاه دورشوی قریه «سخر» بروزن اختراست . نهري روان و قلعه مختصری دارد . در سر يك فرسنگی رستاق «باغ شن» است که آنرا «بغیشن» نویسند . بغیشن بسی آباد است [و مزارع خوب دارد و پهلوی دهی در کنار جاده واقع شده که آن ده را «قلعه نو» گویند و «جمال آباد» هم می نامند . آبی گوارا و فراوان دارد . صدخانوار در آنجا ساکن است . مرحوم حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری طرح کاروانسرائی عالی در اینجا ریخته و يك طرف آنرا ساخته هنوز تمام نشده وفات کرد . يك دسته از زوار میتوانند در این جا شبی بروز و روزی بشام آرند . از باغ شن که حرکت میکنی در طرف دست چپ در خارج از جاده قریه «دهنه» و «سیشون» و «حصار» است . پس از آن در سر يك فرسخی چشمه و مزارع موسوم به «چنگ عباسی» است آنرا چنگ عباسی گویند . آبادی ندارد . بعد از چنگ عباسی که

→

بود به تصرف در آورد . دیگر از اهم اقدامات او شکست دولت عثمانی و فتح هندوستان است . برای اطلاعات بیشتر به کتاب شرح حال نادرشاه که بقلم لاکهارت دانشمند انگلیسی نوشته شده است و همچنین زندگی پرماجرایی نادر تألیف آقای دکتر میمندی نژاد و شرح حال رجال ایران نوشته آقای بامداد مراجعه شود .

يك فرسنگ رانده شود در خارج جاده قلعه ایست که آنرا «علی کوری» گویند و اهالی آنجا زراعت دارند . بعد از علی کوری که فرسخی رانده شود در سر سه فرسخی باغ شن جائی در میان تپه های کوه است . که آنرا «آب دز آباد» گویند . از آنجا نهری جاری است که به «دز آباد» میرود . در پای این نهر پانزده اصله درخت گردواست . دیگر آبادی و خانواری در پای آب نیست مگر در نیم فرسخی دریائین و بالای نهر که دو قلعه آباد است و خانوار زیاد دارد و مشهور به «دز آباد» علیا و سفلی است . دز آباد علیا جزء موقوفات آستانه مقدسه رضویه است . حاصل املاک را به مشهد میفرستند دز آباد سفلی جزء موقوفه نیست متعلق به خرده مالک است . از چنگ عباسی تا سراب دز آباد باز چند نهر دیگر دیده میشود حد و سد خاک نیشابور تا سراب دز آباد است از اینجا بعد جزء خاک مشهد است . در سر چهار فرسخی قدم گاه قریه «فخر داود» است که محل باراندازو قوافل است . بیست خانوار رعیت در اینجا است کاروانسرای شاه عباسی در اینجا ساخته شده است . دو قهوه خانه در اینجا دایر است . فخر داود جزء خاک مشهد است . از چنگ عباسی تا فخر داود باید در کنار و میان کوهها و تپه ها عبور کرد .

من در فخر داود پیاده شده ، چای خورده ، و قدری خوابیده بعد سوار شده بطرف «شریف آباد» راندم در سر پنج فرسخی جائی است که آنرا «ده نو» گویند . ملک شوکه الدوله خراسانی است . قابل اعتنائیست و بلافاصله نزدیک ده نو جائی است که آنرا «سفیددار» گویند چند خانوار در اینجا است و نهر آبی در اینجا روان است . قهوه خانه در اینجا ساخته اند که مردم لختی در این محل راحت کرده حرکت کنند . تازگی سفیدار را به «محمود آباد» موسوم ساخته اند . در پشت قریه سفیددار از دور خارج از جاده ده بسیار بزرگی نمایان است که آنرا «بارش» گویند . از سفیددار تا شریف آباد دو فرسخ دیگر مسافت است . هنگام صبح به «شریف آباد» رسیده امروز در اینجا توقف شد . شریف آباد دارای سی خانوار رعیت است . آب آنها از قنات میباشد . يك کاروانسرای در اینجا مرحوم عیسی خان قرائی ساخته کاروانسرای بهتر از آن از ابنیه خیریه مرحوم

حسینخان نظامالدوله ایلخانی ایلشاهسون والی سابق خراسان است که در عهد ایالت خود بخراسان برای زوار ساخته است . مرحوم نظامالدوله در این صفحات بناهای خیریه و موقوفات برای آستانه رضویه بسیار دارد . قنات وقفی شهابالملکی در تهران منسوب بهمین مرد است . زمانی که شهابالملک لقب داشته آن قنات را احداث نموده و وقف بر محلات ساخته است .

شب دوشنبه چهارم جمادی الآخره از شریف آباد بطرف مشهد مقدس حرکت کردیم . مسافت راه شش فرسنگ است تا چهار فرسخ که میروی آبادی نیست لکن در میان دره درسه مورد آبی روان است که تاهوا سرد نشده در مابین دره در دو مورد قهوه خانه بر سر پا است . در سر چهار فرسخی قریه طرقت است که در نهایت آبادی است و کاروانسرائی از صفویه در آنجا بر سر پا است . از طرق تاشهر دو فرسنگ هموار است که نزدیک بعضی آبادیهاست . من در دو سفر سابق که از این راه آمده بودم از فراز و نشیب و پست و بلندی و سنگلاخ و پرت گاههای این راه یعنی از شریف آباد تا طرق بستوه آمدم . و این چهار فرسخ طوری بود که باید از سر کوهها و تپه های بلند از یک راه باریک ناصاف پر سنگ عبور کرد ، که اگر اسب لغزش پیدا میکرد راکب و مرکوب از پرتگاهها بدره میافتاد .

مکرر ستوران باردار و استران کجاوه کش زمین خورده صدمات جانی و مالی نا آنها وارد میآید . مکتاریان بسی در تعب بودند اگر دوبار بهم میخوردند یکی بزمن میافتاد . مکرر کالسکه و درشکه در این راه میشکست و گاریان باردار ممکن نبود که در این راه بدون ضرر و خطر عبور کنند . یک ماه قبل من که در تهران بودم جناب مستطاب حاوی الفروع والاصول مجتهد الزمان حاجی میرزا محمد باقر علوی شریعتمدار سلمه الله که سبزواری و وطن مآلوف ایشان است ، از مشهد مقدس محض احوال پرسید رقیمه به بنده مرقوم و ارسال فرموده ، در آن رقیمه بمناسبتی از ساخته شدن و همواری این راه بشارت داده از حضرت مستطاب اشرف امجدارفع و الاشاهزاده سلطان حسین میرزای نیرالدوله والی و فرمانفرمای حالیه خراسان فرزند مرحوم پرویز میرزای نیرالدوله فرزند خاقان

مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه تمجید زیاد کرده بودند که ایشان پانزده هزار تومان بمصارف ساختن این راه رسانده ، مهندسین واجزاء بسیار در سر این کار گماشته ، يك سال زحمت کشیده تا این جاده پرخطر را صاف و هموار کردند . چون این کار فایده عمومی داشت از این خبر بسیار مشعوف شدم . کنون امشب که باینمکان رسیدم کاری شگرف دیدم . ابدأ این راه باراه پرخطر سابق شباهت ندارد . کوه را گاه کردند . عرش را فرش ساخته اند . راه پر سنگلاخ سابق مثل خیابان لاله زار تهران صاف و هموار و جاروب کشیده است . دامنه کوهها را با هندسه صحیح بریده جاده را بطوری وسعت داده [اند] که اگر چند کانسکه و درشکه و کجاوه بار از دو طرف باهم تصادف و ترادف کنند ابدأ از حمتی بیکدیگر نرسند . هر جا که در پرتگاه بوده از سنگ بطور استحکام دیوار کوتاهی کشیده اند که ابدأ از برای ستوران بارکش ضرر و خطری نیست . دیگر فرازونشیبی نیست از پائین کوهها خیابانی وسیع العرض کشیده شده است که سنگلاخ و لغزش گاه ندارد . کسانی که در کجاوه و پالکی نشسته اند در عبور از این راه براحتمی خواهند و خطری برای آنها نیست . در اینجا از کسان آگاه شنیدم که این شاهزاده آزاده ، بیست هزار تومان بمصارف

۱- سلطان حسین میرزای نیرالدوله در او ان کودکی و جوانی از غلام بچه های اندرون ناصرالدین شاه بوده است و بعد هائیز عنوان پیشخدمت مخصوص ناصرالدین شاه را داشته است و در دو سفر ناصرالدین شاه بخارج هم سفر شاه بوده است . سالها حکومت نیشابور و سبزوار داشته است و بعدها ، بعد از درگذشت محمدتقی میرزای رکن الدوله در ۱۳۱۸ هـ . ق ، بفرمانفرمائی خراسان میرسد و يك مدتی حکومت تهران را داشته است و برای بار دوم در سال ۱۳۳۰ هـ . ق به ایالت خراسان میرسد و چون بعد از مدت یکسال حکومت در خراسان اغتشاش میشود از حکومت معزول می شود و به تهران مراجعت مینماید . آقای بامداد در شرح حال او مینویسد «مردی بوده است متفرعن و خودپسند و طمع و در زمان حیات خود ثروت زیادی بدست می آورد و چون مال بدون دست رنجی بوده است تمام اموال او بعد از مرگش از بین میرود» .

ابن راه رسانیده اند . مرا با این شاهزاده بهیچوجه آشنائی و سابقه و ارادتی نبوده است و هیچوقت با ایشان مجالس نبوده ام که التفات ایشان مرا برنوشتن این محامد مجبور کرده باشد ولی چون کار بزرگی از ایشان دیدم که تا آخر دنیا باعث آسایش و راحت عابریں سبیل شده و احیاء نفوس کرده اند لازم دیدم که شرح آنرا بنگارم تا نام ایشان در تاریخ بیاند . و انشاء الله فردا که وارد شهر مقدس میشوم در ایام توقف خود بمشهد اگر اعمال خیریه و عدالت و خوش رفتاری بارعایای خراسان از ایشان شنیدم البته در این اوراق درج خواهم کرد که کارهای ایشان سرمشق و الیان از من آتیه شود .

خلاصه صبح روز دوشنبه چهاردهم جمادی الآخره این سال هزار و سیصد و بیست و یک وارد مشهد مقدس شدم . فوراً دربست از اسب پیاده شده بصحن مقدس رفتم از پشت پنجره زیارت مختصری کرده بطرف منزل آمدم از پیش دوستان من که در مشهد بودند خانه و طویله در محله سراب از برای من کرایه کرده در آنجا منزل کرده بدید و بازدید پرداختم .

در ایام توقف مشهد مقدس علما و فضلاء و خانواده های بزرگ و اشراف و اعیان شهر و خوانین و طبقه نوکریالتی مرا تنها نگذاشتند اعتم از اینکه بامن سابقه آشنائی داشتند یا نداشتند . از روی محبت بامن دیدن کرده بصحبت من بسی مایل بودند . شبها و روزها بسی ضیافتها کردند و دعوت مینمودند . اغلب از دعوتها ظفره میرفتم و عذرها میخواستم لکن در بعضی جاها که مجبور بودم و سابقه ارادت داشتم ناچار بودم که بدعوت ایشان حاضر شوم . صاحب خانه بهوای من چند نفر از محترمین راهم دعوت میکرد و هر مجلسی بطور خوشی انقضاء می یافت . مفاکات ادبیه و مذاکرات سیاسیه و گاهی لطائف و ظرافت در میان می آمد و اهل مجلس بانشاط میشدند . شرح هر مجلسی را اگر بخوام بنگارم سخن بدرازی انجامد . شبانه روز را در منزل خود یا در دعوت اهل شهر بادوستان بسیار خوب محشور بودم . لطف علی بن موسی الرضا بامن بسی

کارها کرد که مرا بحیرت انداخت و مرا محبوب القلوب یک مملکتی ساخت. من یک دو تن فقیه بزرگ و چندین تن از فضلاء و دانشمندان کامل در این شهر دیدم. اگر بخواهم شرح هر یک بنگارم از سایر کارها باز میمانم. لکن در شرح حال سه چهار تن از دانشمندان که اطلاع کامل درباره آنها دارم میکوشم ولی از نوشتن حال سایر فضلاء که صورتی به بنده نداده اند صرف نظر میکنم. این چند تن را که من مینویسم در تقدیم و تأخیر اسامی ایشان از قراری است که زودتر یا دیرتر از من دیدن کرده اند.

اول کسیکه در روز ورود من دیدن کرد جناب مستطاب آقامیرزا صادق خان ادیب الممالک^۱ مدیر و منشی روزنامه ادب است. هفده سال است که بنده با این دانشمند در تهران

۱- میرزا صادق خان ادیب الممالک فراهانی که در اشعار تخلص امیری داشته است از نوادگان میرزا عیسی قائم مقام اول است. از شعرای قصیده گوی و بزرگ دوره قاجاریه است. شرح حال او در دیوان اشعارش که بکوشش وحید دستگردی در آبان ماه ۱۳۱۲ شمسی انتشار یافته است مندرج است و علاوه خلاصه ای از شرح احوالش در جلد دوم کتاب شرح حال رجال ایران صفحه ۱۵۹ تألیف آقای بامداد نوشته شده است که برای اطلاع بیشتر به کتابهای مزبور مراجعه شود.

وحید دستگردی در دیباچه کتاب درباره ادیب الممالک مینویسد «ادیب الممالک بر تمام معاصرین خود بدون استثناء در شعر و شاعری مقدم است و نسبت آنان با وی نسبت قطره بدریا و ثری باثری است. بلکه در دوره تجدید حیات ادبی که از نشاط اصفهانی آغاز و با ادیب الممالک ختم میشود، پس از حکیم قآنی و سروش و یکی دو نفر دیگر بر تمام شعرا برتری و تفوق دارد. در علوم ادب و لغت فارسی و تازی متتبع و استاد بوده است ادیب الممالک دارای تألیفاتی بشرح زیر است. صیقل المرآت در جغرافیا. سماء الدنيا در هیئت جدید. تابش مهر. فلك المشحون. تحفة اوالی در عروض. ادیب الممالک عصر مشروطیت را درک کرده است و قصایدی در این زمینه دارد. مدتی روزنامه ادب را در تبریز انتشار میداده است و پس از آن در تهران مدتی سردبیر روزنامه مجلس بوده است.

وقم و خراسان مربوط بوده‌ام. از غث و سمین ایشان اطلاع دارم. در حوزة قدس شب‌های انسی باهم داشته‌ایم. در چهارده سال قبل که جوان بودند در شب تابستان در بام رواق حضرت ثامن الائمه و ضامن الامة يك قصيدة عریبه خود را از برای بنده خواندند که حفظ کردم. پس از مرتضی قلیخان ابن مرحوم میرزا علی محمدخان نظام الدوله ابن حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی و پس از شیخ محمود معرب پسر آقا ابوالقاسم خباز که از علمای تهران بود دیگر هیچیک از ادبا و فضیلابی عجم را ندیده بودم که بخوبی جناب ادیب الممالک شعر عرب انشاء کرده باشد. باین دانشمند در این سفر مشهد مقدس شب‌ها و روزهای خوب داشتم. گاهی در خلوت و گاهی در جلوت شبی در حال و روزی در قال ساعتی در بزم و لحظه‌ای در رزم بودیم که شرح هر یک از مجالس نوشتنی و گفتنی نیست. مسافرت و سیاحت‌های ایشان بداخله و خارجه ایران فزون تر از این است که بتوان مشروحاً نگاشت. در روسیه و اسلامبول و مملکت افغانستان از مردمان سیاسی دوستان دارند و اخذ معانی کرده‌اند در هیچ جا غریب نیستند. در ایام ولایت عهد اعلیحضرت اقدس مظفری سمت پیشخدمتی داشته و مقرب درگاه بودند. چون زمان ولایت عهد تبدیل بسطنت شد ایشان از آذربایجان بتهران آمدند و چندی در تهران بر راحتی زندگانی کردند و در سلطنت مظفریه لقب ادیب الممالک یافتند. وقتی خیال ایشان مجسم شد که در تهران نمایند و در مشهد مقدس رفته آنجا مجاور شدند. چون با اهل و عیال با آنجا رفتند محض ترویج علم و اشاعه هنر و تربیت بعضی از نفوس. روزنامه «ادب» را احداث کرده مطبوعه مطبوعه‌ای در آنجا دایر ساختند. علم پلٹیک و سیاسی را بواسطه این روزنامه منتشر ساختند. با آنکه در خراسان چندان اسباب ترجمه و مطبوعه و تربیت اجزاء مناسب در کار نبود ایشان طوری این عمل را اداره کردند که اسباب حیرت جماعتی از خواص شد. الحق روزنامه ایشان محل اعتناء و اعتماد خارجه و داخله گشت. ایشان علاوه بر کامل بودن ادبیات عجم و عرب در اصطلاح دانی خارجه و بعضی عجایب و غرایب دانستن استادی ماهر و دانشمندی قاهر هستند. ایشان را نقصانی و عجزی در کار نیست. الآن در خراسان

بواسطه انتشار روزنامه ادب اداره منظم و اجزائی معین و عایدات خوب دارند . ایالت خراسان و حکام آن سامان کمال مهر را بایشان دارند، و در خراسان کارشان نیکو از پیش رفته است. در ایامی که در این شهر چند مجلس بایشان مجالست داشتم از عربی و فارسی خود ایاتی برای من خواندند که ثبت آن ایات را در این کتاب لازم است .

اول سلسله نسب ایشان را می نگارم. و بعد بثبت اشعار ایشان می پردازم. و سلسله نسب ایشان از این قرار است . نام نامی این دانشمند میرزا صادق خان (امیر الشعراء سابق) ادیب الممالک مدیر روزنامه ادب در خراسان که مادرش دختر میرزا عبدالکریم پسر میرزا حسن پسر میرزا عیسی قائم مقام بزرگ پیشکار آذربایجان است و مادر مادرش دختر میرزا معصوم پسر میرزا عیسی قائم مقام بزرگ است . پدر بزرگوارش میرزا محمد حسین است که مادر میرزا محمد حسین دختر سیدالوزراء میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدراعظم ایران ، ابن میرزا عیسی قائم مقام بزرگ است که از بطن همشیره میرزا حسن مستوفی الممالک پدر مرحوم میرزا یوسف صدراعظم ایران است . اما سلسله نسب آقا میرزا محمد حسین پدر جناب ادیب الممالک از این قرار است که نوشته می شود . میرزا محمد حسین بن میرزا محمد صادق بن میرزا معصوم بن میرزا عیسی قائم مقام معروف بمیرزا بزرگ پیشکار مستقل آذربایجان . ابن حسن بن عیسی بن حسن ابن ابی الفتح بن ابی الفخر بن ابی الخیر بن رضابن روح الله بن قطب الدین ابن بایزید بن جلال الدین ابن بابا حسن بن حسین بن محمود بن نجم الدین ابن مجدالدین بن فتح الله بن روح الله بن نیک الله (اضافه نیک فارسی بالله، خاصه در قدیم خارج از فصاحت است ولی در اصل شجره همینطور نیک الله نوشته شده است . جناب حاجی میرزا علی اکبر خان ابن مرحوم آقا میرزا علی قائم مقام صدراعظم ایران ابن مرحوم میرزا عیسی قائم مقام بزرگ که اول دانشمند تهران است ، از لفظ نیک الله که در شجره است تعجب کرده احتمالاً میگویند شاید نبیل الله

بوده است و اشتباهاً نیک الله نوشته شده است) .

خلاصه بقیه نسب از اینقرار است. نیک الله بن عبدالله بن عبدالصمد بن عبدالمجید بن شرف الدین بن عبدالفتاح ابن میرعلی بن سیدعلی بن میرعلی بن السلطان سیداحمد بن السید محمد بن السیدحسن بن السیدحسین بن الاقطس بن علی اصغر بن الامام علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام است .

جناب ادیب الممالک در سنه گذشته از سفری که بطرف خراسان میآمده است در طرا بزون که از شهرهای دولت عثمانی است روزی ورود میکند که با عیدسال بیست و پنجم جلوس اعلیحضرت سلطان عبدالحمیدخان پادشاه بزرگ دولت روم مصادف میشود . ایشان محض حفظ و داد دوشاهنشاه ایران و روم این قصیده عربی را انشاء میکنند که روزنامه نگاران عثمانی و غیرها ثبت آن قصیده را گرفته درجراید خود می نگارند از جمله این قصیده در روزنامه عربیة ابونظارة زرقاء در نمره چهل و سیتم مورخه شهر محرم هزار و سیصد و نوزدهم که در پاریس چاپ میشود ضبط است و هی هده .

بزغت شمس الخدود من سموات القدود	وجنینا الورد من وجنة ابکار و خود
رافلات فی ثياب من حریر و برود	حسبتها العين حورالعين فی دارالخلود
غادة فیهن کالسمط من الدر النصید	قدها غصن" به اینع زمان النهود
بابی حوراء افديها طریفی ر تلیدی	ضربت فی فرعها المسک بماورد وعود
وحکت شاکلة الارام فی جفن و حیدر	وقضیب البان فی حسن قیام و قعود
فشفینا النفس من تقیلها رغم الحسود	وسقینا شربة" من کفها شرب الیهود

→
شده و در زیر صفحه توضیح داده شده است که در یک نسخه نیک الله و در یک نسخه نیکل الله قید شده است .

كلما نشرب قانا يانها هل من مزيد

وشدى الطير على الاغصان انواع النشيد
 وحكى القمرى عن سجع حبيب ووليد
 واثريا شبه عنقود بدت او كعقود
 وطواع القمر الازهر من افق بعيد
 حطفي (اطرا بزند) رحلنا فى يوم عيد
 آية الرحمن كهف الخلق سالار الجنود
 ثامن السبع العلى الساعى على سعد السعود
 بطشه يفرى قلوب الخصم من قبل الجلود
 هزمن ذكراه روحى يا غداة العيد عودى
 يا امير اسار فى مركبه جيش الوجود
 قدملك الخلق بالاحسان من بيض وسود
 من قوافى واعاريض طويل و مديد
 و حمامات الحمى بروين عن سجع لبيد
 نضدت من اولو فى نحر اتراب و غيد
 كطواع الخير من راحة مولانا الفريد
 يوم تأيد الامام المصطفى عبد الحميد
 و امين الله ذوالعزة والملك انشديد
 و ابوانداهية الدهياء ذوالبطش الشديد
 لابسكين حديد و برمى من حديد
 فلقد بوركت يا عيد مع الفال السعيد
 و غدى طوع يديه اناس طرا كالعيد
 هكذا تستعيد الناس باحسان وجود

۱- در حاشیه این صفحه بخطى غير از خط مؤلف نوشته شده است «صحیح است شعر احسن که (یکى دو کلمه سیاه شده) شرط حسن شعر اینست که برخلاف عقیده شاعر بلکه برخلاف عقیده عامه نباشد و قائل بواسطه شعر خود مستحق بسخط و غضب خداوند. اشتریت مرضاة المخلوق بسخط [المخالق] بل یکی که خود ممدوح هم بسخط ... (چند کلمه بواسطه سیاه شدن حاشیه خوانده نمیشود). مؤلف نیز نوشته است «سالار لفظ فارسى است ولى بعضى در شعر عرب عمداً آورده اند . اما شاهرا سالار جنود خواندن خيلى غرابت دارد . اما قصدناظم از سالار جنود گویا امیر المؤمنین باشد غلامحسین» ملاحظه شود . ایراد مؤلف هم وارد نیست و شاهرا هم میشود سالار جنود خواند به اعتبار ریاست کتبیه بر مملکت و نکته مهمتر این اشعار عربى و نه اشعار عربى مؤلف و نه اشعارى که در مدح مؤلف گفته شده هیچیک امتیازى ندارد و ابدأ بپایه اشعار عربى گویندگان فارسى زبان قدیم نظیر ابو الفتح بستى و طغرالى اصفهانى و امثال اینها نمیرسد .

انت فی الناس مضی فی قوم هود خصمك المشئوم امسی کفدار فی ثمود
یا مفیداً مستفیداً من نوالٍ و سجودٍ بابی انت وامی من مفیدٍ مستفید

عش حمیداً سالماً فی شاهق القصر المشید *
کل یومٍ لك من عیشٍ جدید فی جدیدٍ

باین وزن و این قافیه شعر سرودن خالی از اشکال نیست. من از جناب ادیب الممالک باز اشعاری رائق تر از این شنیده‌ام چون ثبت آنرا ندارم از درج آنها عاجز ماندم. این ادیب قادر و قاهر در سرودن اشعار فارسی بسی ساحر و ماهر است. قدرت طبع و وجودت ذهن بکار میبرد. در اغلب قصاید او نکات و حکمت‌های تاریخی است که هر کدام شأن نزولی دارد. من در تمام عمر پنجهزار شاعر دیده‌ام که از برای من شعر خوانده‌اند در میان آنها ده پانزده نفر شاعر قاهر در دست سخن دیده‌ام که اشعار آنها را میتوان استماع کرد و فرح یافت. یکی از آن‌هاست قاصد سرایان ماهر جناب ادیب الممالک است که اشعار ایشان را بمیل و رغبت می‌شنوم ولی از شنیدن اشعار بسی مردمان و اهیه باف ظفره دارم. این مسمط را که جناب ادیب الممالک در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله سروده‌اند و در آخر چامه بثنای اعلی حضرت مظفر الدین شاه روحی فداه و جناب مستطاب آقامیرزا علی اصغر خان اتابک اعظم پرداخته‌اند، در این اوراق می‌نگارم و آن این است.

برخیز شتر بانا بر بند کز اوه^۱ (کجاوه) کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه^۲
وز شاخ شجر برخاست آواز چکاوه^۳ و ز طول سفر حسرت من گشت علاوه

- ۱- این مسمط در موضوع ولادت حضرت رسول و علائم و آثار آن بر طبق اخبار اسلامی است و مصرع اول آن ضمن اشاره به سفر روزگار قدیم که بیشتر با شتر و کجاوه میشد اشارتی بوضع عربستان و ارتباط کامل زندگی عرب با شتر هم در بردارد.
- ۲- مقصود پیروزی مطلق است و ارتباطی با جریان‌های داستانی ایران ندارد.
- ۳- همان است که چکاوک و قبره و ابوالملیح نیز می‌گویند.

بگذر بشتاب اندر از رود سماوه^۱ در دیده من بنگر دریاچه ساوه^۲
 وز سینه ام آتشکده فارس نمودار^۳
 از رود سماوه زره نجد^۴ و یمامه^۵ بشتاب و گذر کن بسوی ارض تهامه^۶
 بردار پس آنکه گهر افشان سرخامه این واقعه را ساز یکی نقش بنامه
 زی ملک عجم بفرست بر پیر حمومه تاجمله ز سر گیرند دستار و عمومه
 جوشند چو بابل بچمن ، کبک بکھسار
 بنویس یکی نامه بشاپور ذوالاکتاف کز این عربان دست مبرنایزه مشکاف^۷
 هشدار که سلطان عرب داور انصاف گسترده بهنای زمین دامن الطاف
 بگرفته همه دهر ز قاف اندر ، تا قاف اینک بدرد خشمش پشت و جگر و ناف
 انرا که در دنامه اش از عجب وز پندار^۸
 با «ابرهه»^۹ کوخیر بتعجیل نیاید کاری که تو میخواهی از فیل نیاید

۱- وادی است در عراق در جنوب نجف *کویت*

۲ (۳ و ۲) اشاره است به طفیان رود سماوه و خشک شدن دریاچه ساوه و خاموش شدن

آتشکده فارس در نتیجه تولد پیغمبر اسلام علیه الصلوة والسلام .

۳- سرزمین مرکزی عربستان در جنوب اراضی شام .

۴- سرزمین عربی نزدیک سواحل خلیج فارس .

۵- سرزمین عربستان در حجاز و نزدیک مکه .

۶- اشاره است به تنبیه شاپور اعراب را بعلت تجاوز به ایران .

۷- اشاره است به حرکت ناشایست خسرو پرویز در دریدن نامه پیغمبر اکرم .

۸- مراد ابرهه بن صباح سردار حبشی است که از طرف پادشاه حبشه و به تحریک

دوم برای گرفتن یمن و حجاز و خراب کردن خانه کعبه به عربستان لشکر کشیده بود و خو
 و لشکرش بعد از انهی گرفتار آمدند . سراسر این قسمت از مسمط مربوط به داستان
 حمله بخانه کعبه است که سوره فیل هم بمناسبت آن نازل شده است و تفصیل آن را در
 نواریخ مفصل اسلام و تفاسیر قرآن باید دید .

رو تا بسرت جیش ابابیل نیاید برفرق تو وقوم تو سجیل نیاید
تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید تا کید تو در مورد «تضلیل» نیاید
تا صاحب خانه نرساند بتو آزار

زهار بترس از غضب صاحب خانه بسیار بزودی شتر «سبط کنانه»^۱
برگرد از این راه و مجو عذر و بهانه بنویس بنجاشی، اوضاع شبانه
آگاه کنش از بد اطوار زمانه وز «طیر ابابیل» یکی بر، بنشانه
کآنجا شودش صدق کلام تو پدیدار

«بو قحف» چرا چوبزند بر سر اشتر کاشتر بسجود آمده باناز و نبختر
افواج ملک را نگر ایخواجه بهادر کز بال همی لعل فشاند، زاب، در^۲
وزعدتشان سطح زمین یکسره شد پر چیزیکه عیان است چه حاجت بتفکر
آنها که خبر نیست فکار است زافکار

زی کشور قسطنطین یک راه ببوئید وز طاق «ایاصوفیه»^۳ آثار ببوئید
با «بطرك»^۳ و «مطران» و به «قسسیس»^۴ بگوئید کز نامه «انگلیون» اوراق بشوئید
مانند گیا بر سر هر خاک مروئید وز باغ نبوت گل توحید ببوئید
چونانکه ببوئید مسیحا بسردار

این است که ساسان به «دساتیر» خبرداد جاماسب بروز سیم تیر خبرداد
بر «بابک» برنا، پدر پیر خبرداد «بودا» به صنم خانه کشمیر خبرداد

۱- اشاره است به بردن شترهای عبدالمطلب که سپاهیان ابرهه برده بودند و او
بامداکراتی پس گرفت و از سبط کنانه مراد عبدالمطلب چند پیغمبر اکرم است .
۲- طاق ایاصوفیه مراد مسجد ایاصوفیه است که ابتدا کلیسا بود و پس از فتح
قسطنطنیه بصورت مسجد درآمد و معنی مصرع این است که آثار ظهور پیغمبر اسلام را
در مسجد ایاصوفیه جستجو کنید .

۳- بطریک همان است که عربان بطریق گویند و جمع آن بطارقه است. افضل الملك

۴- قسسیس معرب کشیش است. افضل الملك .

و آن کودک ناشسته لب از شیر خبرداد مخدوم «سرائیل» به «ساعیر» خبرداد^۱
 «ریون» گفتند و نیوشیدند «احبار»^۲

از «شق» و «سطیح»^۳ این سخنان پرس‌زبانی تا بر تو بیان سازند اسرار نهاسی
 گر خواب «انوشروان» تعبیر ندانی^۴ از کنگره کاخش تفسیر توانی
 بر «عبد مسیح»^۵ این سخنان گر برسانی آرد بمداین درت از شام نشانی

بر آیت میلاد نبی سید مختار

فخر دو جهان خواجه فرخ رخ اسعد مولای زمان مهتر صاحب‌دل امجد
 آن سید مسعود و خداوند مؤید پیغمبر محمود ابوالقاسم احمد
 وصفش نتوان گفت بهفتاد مجلد این بس که خدا گوید «ماکان محمد»^۶

بر منزلت و قدرش یزدان کند اقرار

۱- مؤلف در حاشیه این بیت نوشته است. باید تحقیق شود. ناظم اشعار در بیان
 مطالب نیکو سرائیده ولی بامن حشر داشت ابد معتقد به این کلمات نبوده و همه را افسانه
 و توجیه می‌داندست. افضل‌الملک.

۲- ریون به کسر را و نه بفتح که مؤلف اعراب کرده است و احبار هر دو عنوان
 علمای یهود است در عربستان و هر دو جمع است اولی جمع ربی بروزن طبی و
 دومی جمع حبر بروزن کبر.

۳- شق^۳ و سطیح نام دو کاهن عرب جاهلی است که ولادت پیغمبر را پیش‌بینی
 کردند درباره سطیح اخبار عجیب در قصص جاهلی است و منجمه خلقت غیر طبیعی او
 که فقط سرش استخوان داشت و باقی بدنش پاره گوستی بود که چون بساطی پهن و جمع
 میشد سطیح مصفر و بروزن حسین است.

۴- مراد خواب پادشاه ایران است درباره خراب شدن ۱۴ کنگره قصرش و شترانی
 که اسبان را قیادت کرده به ایران وارد شدند و نظیر این معانی.

۵- عبدالمسیح غسانی از رهبانان مسیحی عربستان مقارن ظهور اسلام و
 خواهرزاده سطیح که درباره ولادت پیغمبر اسلام از آن دو حکایاتی در کتب و قصص و
 اخبار اسلامی آمده است که در اینجا مجال ذکر آنها نیست.

۶- اشاره است به آیه شریفه «ماکان محمد» اباحدر من رجالکم و لکن رسول الله
 و خاتم النبیین^۳.

اندر کف او باشد از غیب مفاتیح
 و اندر رخ او تابد از نور مصابیح
 خاک کف پایش بفلک دارد ترجیح
 نوش لب لعلش بروان سازد تفریح
 قدرش ملک العرش بما ساخته تصریح
 وین معجزه اش بس که همی خواند تسبیح
 سنگی که بیوسد کف آن دست گهربار^۱

ای لعل لببت کرده سبک سنگ گهر را
 «شیرویه» بامرتو دردناف پدر را^۲
 وی ساخته شیرین کلمات تو گهر را
 انگشت تو فرسوده کند قرص قمر را^۳
 تقدیر بمیدان تو افکند سپر را
 و آهوی ختن نافه کند خون جگر را

تا لایق بزم تو شود نغز بهنجار

موسی ز ظهور تو خبر داده بیوشع
 «شامول» به یثرب شده از جانب «تبع»
 ادریس بیان کرده به «اخنوخ» و «همیشع»^۴
 تا بر تو دهد نامه آن شاه «سمیدع»
 ای از رخ دادار برانداخته برقع
 برفرق تو بنهاده خدا تاج مرصع
 دردست تو بسپرده قضا صبارم بتار

تا کاخ صمد ساختی ایوان صنم را
 برداشتی از روی زمین رسم ستم را
 پرداختی از هرچه بجز دوست ، حرم را
 سهم تو دریده دل دیوان دژم را
 کرده تهی از اهرمنان کشور جم را
 تأیید تو بنشانده شهنشاه عجم را
 بر تخت چو بر چرخ برین ماه ده و چار

ای پاکتر از دانش و پاکیزه تر از هوش
 دانش ز غلامیت کشد حلقه فراگوش
 دیدیم تو را کردیم این هردو فراموش
 هوش از اثر رای تو شد خیره و خاموش

- ۱- یکی از معجزات نبوی یعنی تسبیح سنگ ریزه دردست آن حضرت .
- ۲- مراد قتل خسرو پرویز است در زندان بفرمان پسرش شیرویه .
- ۳- مراد شق القمر است از معجزات رسول اکرم .
- ۴- از اخبار اسرائیلی است چنانکه معلوم است .
- ۵- تبع بر وزن فصّه نام عمومی پادشاهان یمن است .

از آن لب پراهل و از آن ساغر پرنوش جمعی شده مخمور و گروهی شده مدهوش
خالقی شده دیوانه و شهری شده هشیار

برخیز و صبوحی زن با زمرة مستان کاینان ز تو مستند در این نقر شبستان
بشتاب و تلافی کن تاراج زمستان کوسوخته سرو چمن و لاله بستان
دادِ دلِ بستان زدی و بهمن بستان بین کودک گهواره جداگشته زبستان
مادرش بیستر شده بیمار و نگوئسار

ماهت بمحاق اندر و شاهت بعری شد وز باغ تو ربحان و سپرغم سپری شد
انده ز سفر آمد و شادی سفری شد دیوانه بدیوان تو گستاخ و جری شد
و آن اهرمن شوم بخرگاه پری شد پیراهن نسرین تن گبرگ طری شد
آوده بخون دل و چاک از ستم خار

مرغان بساتین را منقار بریدند اوراق ریاحین را طومار دریدند
گاوان شکم خوار بگلزار چریدند گرگان زپی یوسف ، بسیار دویدند
تا عاقبت او را سوی بازار کشیدند بازاران بفرختندش و اغیار خریدند^۱
آوخ ز فروشنده ، دریفا ز خریدار

مائیم که از پادشهان باج گرفتیم ز آن پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم
دیهم و سریر از گهر و عاج گرفتیم اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم
وز پیکرشان دیبه دیباج گرفتیم^۲ مائیم که از دریا امواج گرفتیم
واندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیگار

درچین و ختن و اوله از هیبت مابود در مصر و عدن غافله از شوکت مابود
در «اندلس»^۳ و روم عیان قدرت مابود فرمان همایون قضا آیت مابود

۱- مؤلف گوید . بفرختندش مخفف بفرختندش باشد و معافاست در این جعل تخفیف که تا حال نبوده است ، و اشاره است به داستان یوسف و فروختن او .
۲- مؤلف گوید دیبا همان دیباج است . در جمع دیباج را عربان دیباج نویسند .
۳- اندلس قسمت جنوبی اسپانیا است که بنام قوم واندال «وانداوزیا» نامیده میشد و مسلمین پس از فتح اسپانیا آن را اندلس تلفظ کنند .

جاری بزمین و فلک و ثابت و سیار

خاک عرب از «مشرق اقصی» گذرانندیم
وز ناحیه غرب به «افریقیه» رانندیم
«دریای شمالی» را بر شرق نشانندیم
«هند» از کف هندو «ختن» از ترکستانندیم

نام هنر و رسم کرم را بسزاوار

امروز گرفتار غم و محنت و رنجیم
در داد فره باخته اندر شش و پنجم
باناله و افسوس در این دیر سپنجیم
چون زلفه عروسان همه در چین و شکنجیم
هم سوخته کاشانه وهم باخته گنجیم
مائیم که در سوک و طرب قافیه سنجیم

چفدیم بویرانه ، هزاریم بگلزار

ای مقصد ایجاد سر از خاک بدرکن
وز مزرع دین این خس و خاشاک بدرکن
زین پاک زمین مردم ناپاک بدرکن
از کشورجم لشکر ضحاک بدرکن
از مغز خرد نشاء تریاک بدرکن
این جوق شکالان را از تانک بدرکن

وز گلّه افتام بران گرگ ستمکار

افسوس که این مزرعه را آب گرفته
دهقان مصیبت زده را خواب گرفته
خون دل ما رنگ می ناب گرفته
وز سوزش تب پیکرمان تاب گرفته
رخسار هنر گونه از مهتاب گرفته
چشمان خرد پرده ز خوناب گرفته

ثروت شده بیمایه و صحت شده بیمار

ابری شده بالا و گرفته است فضا را
از دود و شرر تیره نموده است هوا را
آتش زده سکنان زمین را و سما را
سوزانده بچرخ اختر و در خاک گیا را
ای واسطه رحمت حق بهر خدا را
زین خاک بگردان ره طوفان بلا را

بشکاف زهم سینه این ابر شرر بار

۱- مؤلف نوشته است «را» محل ملاحظه است و حق هم دارد یا باید گفت بهر خدا

با خدا را .

چون خانه بیچاره بچوپانش نه پیوست
 خرسی بشکارآمد و بازوش فرو بست
 شد بره ما طعمه آن خرس زبردست
 از بیم بصرها در، نه ، خفت و نه بنشست
 باناخن و دندان ستخوانش همه بشکست
 افسوس از آن بره نوزاده سرمست

فریاد از آن خرس کهن سال شکمخوار

چون خانه خداخفت و عسس ماند ز رفتن
 جاسوس پس پرده پی راز نهفتن
 واعظ بفسون خواندن و افسانه شنفتن
 خادم پی خوردن شد و بانو پی خفتن
 قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن
 نه وقت شنفتن ماند نه موقع گفتن

و آمد سرهمسایه برون از پس دیوار

ای قاضی مطلق که تو سالار قضائی
 تو حافظ ارضی و نگهدار سمائی
 در کشور تجرید مهین راهنمائی
 وی قایم برحق که در این خانه خدائی
 بر لوح مه و مهر فروغی و ضیائی
 بر لشکر توحید امیرالامرئی

حق را تو ظهیرستی و دین را تو نگهدار

در پرده نگویم سخن خویش علی الله
 برخیز که شد روز شب و موقع بیگه
 آن پرده زرتار که بودی بدرشه
 تا چند در این کوه و در این دشت و در آن چه
 بشتاب که دزدان بگرفتند سر ره
 تاراج حوادث شده باخیمه و خرگه

در دار نمانده است زیاران تو دیار

بافر خداوند تعالی و تقدس
 در دوات شاهی که در این کاخ مسدس
 پرداخت صف باغ زهر خار و زهرخس
 از لوٹ ذلل پاك كن اين خاك مقدس
 باتاج مرصع شد و با تخت مقرنس
 براو دوجهان اندك واو بردوجهان بس

بسیار برش اندك وزواندك بسیار

۱- در اول حاشیه بند بعدی مؤلف نوشته است مردم باهوش باشید. ناظم مدح شاه
 میگوید ولی از خرابی ایران بسی سخن هامیگوید که موزیان دولتی هم ملتفت نشوند تا از
 او مؤاخذه کنند. افضل الملك ملاحظه شد.

شاه ساکن حامی دین شاه مظفر کز او شده برپا علم دین پیمبر
 از داد نگین دارد و از دانش افسر ماه است بچرخ اندر و شاه است بکشور
 چون او نه یکی شاه در این توده اغبر چون او نه یکی ماه بر این طارم اخضر
 وین هردو پدیداست ز گفتار وز دیدار

بافر تو ایشاه رعیت نخورد غم باخوی خوشت ابر بهاری نزند دم^۱
 از شرم کف راد تو گوهر ندهد یسم جز بر در تو گردن گردون نشود خم
 از مهر تو جسته است بشرجان و شجر نم از بیم تو کرده است قدر خوف و قضا رم
 وز هول تو گشته است تعب زار و ستم خوار

تو سایه آن ذات همایون قدیمی پیروزگر از فتره یزدان کریمی
 بگزیده آن داور رحمن و رحیمی برخلاق جهان حاکم و در کار حکیمی
 از بهر پناهنده به از کف و رقیمی^۲ دارای عصا و یدر بیضای کلیمی
 هم دشمن جادوئی وهم آفت سحر

این ملک خدا داده خداوند ترا داد وین تاج رسول عربی بر تو فرستاد
 تا شاخ ستم را بکنی ریشه ز بنیاد وین ملک زداد تو شود خرم و آباد
 در دولت خود تازه کنی رسم و ره داد با تیغ عدالت بزنی گردن بیداد
 وز دست حوادث ببری خاتم زنهار

زهارخوران را فکنی ریشه بخون پر بیدادگران را کنی از تخت نگون بر
 ای بسته دل عشق بزنجیر جنون بر دانش بر کاکت پی تعلیم فنون بر

۱- مؤلف نوشته است . این مصرع تعریفی ندارد . سبک و سیاق این مسمط اینجا که رسید تنزل کرد . اشعار قبل از مدح شاه سنگین تر و متین تر است . غلامحسین
 ۲- ایضاً مؤلف نوشته است . کف اسم غار است و رقیم اسم غار دیگر است که اصحاب رقیم در آن غار حبس سنگ بزرگی شدند و باهم راست گفتند سنگ عقب رفت و نجات یافتند . غلامحسین .

آنرا که بکار تو بگوید چه و چون بر
 کاندر دوجهان نیست ترا جز بخدا کار

دستور خردمند ترا بخت قرین است
 زیرا که امین شه و فرزند امین است^۱
 بر ملک امین است و بر اسلام معین است
 پرورده اخلاق ملک ناصر دین است
 میراث تو زان پادشه عرش مکین است
 اورا بسروجان تو ایشاه بمین است
 کز مهر تو زار آید و از غیر تو بیزار

خویش برخ ما، در فردوس گشوده است
 عدلش همه گیتی را فردوس نموده است
 کلکش همه جا غایب و عنبر سوده است
 دین در کنفش رخت کشیده است و غنوده است
 قهرش سر بیدینان با تیغ دروده است
 تا تیرگی از آینه ملک زدوده است
 وز صارم دین شسته و برداخته زنگار

دیگر از کسان فاضل دانشمند که قدوه شهر و نخبه دهر بود و من از مجالست ایشان
 بسی اهتزاز داشتم حکیم دانشمند فاضل سر بلند شاعر و قتاد و فاضل نقاد جناب میرزا
 محمد کاظم صبوری^۲ ملک الشعراى آستانه مقدسه رضوی است . بیست سال قبل و
 ده اَزده سال قبل که از تهران باین شهر آمدم و چندی توقف داشتم ایشان بامن ارتباطی
 نازه و اختلاطی بی اندازه داشتند . بیشتر اوقات باهم محشور و از صافی محبت یکدیگر
 مسرور بودیم . در این سفر هم که مرا ملاقات کردند بسی اظهار مودت و دعوت های
 بزرگ نمودند . بجهت بنده ضیافت های سنگین نموده اشخاص بزرگ اول نمره خراسان
 را دعوت کردند . خوانش مصداق و فیها « ماتشته الأَنفَس و تلذذ الأَعین » بود . پدر

۱- مؤلف نوشته است . یعنی ابن مرحوم امین السلطان [که علی اصفر خان پسر
 آقا ابراهیم امین السلطان باشد] .

۲- میرزا محمد کاظم صبوری پسر حاجی محمد باقر کاشانی (متولد ۱۲۷۰ و متوفی
 ۱۳۲۲ ه.ق) ملک الشعراى آستان قدس رضوی بوده است و پدر شاعر توانا ملک الشعراى
 بهر است که ساها نماینده مجلس ، وزیر فرهنگ و استاد دانشگاه بوده است و صاحب
 ←

ایشان حاجی محمد باقر کاشانی بوده که از قاسان^۱ بخراسان آمده در این شهر بامرتجارت مشغول بود. جناب ملك الشعرا اصلاً از اهل کاشان است ولی مثل مرحوم فتح الله خان^۲ شیبانی کاشانی شعرش شعر ترکستان است. نواب مستطاب جناب شریعت مآب قدوة العلماء الراشدین شاهزاده شیخ رئیس برای من بیان کردند که سی سال قبل «میرزا شهرت» شیرازی که در فن شعر و ادب استادی ماهر بود بامرحوم سلطان میرزای حسام السلطنه^۳ والی خراسان ابن عباس میرزای نایب السلطنه ولیعهد دولت محمدی باین شهر آمده بود. من باو گفتم در این شهر شاعری ماهر دیده‌ای گفت شاعری ندیده‌ام مگر يك بچه تاجر شعر بافی که تازه شعر باف شده و طبع شایان و ذوق روان دارد. عماقرب اول شاعر ایران خواهد شد. میرزا شهرت مرحوم اشاره بهمین ملك الشعراء کرده است. باز از بعضی صحبتهای ملك الشعراء استنباط کردم که ایشان قدری نکات شاعری را از میرزا شهرت شیرازی آموخته‌اند. ولی امروز ایشان اشهر و ابهر از میرزا شهرت مشهور هستند. اصل ترقی شعر جناب ملك الشعراء تشویق و تربیت مرحوم فتح الله خان

→ تألیفات متعددی است. سبک‌شناسی وی در سه جلد، از کتابهای باارزشی است که در دانشگاه تدریس میگردد.

۱- معرب کاشان و از تعبیرات خیلی خنک و زشت در زبان فارسی.

۲- فتح الله شیبانی پسر محمد کاظم خان پسر محمد حسین خان متخلص به عندلیب پسر فتحعلی خان صبا ملك الشعراء است. تمام اهل این خانواده اهل فضل و ادب و با کمال بوده‌اند. از تألیفات فتح الله شیبانی کتاب درج در است. نسبت اصلی او شیبانی بوده است نه غفاری خانواده آنها باغفارها وصات داشته‌اند میرزاهاشم خان برادر فرخ خان امین الدوله شوهر خواهر او بوده است.

۳- سلطان مراد میرزای حسام السلطنه پسر عباس میرزای ولیعهد (تولد ۱۲۳۳ و متوفی ۱۳۰۰ ه. ق) فاتح خراسان و والی آن خطه. حکمران فارس. کرمانشاه و از مردان مقتدر سلسله قاجار است. حسام السلطنه فاتح هرات نیز بوده است. برای شرح حال او به جلد دوم شرح حال رجال ایران صفحه ۱۰۴ مراجعه فرمایند.

شیبانی که اصلاً از کاشان و از طایفه غفاری است بوده است. مرحوم فتح‌الله‌خان شیبانی صاحب «گنج گهر و درج درر» هستند مستغنی از تعرفه بنده‌اند. ایشان تقریباً در سی سال قبل در خدمت مرحوم حاجبی سلطان‌مراد میرزای حسام‌السلطنه والی و فرمانفرمای خراسان در مشهد مقدس بوده‌اند. روزی ملك الشعراء را در سن جوانی درجائی می‌بیند که کتابی از شعر مطالعه میکند. فتح‌الله‌خان شیبانی استفسار میکند که دیوان کدام يك از شعرا را مطالعه میکنی. ملك الشعراء میگوید دیوان امیرمعزی است. مرحوم شیبانی او را تحسین میکند و تمجید می‌آورد و میگوید ای فرزند اگر خواهی که شعر نیکو سرائی جز دو اوین ترکستانیان اشعار دیگران مخوان همه وقت اشعار اهل ترکستان را بلع کن و سبک آنها را بحافظه بسیار و به بیانی دیگر همان الفاظ و معانی را بیرون آر که مثل شعراء ترکستان شعر گفته باشی. این سخن در جناب ملك الشعراء اثر کرده و ثمر بخشید. سبک شعر گفتن را بطرز ترکستانیان قرارداد و دو اوین آنها را برخواند تا کار را بجائی رسانید که من امروز او را شاعری ترکستانی میدانم. اگرچه از ایشان اشعاری شنیده‌ام که مثل اشعار اهل فارس و عراق بوده مثل پز شک‌نامه و بحران‌نامه و غیرها که در دیوانشان ضبط است اما اغلب چکامه‌های ایشان بسبک اهل ترکستان است. من از روی شعرشناسی و انصاف می‌گویم در ایران پنجهزار شاعر موجود است، ده یا دوازده یا پانزده نفر ایشان درین دوره نهایت امتیاز را دارند. جناب ملك الشعراء در میان این ده یا پانزده نفر جزء نمره اولی هستند. ملك الشعراء در ابتدا [ای] جوانی بسبک ترکستانیان شعر گفت تا خود را بر تبه و امتیاز دولتی و ملتی رسانید و ابتداء ترقیات ایشان از این قرار است که من بعضی از آن مطالب را در سفرنامه بیست سال قبل خود نگاشته و حال هم در اینجا اشارتی میکنم. در زمان ایالت مرحوم مغفور شاهزاده اعظم سلطان‌حسین میرزا جلال‌الدوله^۱

۱- سلطان‌حسین میرزای جلال‌الدوله پسر ناصرالدین‌شاه است (متولد ۱۲۶۹ و

متوفی ۱۲۸۵ هـ) مدتی حکومت اصفهان را داشته‌است و بعد بحکومت خراسان

بخراسان که مرحوم حاجی علیرضای مستشارالملک که بعد لقب مؤتمن السلطنه یافته است در این مملکت سمت وزارت داشت . بر ترویج جناب ملك الشعراء همت گماشت . در آن اوان مرحوم میرزامینا که از شعراء ممتاز خراسان بود و مدیحه سرائی مجلس سلام ایالتی و قصیده خوانی آستانه مقدسه رضویه در اعیاد مخصوص او بود وفات کرد . مرحوم مستشار الملک (مؤتمن السلطنه) روز عید فطر هزار و دویست و هشتاد و چهار میرزا کاظم صبوری (ملك الشعراء) را بقصیده سرائی مجلس سلام ملك زاده جلال الدوله والی خراسان اختصاص داد . چون ایالت خراسان بمرحوم شاهزاده حمزه میرزای حشمت الدوله^۱ اختصاص یافت اشعار صبوری را شنیده او را خلعت بخشید و بموجب بقمی بلقب رئیس الشعراء مفتخرش ساخت . چندی نگذشت که مرحوم میرزا سعیدخان^۲

→

منصوب میشود و درس شانزده سالگی فوت میکند .

۱- حمزه میرزای حشمت الدوله پسر عباس میرزای و نایب عهد و نوه فتحعلی شاه قاجار است در ابتدا حکومت زنجان را داشته است و بعد در فتنه و شورش حسن خان سالار پسر آصف الدوله بحکومت خراسان منصوب میشود . چون سالار از او اطاعت نمی کند از یار محمدخان حاکم هرات کمک میگیرد و مجدداً کاری از پیش نمی برد و بقوربان بر میگردد تا اینکه محمدشاه فوت میکند و حکومت به ناصرالدین شاه میرسد . میرزا تقی خان امیر کبیر برای دفع و سرکوبی سالار سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را مأمور خراسان میکند و حمزه میرزا بتهران احضار میشود و حکومت آذربایجان باو تفویض میشود و چون کار مهمی از پیش نمی برد . فراخوانده میشود چندی نیز حاکم اصفهان بوده است تا اینکه با پیشکاری قوام الدوله بحکومت خراسان میرسد . حمزه میرزا در سال ۱۲۷۶ هـ . ق بالشکر عظیمی بسرکوبی ترکمانان مرورفت و شکست فاحشی خورد که تمام آن بر اثر ضعف فرماندهی و غرور بی جا و بی لیاقتی او بوده است برای اطلاع کامل از وقایع مروره شرح احوال حشمت الدوله به کتاب سه سفرنامه تصحیح نگارنده و جداول کتاب شرح حال ایران صفحه ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ مراجعه فرمائید .

۲- میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن الملک پسر میرزا سایمان از مجال گرم رود

←

وزیر امور خارجه در صدارت مرحوم میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم از وزارت امور خارجه معزول گردید و بتولیت آستانه رضویه منصوب و روانه گردید چون محامد ملك الشعراء را شنید و کمالات او را حضور آدید خلعتی که از طرف آستانه قدس رضوی برای شاهنشاه شهید سعید ناصرالدین شاه در هر سال روانه میشد میرزا سعیدخان فرمود که مصحوب این خلعت قصیده‌ای هم از میرزای صبوری در تهنیت فرستاده شود. میرزای صبوری قصیده‌ای غراء و چامه‌ای شیوا گفته با خلعت آستانه

→

آذربایجان است. در موقعی که ناصرالدین شاه برای تصدی سلطنت بتهران می‌آمد در قریه با سمنج بخدمت امیر کبیر رسید. چون دارای خط خوب و مرد باهوشی بود بخدمت امیر پذیرفته شد و محرم اسرار گردید. بعدها در دستگاه امیر کبیر ترقی کرد و کم از طرف ناصرالدین شاه بدبیری مهم خارجه منصوب گردید و بعدها وزیر امور خارجه شد. آقای بامداد در صفحه ۶۷ از جلد دوم کتاب شرح حال رجال ایران درباره او مینویسد. میرزا سعیدخان مؤمن المالك در انشاء و حسن خط و احاطه بر اشعار عربی و فارسی در عهد خود کم نظیر بوده است.

۱- حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار پسر میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی است در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه برای تحصیل بخارجه رفت و پس از مراجعت مدتی در خدمت امیر کبیر مشغول انجام وظایف دولتی بود و پس از آن به قونسولگری بمبئی رفت بیشتر خدماتش در وزارت امور خارجه بوده و بعد از آن که بصدارت رسید، ناصرالدین شاه را وادار بمسافرت اروپا کرد و خود نیز همراه او رفت و در این سفر سعی کرد که شاه را با تمدن و آداب اروپائی آشنا سازد که شاید در این مملکت مشعر ثمر باشد. مشیرالدوله در اواخر عمر والی خراسان شد و در سال ۱۲۸۹ در ۷۵ سالگی در مشهد فوت نمود. آقای بامداد در ص ۴۰۷ از کتاب شرح احوال رجال ایران درباره مشیرالدوله مینویسد. مشیرالدوله بعد از امیر کبیر بزرگترین صدراعظم دوره قاجاریه است. با این تفاوت که زیربالی میرزا تقی خان را قدری روس‌ها گرفتند و زیربالی میرزا حسین خان را تا قرارداد آخال انگلیس‌ها داشتند.

بمحضور ناصری فرستاده شد . میرزای صبوری در عریضه خود استدعا کرده بود که چون شاعر آستانه رضویه است او را دعبل العجم لقب دهند . شاهنشاه شهید سعید که عریضه او را خواند فرموده بود که دعبل العجم لفظ خام غیر مانوس و خارج از استعمال است او را باید در آستانه رضویه لقب ملک الشعرائی داد لهذا در باره او فرمان ملک الشعرائی صادر شد . صورت فرمانی که از آستانه علیه رضویه در لقب ملک الشعرائی شرف صدور یافته است از این قرار است :

الحمد لله الذي بسط الاحسان وخلق الانسان ورزقه اللسان وعلمه البيان لا يبيع
التائلون مدحته ولا يحصى الواصفون نعمته زين السماء الدنيا بدرارى منظومة ولتألى
منشورة صبير تتايح افكار المتكلمين غير محصورة جعل السنة الشعراء لكنوزة العرشه
مفاتيح واوقدنى مشكوة اذهانهم الصافية مصاييح والصلوة والسلام على مركز دايه
العصمة الذي بعثه الله لتعليم الكتاب والحكمة اتاه جوامع الكلم وبدائع البيان والمعاني
واعطاه القرآن الكريم وسبعاً من المثاني اشرف العباد وافصح من نطق بالضاد الكلمة
التامة الباهرة والرحمة العامة الظاهرة الذي كظم وصبر وصدع بما امر واطهر واستقام
كما امر وما قصر خاتم الانبياء والمرسلين محمد صلى الله عليه وآله المعصومين الطاهرين
الكاظمين الصابرين الذين هم امراء الكلام وخلفاء الملك العلام مادام الصبر مفتاحاً بالفرج
والشعر باعثاً للهزج . اما بعد چون عاليجناب فضایل نصاب کمالات اکتساب عمدة الشعراء
زبدة الفصحاء ، میرزا محمد کاظم متخلص به صبوری خادم آستان قدس باقتضای پاکی
طینت و تابناکی نیت و کمال اخلاص و حقانیت شکرانه طبع نظم و فصاحت لسان و عذوبت
بیان و تمکن از ایراد معنی بطرق مختلفه را که از اعظم نعماء سبحانیّه و امتیازات خاصه

۱- اشاره است به دعبل بن علی الخزامی شاعر معروف شیعی و مداح اهل بیت
معاصر حضرت رضا علیه السلام و صاحب قصیده معروف «مدارس آیات ...» که آن را
بر حضرت خواند و از آن حضرت صله گرفت و آن صله برای او منافع بسیار ببار آورد.
دعبل در سال ۱۴۸ هجری بدنیآ آمد و در سال ۲۴۶ در شوش درگذشت . رحمه الله علیه.

انسانیه است در نشر مناقب و اشاعهٔ مدایح ما اهل البیت علیهم السلام دیده و الحق در مدحت سرائی خاندان رسالت و دودمان اصالت پیاپی رسیده که در پارسی زبانان ثالث دعبل و حسان^۱ است و مستوجب تحسین و احسان فرحاً بناصر ناییده و لسانه و محبتنا بسیره و عیانه . و از آنجا که ازدیاد درجهٔ امتیاز و تکمیل رتبهٔ افتخار و اعزاز مشارالیه منظور نظر فیض اثر و اوقافان عتبهٔ مبارکهٔ مقدسه است بملاحظهٔ اجراء و امضاء فرمان همایونی که از مرکز سلطنت علیهٔ اسلامیة در شهر ربیع الثانی هزار و دوست و نود و چهار صادر شده بود مشارالیه را بلقب نبیل ملک الشعرائی آستان جبرئیل دربان مبارک مخصوص مفتخر فرمودیم . المقرر نواب مستطاب ارفع و الارکن الدولة^۲ و الی و الاشان ممالک شرقیه و متولی باشی عتبهٔ مبارکهٔ رضویه از هذه السنه و ما بعدها عالیجناب فضیلت نصاب میرزا محمد کاظم صبوری را خادم کشیک اول و ملک الشعراء سرکار فیض آثار دانسته غدغن نمایند که منسویین آستان عرش آئین رتبت و حرمت مشارالیه مرعی داشته در مجالس رسمیهٔ محضرتی و اعیاد عظیمهٔ ملتی از قصاید غراء و تقریضات شیوای عالیجناب مشارالیه محفوظ و بهره مند باشند . و این مرتبه را بالاستحقاق مخصوص مشارالیه دانسته عمال خجسته اعمال مبلغ چهل و چهار تومان نقد و مقدار بیست خروار جنس درازاء مواجب همه ساله موافق برات صادره از دفتر خانهٔ مبارکه عاید ساخته کتاب سعادت اکتساب شرح فرمان مبارک را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند .

در این فرمان چند براعت استهلال بکار رفته آن الفاظ در اینجا اشاره میشود .
اللسان ، بیان ، منظوم ، منشور ، افکار ، متکلمین ، السنه ، شعراء ، تعلیم ، کتاب ، حکمة ، کلم ، بدایع ، بیان ، معانی ، افصح ، تکلم ، کلمه ، کظم ، که اشاره باسم ملک الشعراء است که میرزا کاظم باشد . (صَبْر) اشاره بتخلص او است که صبوری است . و بهترین

۱- مراد حسان بن ثابت است شاعر عرب معاصر پیغمبر .

۲- مؤلف در حاشیه نوشته است . مقصود محمد تقی میرزا پسر محمد شاه غازی

براعت استهلال در این فرمان همین دو لفظ است و نیز الکاملین ، الصابرين ، امراء کلام ، ملک ، الصبر ، الشعر ، هزج ، جزء کلمات براعت استهلال است .

منشی این فرمان عمدة العلماء الراشدين زبدة الفقهاء والمجتهدین حاوی الفروع والاصول ، جامع المنقول والمعقول نواب مستطاب والاشاهزاده شیخ رئیس فرزند مرحوم محمدتقی میرزای حسام السلطنه است که سابقاً مدیر و رئیس دارالشفای آستانة رضویه [بوده] است و در این سنه در شیراز محفل درس و مجمع ترفع دارد .

فرمان دولتی جناب ملک الشعراء در سفرنامه نوزده سال قبل من بخراسان که بلسان غیر فصیح نوشته ام و گاهی سجع و قافیه نگاه داشته ام ضبط است . دیگر از نوشتن آن در این اوراق صرف نظر میکنم . جناب ملک الشعراء نه تنها در شعر فارسی سرودن استاد است بلکه در عربیت و ادبیّت هم محل وثوق و اعتماد است . چندی هم درس حکمت خوانده و قصیده هدایت تکوینیة ایشان که در فن حکمت و مدح امین السلطان است در سفرنامه نوزده سال قبل من ضبط است مجال تکرار ندارم .

خط نسخ و تحریر را نیکو نویسد مخصوصاً در روزی که مهمان ایشان بودم تاریخ عتبی را نشان من دادند که بخط خودشان نوشته بودند . بقدری در صحت اعراب و خوبی خط درستی بکار برده بودند که مرا بسی اهتزاز دست داد و بسی تحقیقات انیقه بمیان آمد .

من در دوره خود سه نفر شاعر را صبوری تخلص یافتم . یکی صبوری رشتی است او را ندیدم ، لکن دوستان من که او را دیده بودند و چند شعری از او نزد من خواندند آن چند شعر را نیکو یافتم و دیگر از حالات و اسم و رسم او اطلاعی ندارم و اگر بخواهم فردا صبح شرح حال و اشعار او را بدست می آورم لکن وقت شریفتر از آن است که باین کار پردازم .

دیگر نویسنده و میرزای محترمی است که در شیراز کارها و پیشکاری کمال السلطنه را اداره کرده و طبع شعری دارد ولی چون شغل دیوانی دارد خود را بشعر معروف نکرده .

و از اشعار او چیزی نشنیده‌ام لکن خود را باشوریده یعنی فصیح‌الملک شیرازی^۱ که ظاهراً شاعری ضریولی باطناً ادیبی بصیر است طرف کرده و باینجهت خود را معروف ساخته است و شرح این داستان از اینقرار است . فصیح‌الملک شیرازی در شیراز ندانم بچهجهت از صبوری که پیشکار کمال السلطنه است می‌رنجد و این سه‌بیت را انشاء کرده نزد جناب نصیر‌الملک شیرازی^۲ که از حفاد مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله^۳ صدراعظم دولت آقامحمدخان^۴ قاجار است و کنون در مشهد مقدس منصب تولیت

۱- محمدتقی فصیح‌الملک شیرازی متخلص به شوریده بوده است . در کودکی هر دو چشم خود را بعلت عارضه آبله از دست داده بوده است . مدت ۷۱ سال عمر کرد . دیوان اشعارش بطبع رسیده است .

۲- مراد حاجی حسنعلی خان پسر میرزا علی اکبر قوام‌الملک پسر حاجی ابراهیم خان کلانتر اعتمادالدوله است که مدتها حکمران نواحی و بنا در فارس بود و در زمان مسافرت مؤلف نیابت تولیت آستان قدس را داشته است .

۳- حاج ابراهیم خان کلانتر پسر حاج هاشم، صدراعظم آغامحمدخان و فتحعلی‌شاه قاجار بوده است . مردی باهوش و بالیاقت و مدبر بوده است . در ابتدای امر در خدمت لطفعلی‌خان زند شاهزاده رشیدخاندان زندیه بود و بعد با آغا محمد خان قاجار باب دوستی را باز میکند و سبب میشود که لطفعلی‌خان از شیراز بطرف کرمان برود . حاج ابراهیم کلانتر بعدها در دستگاه آغامحمدخان بصدارت میرسد و یکی از رجال وطن-پرست ایران بوده است و با سیاست‌های خارجی در این مملکت آشنائی داشته است و بعد از آغامحمدخان در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه نیز صدراعظم بوده است تا اینکه بر اثر دسایس خارجی و توطئه گران داخلی با مرفتعلی‌شاه کور می‌شود و بعد بقتل میرسد .

۴- آغامحمدخان مؤسس سلسله قاجاریه و پسر محمدحسین خان قاجار قوانلو است (متولد ۱۱۵۵ متوفی ۱۲۱۱) آغامحمدخان پس از مدتی جنگ و کشمکش بالاخره گرفتار کریم خان زند میشود و به شیراز برده میشود و بعامت اینکه عمه‌اش زن کریم خان ←

آستانه مقدسه دارد میفرستد و آن سه شعر این است :

صبورئی است حقیقی در آستانه طوس که چون بسیج سخن کرد در معنی سفت
 صبورئی است دروغی کنون هم اندر فارس که همچو ماده و نرباکمال ساعنه جفت
 کجاست آنکه بدین قاتبان بگوید نیز
 همان سخن که بخاقانی دروغی گفت^۱

جناب نصیرالملك متولی باشی آستانه مقدسه این سه شعر را نزد جناب میرزا محمد کاظم صبوری ملك الشعراء آستانه میفرستد و از ایشان جواب میخواهد. ایشان چند شعر را انشاء کرده و جواب میدهند.

فروغ دیده اهل سخن فصیح الملك که زیر طاق سپهر برین ندارد جفت
 برای زینت تاج ملوک باید برسد هر آن گهر که وی از مشقب بلاغت سفت
 مگو که چشم جهان بین او بود مکفوف از آنکه مردم چشم جهانش باید گفت
 اگر چه پیش گرانمایه مدح گفتن او مسلم است بود حرف شاعران همه مفت
 و لیک بختش بیدار در قمار هجاست ترانت^۲ آن عدورا بگو بتوب و بخت
 نوشته بود که خاقانی دروغی را بنزد خواجه کنم آشکار راز نهفت

→

و خود ذاتاً مردی هوشیار بوده است همیشه مورد مشورت کریم خان واقع میشده است. آغا محمد خان از سلاطین مقتدر و توانا و در ضمن کینه توز قاجار است و مردی بغایت خسیس بوده است. از اعمال زشت او کشتن لطفعلی خان زند شاهزاده رشید خاندان زند بوده است، آغا محمد خان در مدت چندین سال سلطنت حدود مرزهای ایران را به ماورای ارس و جیحون و سیحون رسانید و بعد از او بعزت بی‌ایاقتی جانشینانش تمام متصرفات ایران از دست رفت و نیز برای اولین بار تهران در زمان سلطنت آغا محمد خان بعنوان پایتخت انتخاب شد.

۱- شرح آن بعداً خواهد آمد.

۲- مؤلف توضیح داده است که ترانت آن اسم بازی ترم است که سی و لیک باشد.

زمشتری بود این شعر واسطالعقد است که در فروغی و خاقانی دروغی گفت
 نخست باید ... زنِ فروغی را
 وزان سپس زن خاقانی دروغی را

بلی مرحوم حاجی میرزا ابراهیم مشتری تخلص اصلا از اهل خراسان است ولی در تهران نشو و نما میکرد. و من او را در بیست و پنج سال قبل چند بار ملاقات کردم. اشعار آبدار خود را برای من خواند. نهایت امتیاز در آن اشعار دیدم. وی در آن دوره از اساتید بود بیشتر اوقات بهجومی پرداخت لکن در مدیحه سازی هم نخبه روزگار بود. میرزا مایل افشار بسی او را هجوها کرد و مشتری هم او را بسیار طرف هجا ساخت. اگرچه مایل افشار چند هجای نغز درباره مشتری ساخته است لکن مایل نزد مشتری مثل زحل محسوب میشد. سمت شاگردی ب مشتری داشت. فضل و ادب و اطلاع بر کلمات عرب با او نبود ولی مشتری بذله گو، شاعر و ماهر، و سخن گو و مجلس آراء بود. با آنکه زبان هجا داشت ولی همیشه متبسّم و خندان و خوش رو بود. میرزا مشتری مرحوم در هجو میرزا فروغی مرحوم یعنی فروغی اول که بهترین غزلسرایان روزگار بود، و در هجو خاقانی محلاتی که حالا پسرش حاجی میرزا رضا متخلص بصفا خطرا نیکو نویسد، ترجیع بندی ساخته بود که این دوبیت از آن ترجیع بند است.

بفتوی دوجهان دیده مفتی کامل حکیم انہی و آقا محمد دانی
 نخست باید ... زنِ فروغی را
 وزان سپس زن خاقانی دروغی را

آقا محمد دانی از علمای فقه و اصول تهران بوده و در مرافعه مسندی بسط داشته است. خانه شان در محله حیاط شاهی نزدیک اول بازار چہ پامنار در کوچه طویلی بوده

۱- مراد فروغی بسطامی است. درباره مهاجرات شعرای دوره قاجاریه و حامیان آنها اشاره ای در کتاب «زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه» تألیف نواده اش مرحوم دوستعلی خان معیر الممالک هست. هر که خواهد بدانجا مراجعه کند.

که هنوز آنجا را کوچه آقامحمد دائی گویند. آقامیرزا جعفر حکیم الهی هم از دانشمندان و نظّاقین و مترسّیلین زبده روزگار بوده است که اگر بخواهم شرح ایشان را بنگارم فرصتی خواهد که من را مجال آن نیست ولی این نکته را باید بگویم که فروغی اول هزاردرجه اشعر از مشتری بوده است. احدی تاکنون بمثل شیخ سعدی، جز میرزا فروغی، غزل سرائی نکرده و بعضی غزلهای میرزا فروغی بهتر از غزلهای شیخ سعدی است. غزلهای او را چاپ کرده اند هر کس در شعرشناسی کامل باشد مرآتصدق میکند. اکنون از این جمل معترضه کناره جسته بقیه احوال جناب ملك الشعراء را باید بنگارم. ملك الشعراء با ذوق وافر و شوق متکاثری که دارد از خوردن باده طفره میزند. چون خادم کشیک آستانه رضویه است باید در اعیاد باستانه مبارکه حاضر شده شعر بخواند لهذا منافات دارد که او را بدکار دانند و شرابخوار خوانند. نوکری آستانه رضویه با رندی و عیاشی و تباهر بفسق منافات دارد. وقتی جمعی از اهل ذوق که در خراسان بودند از ملك الشعراء پرسیدند که چرا بیاده گساری اقدام نداری و با این شوری که ترا در سراسر چراه باده تلخ نمی نوشی. وی دویست را ارتجالاً انشاء کرده و در باره نخوردن خود معذرت خواسته^۱

دانی بکجا شراب می باید خورد آنجا که بمثل آب می باید خورد
نه در بلدی که بعد هر جرعه می از پاره دل کسب می باید خورد

بعضی قصاید و اشعار جناب ملك الشعراء انشاء الله در چند ورق بعد در ذیل شرح دادن مجلس سلام حضرت والا شاهزاده سلطان حسین میرزای نیرالدوله والی خراسان نوشته خواهد شد. کنون بذکر دیگران پردازیم.

از بزرگوار مردم دانشمندی را که در این شهر ملاقات کردم و او در نظر من بسی گرانمایه و سنگین پایه آمد جناب مستطاب میرزا داود ادیب معروف بملاباشی است.

۱- مؤلف در حاشیه نوشته است «بعضی چیزهاست که نمی نگارم خداوند همه را بیامزد».

هو البحر العجاج والكنز الوهاج . الحبر الكافي والنحرير الشافی . الفاضل الماهر والادیب القاهر . المنطیق العالی والیه القیت زمام المعالی فی کل فن هو السبب والوئد والی فواصل النظم والنثر هو السند المعتمد دوحه الفضل ثمرة الادب وهو المشار الیه فی العجم والعرب . داود الترنم وفی الفصاحة احمد التکلم . فی مضمار البلاغة اشجع وفی میزان الفصاحة ابرع . کل حدید اللسان عنده یلین ونطقه بفخیم الفصحاء ویبین^۱ . او کوهی بزرگ و سنگین و مرغزاری پراز گل و رنگین است . من در ایام زندگانی خود جمیع ادبا و فضلائی ایران را دیده ام . چون جناب مستطاب آقا سید احمد ادیب خراسانی مرد جامع بارعی را در منزل خود و سایر جاها یافته ام که در درک معانی و ادای نثر و نظم عرب و عجم سحر و اعجاز داشتند و در روزگار ، هنرها بکار برده اند و حکمت را بحد تکمیل یافته اند .

ولی جناب میرزا داود ملا باشی را که دیدم ، نه در فن حکمت بلکه در ادبیات کامل تر از ایشان و سایر مردم یافتم . مرا با این جبر و افی و بحر صافی ملاقاتی دست داد . چندان تهذیب اخلاق و ادب و وقار و طمأنینه و مهربانی از ایشان دیدم که متحیر ماندم . گفتم :

لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد

با ایشان بسی صحبت های گوناگون کردیم و اطلاعات کافیه از ایشان دیدم . من بایشان گفتم شنیده ام در زمانی که مرحوم میرزا سعیدخان^۲ در این شهر بمنصب تولیت آستانه

۱- وی پرهیا هو دریا و گنج درخشاست . دانشمند سرآمد و دانشگر کامل . فاضل چیره و ادیب چیره گر . سررشته دار فرازند که سررشته ی فرازندیا بدو سپرده است . در همه ی هنرها چونان که «سبب» در ارکان شعرو «وئد» در اوزان نظم . و همومیانگاه های نظم و نثر را سند معتمد است . درخت دانش و میوه ی ادب . چندان که پارسی و تازی بدو اشارت جویند . بسان داود پیامبر نغمه سراسر است و در شیوایی چونان که «محمد» (ص) ، ستوده سخن . در زخمه ی بلاغت دلیر و در عرصه فصاحت چیره هر کندی زبانی بنزدش گویا شود و سخن او ، زبان آوران را گنگ و خموش کند .

۲- مراد میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن الملك وزیر دول خارجه ناصرالدین شاه

مقدسه برقرار بوده ، محض تشویق ، ادبا و فضلاء این شهر را جمع کرده و از ایشان خواستار شده است که حکایات گلستان شیخ سعدی را بلسان عرب بیان کنند . و داد فصاحت و بلاغت زنند . و شما چند حکایت آنرا بلسان عرب ترجمه کرده بلاغت و فصاحت بکار برده اید . یکی از آن حکایات را که تعریب کرده اید از برای من بخوانید . جناب آقا شیخ داود گفتند بلی مرحوم میرزا سعیدخان چنین خواهشی کرد و من در بادی امر گفتم که لطافت و مزه و فصاحت و بلاغت هیچ زبانی که بزبان دیگر ترجمه شود بمیان در نیاید . لکن محض اینکه من عاجز همگنان نشده باشم چند حکایت گلستان را بلسان عرب ترجمه میکنم که فصاحت و بلاغت و حسن عبارات و لطف اشارات داشته باشد . از آن جمله این حکایت است که شیخ سعدی علیه الرحمه بزبان فارسی چنین گفته است .

«بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد . با پسر گفت مبادا که این سخن با کسی اظهار کنی . پسر گفت ای پدر امر تراست و لکن مرا بر این فایده مطلع گردان که در نهان داشتن این امر مصلحت چیست . پدر گفت تا مصیبت دو نشود . یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه .

مگو انده خویش با دشمنان که لاحول گویند شادی کنان

جناب مستطاب میرزا داود این حکایت را بلسان عرب اینطور تلفیق کرده است .

قیل ان رجلاً من اهل البضاعة رمنه نواب دهره بالاضاعة فبلغ الف دینار خسارته و ما ربحت فيه تجارته فقال لابنه یا بنی لا تخبر به احداً . و لا تظهره ابداً فقال الابن الامر الیک و لکن ین لی فواید الاسرار و علمنی مفاصد الاظهار . قال لئلا یبلغ المصاب حد النصاب خسران تجارتی و شماتة جارتی

→

است چنانکه گفته شد که در زمان صدارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار از وزارت خارجه معزول و به تولیت آستان قدس رضوی منصوب شد ، و مردی دانا و در زبان و ادبیات عرب متبحر بوده است .

وتبکی العدی ان تشک حزنا الیهم علیک ولكن من عیون الشماتة
در مقابل عبارت یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه، این عبارت خسران تجارتی
و شماتت تجارتی را بقدری نیکو ساخته است که مافوق ندارد. و همچنین شعر عربی را در
مقابل شعر فارسی نیکو سرائیده است.

جناب آقا میرزا داود در سنه هزار و دوست و هفتاد هجری ولادت یافته اند. پدرایشان
مرحوم حاجی ملاحسین قاضی است که در صیدخروج جزء سبزوار ساکن بوده و در آن خاک
نیایع و عقاری داشته اهالی بلوکات اطراف از مرحوم حاجی ملاحسین اطاعت داشتند
و در هر کاری بامرونی او رفتار میکردند. هفت سال در اواخر سلطنت محمد شاه غازی^۱
و یکسال در بدو سلطنت شاه شهید ناصرالدین شاه، سالار^۲ که در خراسان یاغی بود و

۱- محمد شاه پسر عباس میرزای ولیعهد و نوه فتحعلیشاه قاجار است (متولد
۱۲۲۲ و متوفی ۱۲۶۴ ه.ق) محمد شاه در ابتدای امر حکومت همدان را داشته است
و بعد از اینکه باتفاق پدرش بخراسان میآید مأمور فتح هرات می شود. فتح هرات را
بعلت درگذشت عباس میرزا ناتمام گذاشته مراجعت میکند و به عنوان ولیعهد به آذربایجان
می رود. پس از اینکه فتحعلیشاه در اصفهان فوت میکند، بصلاحدید میرزا ابوالقاسم
قائم مقام ثانی در تبریز به تخت می نشیند و پس از چندی به تهران میآید فتحعلیشاه
محمد شاه را پیاس خدمات پسر ارشدش عباس میرزا و همچنین بر طبق مواد قرارداد
ترکمان جای به ولیعهدی انتخاب میکند، و این امر با مخالفت پسرهای مقتدر فتحعلیشاه
مواجه میشود، که اهم آنها عبارت از: حسینعلی میرزا فرمانفرما حاکم فارس. حسنعلی
میرزای شجاع السلطنه حاکم کرمان بوده است. محمد شاه در دوران سلطنت خود
به هرات لشکر کشید ولی بر اثر مخالفت انگلیس موفق به این کار نشد و یکی از کارهای
زشت او کشتن قائم مقام و برگزیدن حاج میرزا آقاسی به صدارت ایران است محمد شاه
در تهران فوت کرد و او را در قم دفن کردند.

۲- حسن خان سالار پسر آصف اندوله از بزرگان قاجاریه و از طایفه دولو است.
در ابتدای امر سمت خوان سالار فتحعلیشاه را داشته است. سپس در زمان محمد شاه

این شعر را در روی مسکوکات باسهم خود نقش کرد .

سکه بر زر میزند سالار دین یاورش باشد امام هشتمین
مردم را باضطراب انداخت از مشهد بطرف سبزوار تاخت و در دزقلعه سبزوار که
آثار آن هنوز باقی است منزل ساخت . میرزا تقی خان اتابک اعظم شاهزاده سلطان مراد
میرزای حسام السلطنه را انتخاب کرده از تهران او را بدفع سالار فرستاد . حسام السلطنه

→

حکومت خراسان را بدست میآورد و بعد از مرگ محمدشاه در خراسان قیام میکند و
مورد حمایت انگلیسی‌ها نیز واقع میشود ولی میرزا تقی خان امیر کبیر شاهزاده مراد
میرزای حسام السلطنه را مأمور دفع سالار میکند . حسام السلطنه با کمک امرای محلی
خراسان از آن جمله سام خان ایلخانی ایل زعفرانلو به فتنه سالار در خراسان خاتمه
میدهد و سالار باتفاق پسرش امیر اصلان خان نام در مشهد کشته میشوند .

۱- میرزا تقی خان امیر کبیر یکی از فرزندان لایق و از خدمت گزاران باین مملکت
بوده است پسر مشهدی قربان آشینز میرزا بزرگ قائم مقام است و کار و پیشرفت خود
را در دستگاه قائم مقام شروع کرده است . بعات هوش و استعداد و لیاقتی که داشته
است سواد آموخته و در دستگاه دولتی وارد شده است . در واقعه قتل گریبایدوف سفیر
روسیه تزاری باتفاق خسرو میرزا بروسیه رفت و بحضور امپراطور رسید در این سفر
لیاقت و کاردانی از خود نشان داد و بعد برای رفع اختلافات بزرگ بین ایران و عثمانی
به ارزنة اروپا رفت و سپس در تبریز پس از درگذشت محمدخان امیر نظام زنگنه به منصب
امیر نظامی رسید . بعد از مرگ محمدشاه ، ناصرالدین شاه را بتهران آورد و به صدارت
ایران انتخاب شد . امیر کبیر از پیشرفت اروپا آگاهی کامل داشته است و دست با اقدامات
اساسی برای پیشرفت ایران میزند ولی متأسفانه عمرش کفاف نمیدهد و بامر ناصر-
الدین شاه و عوامل خارجی بقتل میرسد . برای شرح کامل و جامع و خدمات امیر کبیر
به کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود و میرزا تقی خان
امیر کبیر تألیف عباس اقبال و امیر کبیر و ایران تألیف دکتر فریدون آدمیت مراجعه
شود .

با اردوی منظم بطرف خراسان آمد. نزدیک صدخرو منزل کرد که روز دیگر دهات سبزوار را مفتوح کرده بطرف سبزوار روان شود. حاجی ملاحسین قاضی مردی عاقل بود و مال کار را میدانست. دیداگر حسام السلطنه بطرف سبزوار حرکت کند اول قریه صدخرو را محل غارت قرار میدهد و آنجا را مفتوح العنوة^۱ می پندارد. زنان و مردان را به اسیری بر میدارد. لهذا شبانه طایفه خود را باریش سفیدان صدخرو جمع کرده بایشان گفت حسام السلطنه بر سالار غلبه خواهد کرد بهتر این است که ما با سالار همراهی نکنیم و بحسام السلطنه بگرویم تا املاک ما محل غارت قشون تهران نشود. ریش سفیدان رأی او را پسندیدند. روز دیگر حاجی ملاحسین قاضی نان و گوسفند و روغن و جو و گاه و سیورسات همراه برداشته با جماعتی از اهل صدخرو با رودی حسام السلطنه رفتند و ادب ورزیدند و شرط خدمت بجا آوردند. حسام السلطنه حاجی ملاحسین قاضی را بنواخت و او را نزد خود معزز ساخت و اهل صدخرو را امان داد. حاجی ملاحسین قاضی داوطلب شد که بسبزوار برود و مرحوم حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزوار و علماء آن بلد را با حسام السلطنه همراه کند که از معاونت سالار کناره کنند. او خود را باین خطر انداخته صریحاً با سالار مخالفت کرد و اهل سبزوار را با حسام السلطنه موافق ساخت. همین کارهای حاجی قاضی باعث شد که حسام السلطنه سبزوار را گرفت و سالار را دستگیر کرد خراسان را قرین امن و امان ساخت و ایالت خراسان از دربار تهران بحسام السلطنه واگذار گردید.

حسام السلطنه در اعزاز و احترام حاجی قاضی کوشید و خانواده او را معزز میداشت و در نشو و نمای جناب آقا میرزا داود سعی بلیغ میفرمود. این خانواده از قدیم الایام محترم بوده اند. غیاث الدین که شرح حال او در جهان گشا مسطور است از اجداد

۱- این يك اصطلاح فقهی است یعنی سرزمینی که مسلمانان بضر ب شمشیر از کفار گرفته باشند که متعلق به همه مسلمانان است و مالکیت فردی در آن روانیست.

این طایفه است . برجی را که غیاث الدین در جاده قدیم صدخرو محض حفظ و حراست راه ساخته است موجود است . جاده قدیم با این جاده محالیته تقریباً دو فرسخ فاصله دارد . اهالی صدخرو بلسان عامیانه این برج را «برج غندی» مینامند . خواجه عماد صدخروی یکی از اجداد این طایفه است که وقتی او جلوی طایفه افغان را گرفت نگذاشت بایران حمله آورند .

جناب آقامیرزادادو برادری دارند ملقب بحاجی معین الشریعه که از اخیار و ابرار روزگار است . در صدخرو منزل دارند . برادرزاده [ای] دارند که لقب قاضی گری از دولت بایشان مرحمت شده است در صدخرو منزل دارند ، از اخیار و ابرارند ، علو طبعی دارند ، اغلب از زوار را مجافاً پذیرائی میکنند . درب خانه ایشان برای واردین مفتوح است . خلاصه از مفاکات جناب آقامیرزادادو حظها بردم . وعده دادند که اشعار عربی خود را بتهران بفرستند . جناب آقامیرزادادو از من خواهش کردند که اشعار عربی خود را نزد ایشان بخوانم . من گفتم تاکنون در خراسان از اشعار فارسی و عربی خود نزد احدی نخوانده ام و بجهاتی چند طفره زده ام لکن چون جناب عالی را اهل و سخن شناس یافتم این قصیده را که در مدح آقامیرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم ایران پسر مرحوم آقا ابراهیم امین السلطان وزیر خزانه ساخته ام میخوانم و آن قصیده این است .

وللصدارة بنیان و جدران ^۱	جدرانها منك قد شادت و بنیان ^۱
فـللـصدارة حسن لا نظیر له	لحسنها جودك اللّماع عنوان ^۲
اس الصدارة صفراها و كبرها	قضیه انت فی معناه برهان ^۳

۱- صدارت را که پی و بنیادی است باروی آن از تو رفعت یافته و بنیاد گرفته است .

۲- پس اینکه صدارت را نیکویی و جاذبه بی بیمانند است . رادمردی درخشنده تو .

نکوئی و جلدبهی آنرا سرآغاز گشته است .

۳- اصل صدارت (و مقدمات) صفرا و کبرای آن . چونان قضیه بی است که تو

- متى رايناك صدرآنال كل على
انت الامين لدى السلطان فى امم
يا موئلى يابن ابراهيم قد خدمت
اضحت صدارة هذا المصردات على
الى ذراك رجال الناس كلهم
و فى صدارتك الايران قد عمرت
جرت لسكاتها انهار الطاف
الصدر اعظم من مدح اجيدله
- الى الصدور قلوب الناس رجمان* ۴
بل الامين لدى الرحمان اذ خانوا ۵
بنور وجهك فى الافاق نيران* ۶
كروضه الخلد فيها انت رضوان* ۷
كان دارك للوفاد اوطان* ۸
فقلت ان كان للتخريب عمران* ۹
ماست باكتافها حور* و غلمان* ۱۰
كمصطفى الخلق مما قال حسان* ۱۱

→

- درمقام استنتاج (از این قیاس) برهان آن بشمار می آید .
- ۴- هنگامی که ترا درمقام صدارت - که نایل (وفایق) برهمه‌ی مناصب عالی است ، دیدیم دلهای مردمان در سینه‌ها (از شوق) تبیدن گرفت .
- ۵- در میان مردمان به نزد سلطان . تنها تو «امین» هستی و بلکه در نزد (خدای) رحمان - اگر همه خیانت کنند باز هم امین توئی .
- ۶- ای رهاننده‌ی من . ای پسر ابراهیم . راستی و آکه در سراسر گیتی همه نورها از پرتو رخسار تو فشرده شد .
- ۷- وزارت این روزگار . بس ارجمندی یافت . همچون روضه‌ی خلد که تو درمقام آن بهشت برینی .
- ۸- کوچ مردمان و (مقصدشان) جعلگی سوی آستان تست . هم بدانسان که سرای تو وطن نمایندگان (اقوام و ملل) است .
- ۹- بواقع که در وزارت تو ایران آبادانی یافت ، از این رو گفتم که آبادی بسبب (و بعد) آن خرابی بوده است .
- ۱۰- کنون برای ساکنان آن جویهای لطف روان گردیده که در کرانه‌های آنها حور و غلمان می‌خرامند .

- ۱۱- صدر اعظم (= بزرگتر است) از مدحی که درباره‌اش بخوبی بردازم . همچون

←

انصراعظم اجللاً و منزلة
هوالمی صار غیث الدهر ذاهطل
كانه نفخة الرحمان اذ برزت
فجوده فیکم جهراً و اخفاءً
فاستعبد الناس من احسانه ابدأ
اضحی وامسی لدى الحرمان معواناً
تراب سدة هذا الصدر اعظم من
وللموالی اتاح الله بهجتهم

من ان اقول لكم هذا سليمان ۱۲
لم یوف فی عدها حدس و حساب ۱۳
عاشت بذلك اجسام و ابدان ۱۴
ومدحه فی انوری سر و اعلان ۱۵
فكان مستعبد الانسان احسان ۱۶
نحن العباد فهذا الحر معوان ۱۷
اخذا تکنوز لمن یخزیه خسران ۱۸
ولاعادی استمرت منه احزان ۱۹

→

مصطفی خصال است آنچنانکه حسان (شاعر پیامبر) وصفش نموده .

۱۲- جلال و منزات صدراعظم (= بزرگتر است) از آنکه بگویم : ایشان را ، وی سلیمان است .

۱۳- وی همانست که (چون) باران روزگاران بر قطره و ریزه گشت که هیچ حساب و گمانی قادر به شمارش آن نگردیده .

۱۴- گوئی اینکه دم رحمت (خداوندی) است (از آن هنگام) که آشکار گردید تنها و بدنها بدان زیست کرده اند .

۱۵- رادمردی و کرمش در میان شما نهان و آشکار است و هم ستایش وی در میان مردم پنهان و هویدا است .

۱۶- مردمان را با احسان خود تا ابد بندهی خود ساخته چرا که (تابوده) انسان بنده احسان بوده است .

۱۷- شب و روز ناکامان و نومیدان را یار و یاور گردیده . ماهمان بندگانیم که این آزاده یار و یاور ماست .

۱۸- خاک درگاه این صاحب صدارت پس بزرگتر از بچنگ آوردن گنجهاست . کسی که آنرا خوار شمارد زیان رسد .

۱۹- دوستان را خداوند شادمانی شان بخشیده و دشمنان را همواره اندوهان مدام گردیده است .

۲۰	فصفوه كدر* والشكر كفران	ومن تجافاه اضحى نفعه ضرراً
۲۱	فماله قط اخوان* و خلان*	ومن تنحى لدى تقبيل سده
۲۲	له العطيات خلان* و اخوان*	للصدر اخذالرشا و المال اعداء
۲۳	له من الله انصار* و اعوان*	عقولنا فيه قد حارت فقیل لنا
۲۴	على اصالة راي فيه برهان*	كم من قضايا خطوب منه قد كشفت
۲۵	كنز* وموهبة* علم و عرفان*	عدل* و معرفة ، حكم* و معدلة*
۲۶	لذلك الصدر احباب* و اخدان*	غفوالعصاة و بدل المال حيث بدى

* * *

- مشابه ربه فى البر محتكراً كربة ماله فى البرامنان* ۱
- ۲۰- هر که باوی جفاورزید سودش زیان گردید . چندانکه صفا و روشنی اش تیره و تار و شکرش همه کفران شد .
- ۲۱- و هر کس از بوسه دادن بر آستان وی خودداری کرده رگز او را برادر و دوستی نیست .
- ۲۲- دشمن صدراعظم همانا رشوه و اخذ وجه است و دوستان او همان عطا و دهش هاست .
- ۲۳- عقل ماجملگی در مورد وی حیرت کرد پس گفتندمان که از سوی خدا (نیز) وی را یاورانی هست .
- ۲۴- چه بسیار مسائل دشوار و غوامض که از نظروی بر اثر رای صائب وی - که برهان قاطع است- مکشوف گردیده .
- ۲۵- عدل و معرفت . حکم و معدلت . گنج و موهبت و عرفان (همه را داراست) .
- ۲۶- وهم بخشودن گناهکاران و بدل مال بهر جا که رود (از صفات اوست) و از هم اینرو ، صدراعظم را دوستان و مشفقان بسیارند .
- ۱- همانند پروردگارش ، نیکو کاری را اندوخته است و باینکه بارها از آن بمصرف رسانیده هیچگاه کمبود و قلتى حاصلش نگردیده .

۲	رجائنا من سوی جدواه حرمان*	اذا عَزَمْنَا لَهُ خسرَانَا رِبْح*
۳	من راحتیه لنا وصل* و هجران	فی حالتیه لنا قتل* و احیاء*
۴	وفی اعادیه عند الشتم ثعبان*	مدحی له کالید انبیضاء باهرة*
۵	بدل و موهبة* ، عفوو غفران*	له من الله آثار* بها شرف*
۶	بخل و مسکنه ، عجز و خلدان	لمن غدی ضده خبث* به تعب*
۷	تزلزلات منه فی الافاق ارکان*	ان هز اقلامه یوما لیمعاهما
۸	اضحت مشایخ قبل الشیب شبان*	ومنه شدة باس حیشما ذکرت
۹	لدى ذوی الالب رحمان* و شیطان	متی یقابله الخصم العنید یرى

- ۲- برای وی وبخاطرش تصمیم کردیم . زیان ما سودی بود وبغیر ازعطای وی ، امیدما نومیدی وحرمان بود .
- ۳- مرگ و زندگی ما منوط به خشم ورضای اوست ، ودرشادی او ماراوصل ، بهره است ودرغمش ، هجران است .
- ۴- ستایش من درباره ی او همچون «یدبیضا» درخشان است و برای دشمنانش هنگامی که دشنام (گویم) «ازدها» است .
- ۵- از سوی خدا ، وی را آثاری (پدید) است از جمله شرف و بدل و موهبت و بخشش و بخشایش .
- ۶- هر کس که باوی مخالفت ورزید بدنهادی است که بخل و مسکنت و درماندگی و خواری رنجش می دهد .
- ۷- اگر قلمش را روزی بکارگیرد و به جنبش درآرد پایه های سراسر گیتی از آن به لرزه درآید .
- ۸- از شدت هیبت و صلابت وی هر جا یادی شده است . جوانان پیش از آنکه مراحل پیری را بگذرانند (یکبار) پیر شده اند .
- ۹- هنگامیکه دشمن با او مواجه می شود ، بدیده ی خردمندان چنین می نماید که خدا و شیطان (روبروی هم قرار گرفته اند) .

فليس يظفي و يرنومن اباطيل له لدى الحق ابصار* و اذان* ۱۰
 فمجده دوحه في العرش ثابتة* فمعه في الارض اوراق* و اغصان* ۱۱
 له من المدح و التمجيد ابيات فلا تهدمها في الدهر ازمان* ۱۲

جناب آقامیرزا داود ملاحی که این قصیده از من شنید اورا اهتزازی دست داد بسی تمجید کرد و بیاناتی نمود که چون موجب ریا و خودستائی من است از نوشتن آن بیانات عالیہ میگذرم . فوراً در کمال میل نسخه این قصیده را از من گرفته در کراریس خود با اسم من ضبط کردند .

ایشان را سه فرزند برومند است یکی از آنها . جامع البلاغة والفصاحة ، صاحب انیراعة والبراعة ، مجمع الفضائل والخصال ، ومنبع المحامد والکمال ، اطروفة ایران و اعجوبة خراسان میرزا فضل الله بدایع نگار است که در آستانه مقدسه رضویه بمنصب و لقب بدایع نگار مفتخر و در انشاء فرمانهای سرکار فیض آثار و فن ترسل آستانه مقدسه وحید و مشتهر است . دار الانشاء آستانه مقدسه باو تفویض است . در هر حال که از طرف حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء خلعتی برای اعلیحضرت شاهنشاه ایران و حضرت اسعد ولایت عهد و حضرت مستطاب صدراعظم فرستاده میشود ، فرمانهای آن خلاع را آقامیرزا فضل الله به عربی و فارسی با بیانات رائقه و کلمات فائقه انشاء و صادر کرده و بمهر مبارک رضوی موشح و به ثبت امضای دفتر آستانه مقدسه مزین ساخته برای ایشان

۱۰- هیچگاه به سخنان یاوه و «باطل» گوش فرامی دهد (چراکه) از سوی «حق»

اورا چشم و گوش است .

۱۱- جلال و شکوه وی درختی است که در عرش استوار و پایدار گردیده و از آن

درخت در روی زمین شاخ و برگهای پراکنده است .

۱۲- ستایش و بزرگداشت اورا اشعاری «بسیار» است که زمان هرگز در سراسر

روزگار آنها را از میان نخواهد برد .

مؤلف در حاشیه نوشته است . جمع گراسه است که بمعنی کشکول و جنگ است .

بپهران و آذربایجان ارسال میدارند. ایشان تقریباً سی و دو مرحله از مراحل زندگانی رایموده اند طبعی رائق و ذوقی فائق دارند. این قصیده را که از من شنیدند دوستانه قطعه [ای] در مدیحت من بهمین وزن و قافیه در همان شب ساخته روز دیگر نزد من آوردند و در حضور ملك الشعراء و جمعی از فضلا برخواندند. همگان را از حسن قریحت و لطف مدیحت ایشان حیرت دست داد و قطعه ایشان را در این اوراق ثبت کرده و به تمجید ایشان شرف و افتخار دارم و هی هذه

یا افضل الملك یامن فی بلاغته	ماکان یبلغه قس و سبحان
ذاماء مكرمة جادت لغایصها	فرایدا لم یفدها الدهر عمان*
سباق غایات مجرد لیس بدرکه	فی حلبة الفضل وانتقریظ حسان
تحکی قصیدتک الفراء روض منی	قد اثمرت منه قضبان و اغصان*
کم للحمایم فی ارجائه طریبا	علی الفصون من الاسجاع الحان*
کأنما العرب انعرباء جادبها	وانشدتها بیوم انفخر قحطان*
کأنها فی بلیغ اللفظ من مدح	بهاهبن ابوقاموس نعمان
یهتز قارئها بعد السماع کما	یهتز من نشوة الصهباء نشوان*
ماكنت ادری لسحر فی انبیانکم	قصیده هی ام در و مرجان*
ایک اهویت ابیاتاً سهرت لها	لیلی تماماً و عین النجم یقظان*

فأحی ذکری احیی الله ذکرکم

فطالما استعبد الانسان احسان*

جناب بدایع نگار را در ادبیات تألیفات جامعه و تصنیفات بارعه است. اگر روزگار مجالی داد باز سرفرصت شرحی از ایشان و پدربزرگوار ایشان در این کتاب می نگارم. چون حال مسافرت دارم کنون بیش از این از ایشان نمی نگارم.

۱- در اصل چنین است و صحیح «ابوقاموس» که مراد نعمان بن منذر امیر حیره

است که ممدوح نابغه ذبیائی شاعر معروف عرب بوده است.

از جمله مردمان بزرگ کامل که در این شهر بدیدن من آمد و بایشان کراراً شرف ملاقات دست داد و در صحبت آن یار دیرین و صاحب پیشین اهتزاز داشتیم علام فهام، ذخائر مقام، دوحه الفضل والحکمة ثمرة المروة والهمة، خلاصة العلم والادب، نقاوة انجم والعرب، حاوی الفروع والاصول، جامع المعقول والمنقول جناب مستطاب آقامیرزا عبدالرحمن مدرس آستانه رضویه سلمه الله بود. در محمّدت ذات و مکارم اخلاق شهرة آفاق است. اصلاً از امجاد و اهالی شیراز است. سنین متمادیه میگذرد که در مشهد مقدس مجاورت اختیار کرده است. در آستانه مقدسه رضوی مدرس فقه و اصول و کلام و شعب ریاضی است و از خزانه رضویه موظف میباشد. در این شهر علاقه و مکاتبتی دارد. نزد ولایة خراسان و ساطتتش در بعضی امور قبول است. شخصاً اهل صلاح و سداد و نزد اهل خراسان محل وثوق و اعتمادند. خط تحریر را بغایت نیکو نویسند و بطرزی در مکاتبات انشاء مطالب و ایجاد سخن کنند که هر صفحه از آن قطعه گردد و ضبط دفاتر مخزونه شود.

مرکز تحقیقات کمیته پژوهشی

چهارده سال است که بنده را با ایشان دوستداری در میان است و ارادتم بایشان محکم. در سنه هزار و سیصد و شش و هفت که من در ملازمت نواب غفران مآب شاهنشاه زاده بزرگ ایران، محمدتقی میرزای رکن الدوله والی و الاشان خراسان و سیستان و متولی باشی آستان قدس نشان از طهران بمشهد آمده بودم، شغل انشاء پردازی داشتم. چون در حضور شاهزاده گاهی از خرمن فضایل و کمالات خوشه چینی میکردم و تاریخ و روایات میگفتم، سمت منادمت یافتم و بندیم باشی مخاطب و ملقب بودم. دستخط منادمت بزبان فارسی داشتم. رقمی هم صادر کردم که بلسان عرب انشاء شد و بمهر حضرت اسعدوالا شاهزاده رکن الدوله که خداوندش رحمت کناد رسانیدم، و مرا چندی بجهت انجام پاره ای خدمات بسبزواری فرستاد و یک سال بیشتر در آن شهر اقامت داشتم و آن رقم منادمت که بلسان عرب بود از منشآت جناب مستطاب آقامیرزا عبدالرحمن مدرس است که در کمال بلاغت و سلاست تقریر و تحریر کرده اند. صورت

آن رقم را در اینجا می نگارم که مایه فضل و براءت جناب معظم له معلوم گردد و هی هذه.
فان للأمرء تاراتٍ لاتصاب الا بمشاورة الاصحاب الثقات وللولة مراتٍ لاتساع
الابنمادمة ذوی المروات والحاجة الى الخادم المعین كالحاجة الى الماء المعین .

ماضاع من كان له صاحبٌ يقدر ان يصلح من شأنه
فانما الدهر بسكاتها و انما المرء بندمانه

والکاتب الشفیق يفعل بالکتاب ما لا يفعل بالکتاب والصاحب الرفیق يصلح بالاقلام
ما لا يصلح بالسهم فکم یجلب بالرقاع ویلان بالیان واللسان ما لا یلین بالسيف والسنان
وما فصبات السبق الا لادهم اذ الخیل جالت فی مجال رهان

علی ان مفاکهة الادباء راحة للاذان ومنادمة الطرفاء مسلاة" للأحزان ولقاء الخلیل
شفاء للغلیل والنفس بالصدیق آنس منه بالعشیق وكان ممّن بلونا آثاره واعتمدنا اطواره
وقلبنا بطونه وظهوره وجّر بنا غیابه وحضوره واستأمننا خیمته واستحسننا شیمته
واستغرزنا وبه وطلبه واستعدّنا نهله وعلیه التحریر الادیب ، جناب میرزا غلامحسین
خان الادیب فاخرناه منادماً انیساً وملازماً جلیساً فلقبناه بالندیم . ووسمنا بهذا المسمی
الوسیم لیکون اقدم اعوانی ویخاطب برئیس ندمانی ویكون مسامراً لی فی الخلوات
ومشاوراً لی فی الجلوات و نقاداً فی الامور وقایداً لی مصالح الجمهور وکاتباً شفیعاً
ومادحاً انیقاً وناصحاً رفیقاً ودستوراً لطیفاً عمیقاً والله یرهدی الی سواء السبیل ان شاء الله
تعالی فی شهر جمادى الآخرة فی سنة سبع وثلاثمئة بعد الالف .

در این شهر علماء و فقهاء و حکماء و فضلاء و ادباء و شعر [اء] کامل دارد و مر امجال
نگارش شرح حال ایشان نیست . از آن جمله جناب مستطاب نقاوة سادات حسینی آقای
حاجی میرزاهاشم فرزند مرحوم مغفور رضوان آرا مگاه حاجی میرزا باقر حسینی است
که از آقایان و خاندان بزرگ این شهر است . فقها را درس میدهند با آنکه شأن ایشان اجل

برگفتن شعر است ولی مثل ترکستانیان قصیده سرائی میکنند. هر قدر از اشعار خودشان را نزد بنده خواندند ممتاز و نخبه بود. افسوس که از قصاید ایشان چیزی اندوخته نکردم. طبعی پرفتوت و همت عالی دارند. بجهت خاطر من چند بار ضیافت های شایان کردند و محفلشان مجمع فضل و کمال بود.

یکی از فضلاء این شهر جناب مستطاب آقامیرزا داود بهاء التولیه وزیر و ظایف آستانه مقدسه و از اشراف و اعیان این بلداست. نسب شریفشان بشاه نعمت الله ولی منتهی میشود. اهل فضل و ادب هستند ولی داعیه درویشی و عرفان و ارشاد ندارند. مرا از بیست سال قبل تا کنون بایشان سابقه و لاحقۀ دوستداری است. در سفرنامه بیست سال قبل خود شرح حالی از ایشان نگاشته‌ام. در این سفر غالباً بایشان مر او ده داشته گاهی بدعوت ایشان حاضر میشدم.

از مردمان بزرگوار و خداشناسان عالی‌مقدار که از دنیا وارسته و از مخلوق گسسته فقیه زاهد و فاضل عاید جناب مستطاب کربوبی خطاب سیدسند آقامیرزا محمد باقر رضوی مدرس آستانه رضویه است. از برای طلاب همه روزه در فقه و اصول تدریس کرده از هیهوی و مجالست با بزرگان و مداخله بکارها اجتناب ورزیده معنی و حقیقت زهد در ایشان است. مکانت و مکنّت و آسایش ایشان بدرجۀ اعتدال است. توکل وافر و لسان شاکر دارند از بیست سال قبل بایشان ارادت دارم و اغلب اوقات بایشان محشور بوده از ملاحظت‌های بی‌ریای آن حضرت ممنونم. خداوند مرا توفیق دهد که بایشان خدمتی کنم.

در این شهر مشهد که کرسی بلاد مملکت خراسان است فقهای بسیار ممتاز و مجتهدین مجیز و مجاز دارند اکثر ایشان محقق و مدقق و جامع و بارع و زاهد و عابد و بیریا و مرد خدا هستند. بد اینها بهتر از خوب مجتهدین رشوه خوار ریاکار است که در تهران هستند و نام از ایشان نخواهم برد. در این شهر مجتهدین زاهد عزلت‌گزین و گوشه‌نشین

۱- در اصل چنین است و «در» در اول جمله زاید بنظر میرسد، مانند مورد سابق.

چند نفر هستند که ابدأ خود را با مردم آشنا نمی‌کنند. ولی چند نفر مجتهدزاهد با علم هستند که ناچار باید زمام خلق را در دست گرفته کارهای مملکتی را مهمل و مجمل نگذارند و ریاست عامه و اختیار تامه داشته باشند. یکی از آنها سیدسند ، شخص معتمد ، جناب مستطاب مجتهد الزمان آقای حاجی میرزا حبیب از سادات حسینی که رشته شریف و شرح بزرگواری خانواده خود و برادران ایشان که مرحوم حاجی میرزا باقر مجتهد شفتی و جناب مستطاب حاجی میرزا جعفر مجتهد سورانی باشد اجل بر این است که بنده با عدم فرصت و با علم و اطلاعی که در حق ایشان دارم شرح دهم. زمام خراسان بدست ایشان است. تفاح حکم و ریاست عامه و اختیار مطلق در هر کاری دارند. کلیه ریاست خراسان با آن حضرت است. ابدأ از هیچ والی از ولایة خراسان دیدن نمی‌کنند و اعتنائی ندارند و ممکن نیست برخلاف ایشان والی خراسان حکمی کند و حرفی زند. از ایشان هم حکم و امر باطلی دیده و شنیده نشده است. ثروت و تشخص دارند. چون در اجتهاد و تفاح حکم مسلم کل هستند و سالهاست جاده ریاست را کوییده اند قدری در اجوبه حاضره و تحقیق جمیع شقوق مسائل فقهیه تارك هستند. براحتی و آسایش تن مشغول میباشند.

بزرگ مجتهدی دیگر که در این شهر است جناب مستطاب افقه العصر و الزمان آقا ملا محمد علی معروف بقاضی است که سایر مجتهدین این سامان قشرا هستند و ایشان لب^۲ میباشند. حقیقت مسائل و کنه دین و تحقیق صحیح نزد ایشان است و عوام فریب نیستند و اعتنا ندارند که مریدان احمق زیاد بایشان بگروند. تمام مسائل فقهیه و شرعیه و عرفیه و ظاهریه و باطنیه در دست ایشان است. مردمان باهوش و خواص اصحاب که طالب حقیقت گوئی باشند و از تزویر و حفظ ظاهر رمیده اند باطناً مایل بایشان هستند. درک

۱- یعنی پوست .

۲- یعنی مغز و این دو اصطلاح معمولاً برای اشخاص بی‌مایه و قدر و با قدر و

مایه بکار میرود .

و ذوق ایشان در علوم و حقیقت امر دین ربطی بسایرین ندارد و گاهی بدون تدلیس حقیقت مسائل را ابراز میکنند ، و باینجهت ریاست عامه را کنار گذاشته اند ولی باز حکم ایشان مطاع و متبع است . ایشان فرزند مرحوم ملاعباسعلی واعظ هستند . مرحوم ملاعباسعلی را در بیست سال قبل دیده ام و مکرر پای و عظام ایشان نشسته بودم و از بیانات ایشان حفظها میبردم ایشان از وعظ بودند لکن هیچ عالمی بقدر ایشان علم و اطلاع بر اوضاع عرب و طرز جاهلیت و سبک اسلام نداشت . جامع اخبار و حاوی آثار و محقق تاریخ اسلامی بود . مثلاً چاه‌هایی را که در زمان جاهلیت یا اسلام هر کس در اطراف مکه و حجاز کنده بود که بمردم آب برسد ، او از حفظ ، اسم آن چاهها را میدانست و بانی او را میگفت . کسیکه در این جزئیات آنقدر محیط باشد معلوم میشود که در رئیس مسائل و تشریح غزوات صدر اسلام تا این زمان چه قدر خبیر و بصیر است . مرحوم ملاعباسعلی واعظ ، برادر مرحوم حاجی ملاحسین قاضی صدخروی است که فتح خراسان در دوره ناصری بواسطه ایشان بود و من شرح حال ایشان را در ضمن شرح حال جناب مستطاب ملاد اودادیب ملامباشی در چند ورق قبل ذکر کرده ام اینها همه از یک سلاله هستند .

دیگر از مجتهدین بزرگ این شهر که طرف قبول خاص و عام است و نزد هر کس مقبول و مندوح شده جناب مستطاب مجتهد الزمان آقا شیخ حسنعلی مجتهد طهرانی است که تقریباً یازده سال قبل از عتبات عالیات باطمینان تمام بتهران وارد شده در تهران در محله آب سردار که خانه بنده در آنجا است مسند ریاستی برای ایشان افراشتند و چادرها برپا کردند و عامه مردم بایشان از روی خلوص اقتدا کردند و کار ایشان در پایتخت بسی اوج میگرفت ، ولی ایشان ماندن در پایتخت ایران را که مرکز سلطنت است و آخر الامر کار بریا و دیدنی میکشد برای خود صلاح ندیده باختیار بمجاورت مشهد مقدس که شهر غربت است مایل شدند و باینجا آمدند . طرف وثوق و خلوص عموم اهل خراسان هستند . این مجتهد بزرگ علم و زهد را با تمام درجه با هم جمع کرده اند و منکری ندارند . و عمده اقرب یک دونفر که در این شهر در نفاذ حکم و تسلط پیش قدم و پیش کسوت هستند ،

اگر بمیرند ، این وجود محترم بدرجه ای در بلاد خراسان نافذ الحکم و مبسوط الید و شاخص شوند که در آن واحد با مرونی ایشان کارها زیر و شود و عالیها سافلها گردد. مگر آنکه باز بی اعتنائی کنند که پیرامون کارهای بزرگ نگردند .

نامیرد کسی بنا کامی دیگری شاد کام ننشیند.

بر مردم لازم است که از این فقیه بزرگ اطاعت کنند . وقتی که شخص بقیافه تأمل کند شمایل ایشان را مثل شمایل حکمای یونان مشاهده میکند .

مجتهدین دیگر در این شهر هستند که طرف و ثوق هستند و حکمشان نفاذ دارد مثل شیخ اسمعیل ترشیزی در محله عیدگاه . لکن اهل دهات است و سید محترم ... مجتهد بالاخیابانی و سید محترم ... مجتهد محله سراب است لکن علمشان سرشار و بحد تکمیل نیست که نفاذ تام و تمام یابند . شرح حال این علماء بزرگ باید در کتب رجال نوشته شود و من حق ندارم که در شرح علم و تقوای ایشان در این کتاب سفرنامه چیزی نگارم بهمین جهت ذکر نسب و شرح تألیفات و اسامی کتب تصنیفات ایشان را ترک داده ، مختصراً محض تیمّن در این اوراق از این چند مجتهد نامی بردم . مرا که پایه و مایه فقه و اصول چندان ، بلکه هیچ نیست حق ندارم که تمام مقامات این علمارا بنگارم . ممیز نیستم که هر یک را بدیگری ترجیح دهم لهذا از نوشتن شرح حالات ایشان اعراض کردم ولی از نوشتن شرح حال تنی از مجتهدین بزرگ علوی که اهل این شهر نیستند و باین بلد محض زیارت آمده اند نمیتوانم صرف نظر کنم و باجمال و اهمال گذرانم که شخص محترم و وجود مغتنم هستند .

ذکره الحطی من الوصال و اصفی من السلسال هستند . هر چند بار که ذکر ایشان بیشتر کنی در مذاق عارف و عامی بهتر آید . هو المسک ما کررته یتوضّع و ایشان طوری کامل العیار و جامع الآثار هستند که اگر در بیانات من درباره ایشان نقصانی باشد ابدأ بوجود ایشان نقصانی راه نیابد و زیانی نرسد و من بایان ناقص و زبان کلیل خود چند سطر در باره ایشان می نگارم و آن چند سطر را در این کتاب واسطه العقد و زینت

میگذارم و هو هذا .

المجتهد الربانی والاعلم الصمدانی الاحق الاصدق والاعدل الالیق سلاله دودمان
علوی خلاصه افکار نبوی المنقه فی الباطن والظاهر مجتهد الزمان جناب مستطاب
حاجی میرزا محمد باقر ملقب بشریعتمدار سلمه الله. وی از اهالی سبزوار و لکن در صفات
حمیده مشارالیه در روزگار است . حسب نبوی و نسب علوی دارند . در سبزوار خداوند
عشیره واقوام ومالك ثروت واحشام هستند . سائق قومندورئیس یوم . سلسله نسب
شریفشان از اینقرار است که آخر الامر بواسطه محمد بن حنفیه^۱ بامیر المؤمنین علی ابن
ایطالب سلام الله علیه منتهی میشود. این بزرگوار حاجی سید محمد باقر ابن مرحوم حاجی
آقا محمد علی کوهمشی حکمی از بلوکات سبزوار ابن مرحوم آقا حسین که شرایع بخط
او با بعضی تحقیقات دیده شده و در سبزوار در خانواده ایشان است این میرسیدولی که
اهل علم و کشف و کرامات و زهد بوده و قبر او در قریه «ششتمد» از دهات سبزوار است
ابن میر عبدالغفور که قبر او در قریه ششتمد از قراء سبزوار است و او پسر سید بزرگواری
است که او هم از سبزوار بقریه ششتمد رفته بجهت رسیدگی باملاک خود آنجا ساکن
شده است . و من پیش از این اسامی اجداد آنها را نمیدانم که تا بامیر المؤمنین علی ابن
ایطالب سلام الله علیه منتهی سازم . همینقدر دانم و از مرحوم مغفور حاجی میرزا
ابراهیم شریعتمدار سبزواری پسر مرحوم آقا اسمعیل ابن میر عبدالغفور ابن میرسیدولی
ابن میر عبدالغفور جد اعلائی اینطایفه هم شنیده شد که پدر یا جد میر عبدالغفور در
زمان سلطنت صفویه یا قدری پیش از آنها از اصفهان مهاجرت کرده بشهر سبزوار آمده اند
و بسادات حسینی که معروف به بنی المختار^۲ بوده و در سبزوار مکنت تام و ریاست عام

۱- مراد فرزند حضرت علی و سومین پسر ایشان است (بدون محسن) که مادرش

خوله (بروزن حواه) حنفیه بود از بنی حنیفه و از اینرو ابن فرزند را به نام مادر میخوانند
تا تفاوتی باشد میان او و پسران حضرت زهرا سلام الله علیها .

۲- در حاشیه نوشته شده است که شرح حال سادات بنی المختار در مجالس -

داشته‌اند پناهنده شده‌اند و در تحت حمایت سادات بنی‌المختار در آمده‌اند. و سادات بنی‌المختار در سبزوار تا سرحد نیشابور صاحب احشام و اغنام و ضیاع و عقار بوده، مکتب و ثروت و حشمت زیادی داشته‌اند. بیشتر آنها در سبزوار در محله‌ای که الآن به «سبزیز» معروف است و من شبها در آنجا مهمان بوده‌ام سکنا داشته‌اند. دارائی و حشمت و ثروت سادات حسینی بنی‌المختار بدرجه‌ای بوده‌است که مردم میگفته‌اند ان السماء لله القهار والارض لبنى المختار. یعنی آسمان مال خداوند قهار است لکن زمین متعلق بسادات بنی‌المختار است. اصل این سادات بنی‌المختار در بغداد بوده نقابت^۱ سادات داشته‌اند. میرحاج بوده‌اند که مردم را بریاست خود از بغداد بمکه می‌رسانیده‌اند که کسی بآنها زیادتی نکند. و این منصب بسی بزرگ‌است که الآن هم منصب شریفی و میرحاجی در سادات حسینی است که دولت عثمانی نمیتواند مخالفت

→

المؤمنین قاضی نورالله شوشتری و تاریخ عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیک ترکمان منشی مفصل مسطور است. مرکزیت کوی تبریز

۱- عنوانی بوده‌است تا پنجاه شصت سال پیش که مفهوم ریاست و پیشوائی از آن اراده میشده‌است. در حاشیه بخطی دیگر نوشته شده‌است «یعنی بعد از نقابت سادات موسوی که سید مرتضی و سید رضی رضوان الله علیهم از آنجمله بوده‌اند و بعد از سادات طاووس حسینی حسینی؟ که ایضاً نقیب الطالبیین بوده‌اند نقابت الطالبیین در بغداد بنا سادات بنی‌المختار بوده».

و نیز در سمت راست صفحه با همان خط نوشته شده‌است. در اواخر دولت عباسیه، در زمان ناصر عباسی محض اصلاح میانه خلیفه عباسی با سلطان محمد خوارزمشاه و اصلاح بعضی مفاصد دیگر از بغداد به امر خلیفه خراسان آمده‌اند و چون سبزووار مرکز تشیع بوده یعنی رواج مذهب تشیع در بلاد خراسان و بلاد ماوراءالنهر منحصر بسبزووار بوده‌است، این سادات بواسطه تناسب و سنخیت مذهبی در سبزووار ساکن شده‌اند و از طرف سلاطین به اقطاع و سیورغالات بسیار اختصاص و امتیاز داشته‌اند تا در زمان طلوع و ظهور سلطنت دولت صفویه غلبه پادشاه بزرگ شاه اسمعیل بر محمدخان شیبانی

←

او کند .

مدرسه کهنه‌ای در سبزوار است که معروف بفخریه است و من آنرا دیده‌ام و از بناهای فخرالدوله دیلمی است و من شك دارم که از بناهای او باشد . تولیت آن هنوز با سادات بنی‌المختار است . سادات بنی‌المختار که در این زمان که دوره هزار و سیصد - و بیست و یک هجری است اگر چند نفری در سبزوار باشند که خودشان هم از بی‌علمی رشته نسب خود را نمیدانند ، ولی عموم طایفه محترم ایشان الآن در بلوک «طبس» که یکی از بلوکات سبزوار است ساکن شده مشغول رعیتی و زراعت میباشند . و ابدأ از سلسله نسب مطلع نیستند و من در چندین سال قبل در بلوک طبس و بلوک «کوهمش» سبزوار رفته‌ام و این سادات را درست نمی‌شناختم که خدمتی بایشان کنم ولی حال که صحت نسب بلندایشان را میدانم امیدوارم که خداوند توفیق عطا کند که پولی بتوسط آقای شریعتمدار سبزواری حاجی میرزا محمد باقر سلمه الله تعالی بفرستم که با سادات بلوک طبس تقسیم فرماید . برحکم سبزوار لازم است که اگر این مسطورات مرا ببینند

→

از بک معروف بشیبک خان کار این سادات با علی مدارج ترقی و مکننت رسیده است و در اغلب بلاد خراسان صاحب ضیاع و عقار بوده‌اند و تا اواخر دولت صفویه در منتهی عزت و احترام و مکننت میزیسته‌اند اگرچه یک‌دوم مرتبه ... غلبه از بیکه بر خراسان یعنی غلبه عبیدالله خان از بک و عبدالمؤمن خان پسرش بر عموم خراسان ، خصوص سبزوار صدمات بسیار و خسارت و قتل و غارت و نهب اموال دیده‌اند لکن باز شاه عباس قاضی چبران و تدارک و تلافی خسارات آنها را نموده‌اند و در دولت نادری هم در منتهی عزت و ثروت . مسعودخان نامی از این سادات در سبزوار حکومت و ریاست عامه داشته و ذوالریاستین بوده یعنی ریاست شرعیّه و عرفیه داشته . از باب این که الزلله الله علی حکمه ... مع عالیه الی خفض در فترت بین افشاریه و قاجاریه که تزلزل هم به احوال خراسان راه یافت و خراسانیان گرفتار فتن و حوادث گوناگون شدند ... طایفه بنی‌المختار هم فقیر و پریشان شدند . صحیح

بر سادات طبس ترحم کنند و آنها را از فرع و تفاوت عمل^۱ بلکه از اصل مالیات دیوانی معافا فرمایند. از خداوند توفیق میخواهیم که ما را باین سعادت نایل فرماید.

قاضی نورالله رحمت الله علیه در کتاب مجالس المؤمنین شرحی از سادات بنی المختار نگاشته که من از مطالب او در اینجا اشاره کردم.

صاحب لب التواریخ که آن کتاب مختصر و مفید را با اسم بهرام میرزای صفوی پسر شاه اسمعیل بهادرخان نگاشته در ذیل شرح حال امام چهارم علی ابن الحسین حضرت زین العابدین مینویسد. یکی از اولاد کرام آن حضرت عبدالله مشهور با عرج است و سادات بنی المختار از نسل ویند و آن کتاب نزد من ضبط و موجود است. و امروز از سادات بنی المختار اسمی و شهرتی نیست و چندتن از ایشان در بلوک طبس از توابع سبزوار مشغول ملک داری و زراعت و فلاحت هستند. آن شهرتها همه از میان رفته، امروز سادات علوی در سبزوار ریاست تامه دارند. دانی که چرا سادات بنی مختار بی نام و سادات علوی که پناهنده ایشان بودند صاحب اسم و رسم هستند. علت آن است که آن طایفه رشته علم را رها کرده متدرجاً ثروت و مکتب ایشان پشت به پشت نزول یافت و سادات علوی دنبال علم را گرفتند و خود را بر تبه اجتهاد رسانیده شهرت یافتند و ثروت بردند. بزرگترین و با علم ترین سادات علویه مرحوم مغفور رضوان آرامگاه حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار سابق پسر مرحوم میر اسمعیل، ابن میر عبدالغفور بن میر سید ولی بن میر عبدالغفور اول است. این مجتهد بزرگ در خراسان و تمام ایران مشارالیه بود. علمش سرشار و ثروتش بی شمار بود. چون اولادی نداشت و با چهار برادر خود طبعاً بی میل بود تمام املاک خود را واقعه در سبزوار و جوین و نیشابور وقف بر مصارف خیریه نمود و قدری از آن املاک را بجناب مستطاب حاجی میرزا محمد باقر شریعتمدار حالیه که این صفحات در شرح حال ایشان است و او را فرزند خود میدانستند مصالحه

۱- يك اصطلاح مالیاتی قدیم است که حکام علاوه از اصل مالیات هرجا، مختصری

عم اضافه بدین عنوان میگرفتند.

کردند و بخشیدند . و تولیت اکثر موقوفات خود را هم بایشان دادند و در هزار و سیصد و پانزده بعد از نود و اندی سال زندگی در منتهای عزت و بزرگی و مکنّت و احترام فوق العاده دولت در بلده سبزوار وفات کردند . در سنه هزار و سیصد و شش که من در سبزوار بودم بدیدن من تشریف آوردند و يك دوسه بار هم دعوت فرمودند . روزی در درس ایشان حاضر شدم تحقیقات کافیه از ایشان شنیدم . از صفات ممدوحه ایشان لذتها بردم . بذل و بخشش زیاد داشتند و از جمیع واردین سبزوار از علماء و اکابر ضیافت های شایان میکردند . مدرسه بزرگ که در بازار نزدیک دروازه نیشابور است از بناهای خیریه ایشان است . موقوفات دارند . کاروانسرای بزرگ عالی که در منزل «مهر» ساخته شده است از انبیه بتریه آن عالی مقدار است که قوافل و زوار در آنجا بر احتی نزل نمایند . در منزل «باغ گلشن» که عوام او را بغیشن مینامند جزء خاک نیشابور دوفرسخی قدمگاه نزدیک چنگ عباسی برای زوار و قوافل کاروانسرای بسیار خوبی ساخته نیمه تمام ماند که آن بزرگوار وفات کرد و امید است که شریعتمدار حالیه آنرا باتمام برسانند .

خلاصه از اصل مطلب دور افتاده کنون بطور اختصار شرح حال جناب مستطاب علامه الزمان آقای حاج میرزا محمد باقر شریعتمدار را باتنها رسانیم . در این اوقات چهل و نه سال از عمر شریفشان میگذرد . در سنه هزار و سیصد و هفت تکمیل فقه و اصول را در عراق عرب باتنها رسانیده اجازه اجتهاد از علماء بزرگ گرفته بطهران تشریف آوردند . علمای تهران مقدم ایشان را مفتنم شمرده دیدن کردند . پس از چند ماه توقف بسبزوار وطن اصلی خود تشریف بردند و ریاست عامه و رجوع امور شرعیه بایشان شد . فقه و اصول و اجتهاد در مسائل که جزء ذات ایشان شده است ، لکن بعضی مزایا و خصایص دیگر دارند که سایر مجتهدین بآن درجه احاطه ندارند . علم انساب را بهتر از همه کس میدانند رشته نسب و حسب و شرح گزارشات هر يك از امامزادگان و سادات بدست ایشان است . از هر جا که سخن رانی جوابی وافی دهند . سلسله سند و مرویات کتب

را بیان کنند . در فن تاریخ و تعرفه جمیع سلاطین و ذکر حوادث و غزوات تا این زمان بدرجه ای ماهر و بااطلاع هستند که مزیدی بر آن متصور نیست . در تهران و مشهد مقدس بسی شبهای بلند و روزها در خدمت ایشان بسر برده هر قضیه از قضایای تاریخی را که بیان کردم ایشان ذیل آن قضیه را بیان کردند و کتبی را که حاوی آن مطلب بود نام می بردند . در فنون تاریخی ممکن نشد که نکته ای ذکر شود و ایشان آگاه از آن نباشند . جمع کتب تاریخیه را از عرب و عجم کراراً خوانده . مطالب آنرا در سینه داشتند از قوه حافظه ایشان مرا حیرت دست میداد . غالباً سکوت داشتند و خود نمائی نمی کردند . صفات حمیده و مکارم اخلاقی و عفو و اغماض و گذشت و همت و فتوت و بذل و عطای ایشان در هیچیک از علمای این زمان نیست . ابداً شیوه مردم آزاری در ایشان نیست . طبع گشاده و سفره گسترده دارند . همواره در محضر ایشان چندین نفر ریزه خوار خوان هستند . از میراث پدر و اجداد بزرگوار ضیاع و عقار بسیار و ثروت بیشمار دارند . املاک ایشان بیشتر در بلوک کوهمش سبزوار است از تألیفات رائقه ایشان دو کتاب مفید است که چندی آنها را از ایشان گرفته خواندم . تتبع و استقصاء ایشان را برتر از آن یافتیم که ستایش نمایم . یکی مسمی به «شهاب المبین فی الرد علی امام المشککین» میباشد که در دو آیه قرآن در عقاید و توجیهاات امام فخر رازی نقض کرده و نیکو از عهد بر آمده اند و این کتاب بقدر دوازده هزار بیت عربی تلفیق دارد و در نهایت سلاست عبارت تألیف شده است . چون این کتاب را در دوره سلطنت شاهنشاه شهید (بنام نامی و اسم گرامی آن شاهنشاه)^۲ ناصرالدین شاه طیب الله مشواه تألیف کرده اند در دیباچه اسمی از آن پادشاه بزرگ برده اشاره ای بمحامد صفات او کرده اند و چندیتی عربی در مدیحتش سروده اند که در اینجا ثبت میشود .

۱- در اصل به خط مؤلف دو نوشته شده است و با خط دیگر کلمه چندم بالای آن دیده میشود .

۲- عبارت در قلاب بهمان خط الحاقی و در حاشیه است .

هوناصر الدين الذي قامت به العلياء قدقرت فاي قرار
فكان صارمه بمزمة حيدر لوقاب اهل الشرك ذات فقار
ضاعت ملوك الارض تحت شعاعه كالشمس تخفى ساير الاقمار
للدين همته و همته غيره كالدرهم امضروب و الدينار
لولا له لم اظهر دلائل حجتي و تركتها سراً من الاسرار
و كتبت آيات الامامة خشية و طويت خوف الغير ذكر الفار
لم تبق في دين انبي تقيه بل اظهروه بساير الاقطار
ذكر الوصي بكل مصر جهرة والكافرون بذلة و صفار
فلندعون لآل قاجار و هل عرف الهدى بسوى بنى قاجار

ياخلد الرحمان ناصر ديننا

وادام دونته مدى الاعصار

و ديگر تأليف شريف ايشان^۲ رساله آيت مسماة به «ضياء البصر في تحقيق حال

۱- مؤلف در حاشيه نوشته است . صفار در اين شعر بروزن سحاب است كه
بمعنى صفارت و ذلت است و عطف به ذلت ميباشد و اسم و حاصل مصدر است . بكسر
صاد نيست كه جمع صفيرشود و شعر نامربوط گردد . افضل الملك غلامحسين .

۲- در حاشيه صفحه بخطى ديگر شبيه ساير خطوط حاشيه نوشته است و رساله
ديگر مسما به مغرر الكلمات في وقوع التفسير في ترتيب السور والآيات كه در اين رساله
تاريخ نزول هر آيه از آيات ... را از اول قرآن ، از اول بعثت حضرت ختمى مرتبت تا
رحلت معين كرده اند . هر يك از آيات را كه متعلق به امامت بوده است شرحى و افسى
داده اند لكن صدحيف كه اين رساله با تمام نرسيده و تا سورة نعل را بيشتر نوشته اند
خداوند توفيق اتمام به ايشان كرامت فرمايد زيرا تا كنون احدى از علما و مفسرين
خاصه و عامه در اين موضوع تصنيفى نكرده و مقصودشان در اين رساله اينست كه اين
ترتيب سور و آيات كه في ايديناست برخلاف ترتيب نزول است و اين ترتيب عثمان است
←

الشرط المتأخر». این رساله بر تعریض و رد سلیقه حضرت مستطاب حجة الاسلام آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است که امروز اسطوانه بزرگ و ستون محکم اسلام و در انتشار علوم و اجتهاد مشارالیه بین الانام میباشند و مرا با عدم فرصت بهمین اجمال قناعت است که چند سطری در شرح حال این بزرگوار نوشتم و از پدر عالیقدرشان که حکمت دیده و از اختیار زمان و ابرار دوران محسوب میشد یاد آور گشتم. در ایام مأموریت خود بسبزواریشان از من دیدن کرده و مکرر با ایشان شرف ملاقات دست داد. خداوند بر درجات آن مرحوم بیفزاید. کنون بعضی چیزها را در اینجا توضیح میکنم که نقصانی در مطالب نباشد. اولاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت امام حسن و امام حسین سلام الله علیهما و از محمد حنفیه باقی مانده است که در جمیع بلاد اسلام کالنجوم الزاهره درخشان هستند. از حضرت عباس بن علی تاسنه سیصد هجری نسل و احفاد بوده و بکلی منقرض شده است. در حاکم نزدیک کوفه امام زاده ایست حمزه نام که

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

→ که آیات و سوره مرتب کرده است. رساله دیگر در اصل برائت و رساله در تعادل و تراجم وردنی هم بر «صواعق محرقة» ابن حجر هیثمی نزیل مکه مفصل نوشته اند لکن آن هم ناتمام است و تا خلافت ابی بکر را بیشتر نوشته اند خداوند توفیق اتمام بایشان عنایت فرماید. زیرا صواعق ابن حجر هیثمی را احدی از علمای امامیه رد ننوشته مگر قاضی نورالله شوشتری اعلی الله مقامه که «صوارم مهرقه» لکن عیبی که دارد اینست که اولاً بسیار مختصر است و صواعق ابن حجر ... بسیار مفصل ... تا خلافت ابی بکر نوشته و خلافت ... و عثمان را عمداً متعرض نشده و بهمین اکتفا کرده است که چون صحت خلافت عمر و عثمان مربوط بصحت خلافت ابی بکر است و ماکه بطلان خلافت اول را معلوم کردیم خلافت ثانی و ثالث بطلانش معلوم میشود لهذا اگر جناب صاحب ترجمه موفق شوند و تمام صواعق ابن حجر را رد بنویسند خدمتی بسیار بزرگ بدین مذهب امامیه نموده اند و فقه الله تعالی.

۱- آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (متولد ۱۲۵۵ و متوفی ۱۳۲۹ ه.ق) یکی از علمای طراز اول شیعه است. مرجع تقلید و ساکن نجف اشرف بوده است. و اهل مشهد

←

حضرت عباس سلام الله علیه به چند پشت میرساند. گنبد و بارگاهش درسپاست^۱.

→

و پس از تحصیلات مقدماتی در مشهد و قم برای تحصیلات عالی به نجف می‌رود. از مشروطه خواهان ایران دفاع کرد و برائت فتوای ایشان و چند نفر دیگر از مراجع تقلید، سلطنت استبدادی در ایران به مشروطه تبدیل شد. همیشه مورد احترام اهل علوم بوده است.

۱- در حاشیه بخط دیگر حواشی نوشته شده است «که مردم زیارت می‌روند. نهر فرات که از حله عبور میکند در طرف شرقی ... واقع است. قریب به مقبره امامزاده قاسم بن موسی بن جعفر علیه السلام که از عراق عموماً زیارت امامزاده قاسم بن موسی - (بن جعفر ع) می‌روند. بموجب حدیث شریفی که در میان اهل عراق معروف است که حضرت رضا علیه السلام فرموده است من لم یتمکن من زیارتی فلیزر اخی القاسم و مرحوم آقاخان محلاتی در سرمقبره قاسم صحن و گنبد و بارگاه عانی تعمیر کرده است و در طرف غربی نهر فرات که از حله عبور میکند واقع است و اهالی حله و اعراب اطراف، بل کلیه اهل عراق عقاید بسیار عالی به امامزاده قاسم دارند و الحق اهل لذلك. مجلسی علیه الرحمه در مزار بحار الانوار و در تحفة الزائر اسمی از امامزاده قاسم علیه السلام برده است و مدفن آن بزرگوار را در قریب حله در همین محلی که معروف است معین کرده و احادیثی در فضیلت زیارت آن بزرگوار نقل کرده است و سبب مدفون شدن آن حضرت را هم در قرب حله نقل می‌کند. باین گونه که بعد از قبض و حبس موسی جعفر علیه السلام اولاد آن حضرت از مدینه منوره متفرق شدند منجمه قاسم که مردی جلیل و عالم و فاضل و ورع و تقی بود مستنکراً بعراق افتاد و از اقامت در بلاد احترام از داشت و [پیوسته] در صحاری [میزیست] ناشی در نزدیک طایفه ای از اعراب که در کنار نهر فرات مرتع و مسکن [داشتند] بسر برد. صبح دودختر بجهت آب بردن آمدند از آن دودختر یکی بدیگری میگفت لایحق بیعه یوم.. کذا و کذا از این فقره دانست که این دودختر بر مذهب حق هستند و [مطمئن] شد و بمیان آن طایفه [رفت] و دختر رئیس طایفه یکی از آن دودختر بود. بعد از آنکه بعنوان خدمت نزد رئیس آن طایفه توقف کرد [با او] تزویج کرد چون بقدم او [خیر] و برکت آن طایفه بسیار [شد] و از آثار صلاح و سداد او تمتعها برده بودند و در آن طایفه ... و حسب و نسب

←

دیگر از سایر اولاد حضرت علی ابن ایطالب ابدأ نسلی باقی نمانده است و سرآ
آرا صاحب عمدة الطالب فی انساب آل ایطالب در آن کتاب مینویسد و مرا مجال شرح
نیست که از وظیفه این کتاب خارج نشوم .

اولاد حضرت علی ابن ایطالب غیر از حسنین علیهما السلام فقط از نسل محمد
حنفیه هستند که ایشان را علوی گویند و این اوقات درسبزواری ذکوراً و اناثاً بقدر هزار
نفر میباشند بعضی آنها در ششصد و «دهمین» مسکن اختیار کرده و معتبر هستند .
بعضی در قریه «آزادمنجیر» نزدیک سبزواری میباشند ملک زراعتی دارند .

کوهمش که بعضی آنرا معرب کوه مس با سین مهمله دانند نام بلوک بسیار
معتبری است درسبزواری که دارای چهار محل و چهار بلوک کوچک است . یکی از آن
چهار بلوک موسوم به «خواشد» میباشد . خواشد باخاء و او مفتوحه و الف کشیده و شین
مضمومه و دال ساکنه است . در این محل معدن مس است که در هر سال رعایا آنجا کار

→
خودش را از آنها مخفی کرد و خداوند هم دودختر بقاسم کرامت فرمود ... تا مریض شد
[و مشرف به] موت شد ... که پدران شان را با جماعتی حاضر کرد و آنها را وصیت فرمود
و اصل و نسب خود را بر آنها آشکار ساخت [و شیخ طایفه] را امر کرد که بعد از وفات مرا
در همین محل دفن نما و این بنات مرا بدمینه منوره حمل نما و به اعمام شان بسپار . بعد که شیخ
قبیله و سایرین آن بزرگوار را شناختند همه بگریه درآمدند و بدست و پای آن حضرت
افتادند که آقا تو آقا و سید و مولای ما بوده [ای] و ما تو را استخدام کرده بودیم .
آن حضرت در حق آن طایفه دعائود و دنیا را و داع گفت رحمه الله واسعة . و فعلا
قبر مطهرش مزار شیعیان است . اللهم وفقنا لزیارته . مقصود این است که از قریه قاسم
که آن قریه به اسم آن امامزاده است تا قریه حمزه قریب دوفرسخ است . قبر مطهر قاسم
در جنوب غربی و قبر حمزه در شمال شرقی و هر دو در قرب شط فرات واقع است و
حمزه به چند پشت به ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام منتهی میشود و
بقراری که از کتب رجال استنباط میشود این حمزه صاحب مقامات علوم و ورع و تقوی
بوده است رحمه الله علیهم و وفقنا لزیارته بحق جده امیر المؤمنین علیه السلام .

کرده بارها و قنطارها و خروارها مس بیرون میآورند و مالیات بدیوان میدهند. بلوک دیگر موسوم به «کومحمانی» است حما باحاء حطی مفتوحه و میم والفاست. در این بلوک تنباکوی بسیار بعمل آید که برای اهل سبزوار و بلوکات کفایت میکند ولی بخارج حمل نمیشود. این تنباکو از تنباکوی کاشان بهتر است و میتوان گفت که مثل تنباکوی شهر طبرس یا بهتر از آن است. این تنباکو در خود سبزوار کشیدن خوب دارد. بلوک دیگر «فروغن» نام دارد ضبط آن بافا و راء مضمومه و ووا ساکنه و غین مفتوحه و ثون ساکنه است.

بلوک دیگر «زمج» بازاء معجمه مکسوره و میم مکسوره و جیم ساکنه است. زمج خراب شده و بجای آن قریه ای ساخته اند که آنرا ده زمین نامند. بسیار آباد است و ده زمین بجای زمج است هر یک از این چهار بلوک دارای پانزده و بیست قریه و مزارع عدیده است. بلوک زمج محل ییلاق و خوش آب و هوا است. دارای چندین رستاق

۱- در حاشیه بختی که حواشی دیگر نوشته شده است نوشته اند «که جمیع کوه میشن هفتاد و دو [قریه] بزرگ و کوچک دارد از ... خانواری تا ده ... تا دویست ... وارسکنه دارد ... زراعت آنجا [دیمی] است آبی هم دارد بعضی از دهات غله خیز است. تمام دهات [باغات] و اشجار از همه قسم ... هست با اینکه ... است در اغلب [دهات] انار و انجیر بسیار خوب بعمل میآید. اینست در سنوات [خشک] سالی و کم بارندگی... بطوریکه اغلب اشجار و باغات در سنوات خشک سالی میخشکد باین واسطه املاکش بسیار... و کم قیمت است [سالی که بارندگی] زیاد است محصول فراوان است هر چند سال که یک سال [خشک سالی میشود] باغات و اشجار آنجا بسیار صدمه زده میشود و محض این رعایای [آنجاها] اغلب فقیر هستند و مالیات [آنجاها] بخصوص مالیات [خانه داری] و گوسفند داری سنگین است و [آنها] مستحق تخفیف [از این] بابت هستند. (چون قسمت های زیادی در عکس گرفته یا سیاه شده است مطالب بحدس نوشته شد. انشاء الله وافی بمقصود هست).

آباد است از آن جمله دهمین و ششتم است که من با بعضی حکام سبزوار در این امکنه و بلوک «براکوه» و بلوک «طبس» و بلوک «کراب» بروزن ضراب و بلوک «تکاب» بروزن تباب و قریه جنبادان که موسوم به «بلندیاران» است به ییلاق آمده و شبها در دهمین و ششتم بخوشی گذرانیده ایم .

ششتم بعد از دوشین تاء مفتوحه دارد مخفف شش تامد میباشد. شش دره و ماهور کوچک در اینجا است که از آنها آب میگردد و شش تل دراز برآمده فیما بین این درهها امتداد دارد که در روی هر تلی ده بیست خانوار ساخته ، رعایا در آن خانهها مسکن دارند . باینجهت این قریه به شش تامد موسوم شده و آنرا مخفف کرده ششتمد گویند .

قریه «آزادمنجیر» از سبزوار که بیرون شوی و خواهی به نیشابور روی اول قریه «دلقد» با دال و لام بروزن ازقند باشد . بعد در یک فرسخی دست راست قریه «باغان» بروزن زاغان است و «نزل آباد» بروزن هزل آباد در سر دوفرسخی واقع شده و قریه آزادمنجیل بین باغان و نزل آباد است و جزء بلوک قصبه است و منجیل با میم مفتوحه و نون ساکنه و جیم مکسوره و یاء و راء ساکنه است .

در مملکت خراسان که پایتخت آن مشهد مقدس است امروز حضرت مستطاب اشرف امجدوالا شاهزاده سلطانحسین میرزای نیرالدوله ابن مرحوم پرویز میرزای^۲ نیرالدوله ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه ایالت و فرمانفرمائی دارند . باعامه رعایا و کافه برایا و ساکنین و قاطنین بعدل و انصاف رفتار میکنند جز سه چهار تن از

۱ - مؤلف در حاشیه نوشته است . جنبادان باجیم مضمومه و لام و نون ساکنه و باء و الف و دار و الف و نون است .

۲ - پرویز میرزای نیرالدوله پسر فتحعلیشاه قاجار است . مدت ها حکومت سبزوار و نیشابور و کاشمر را داشته است و در مشهد درگذشت . و در حرم امام رضا مدفون است .

سرکشان که دماغ آنها را بخاک مالیده و امر ونهی و مداخله ببقاعده آنها را از مملکت کوتاه کرده ، دیگر تمام مردم از هر صنف ، از حسن سلوک و احکام صحیحه این شاهزاده آزاده کمال رضامندی را داشته و دارند . از هر کس استفسار کردم تمجید مینمودند . درست حسابی و درست قولی ایشان را بسی میستودند . دو کار بزرگ در این صفحات کرده اند که سلاطین صفویه هم باین خوبی کار نکرده اند .

یکی ساختن راه شریف آباد تا مشهد مقدس است که تلال و جبال را بازمین هموار کرده شش فرسخ راه را که کوه های شامخه و قله های عالیّه داشت صاف نمودند . سه مهندس بزرگ بر سر این کار گماشته ، بیست هزار تومان خرج کرده ، کوه را گاه کردند و عرش را فرش ساختند . زوار و قوافل را از خطر جانی و ضرر مالی رهانیدند . در چهار جزء قبل شرح این راه را نوشته [ام] دیگر محتاج بتکرار نیست .

کار دیگر این شاهزاده بزرگوار این است که قنات مرحوم میرزا هدایت مجتهد را از شرکاء خریده و بامخارج بسیار از بیرون شهر از ممر و مجرای سرپوشیده که هیچ جا آفتابی نشود آب آنرا وارد صحن مقدس نمود و چهار حوض در صحن ساخت که آب در آنها ریخته و پائین خیابان روان میشود و محلات بی آب آنجا را سیر آب میسازد . از برای آب برداشتن و وضو گرفتن ، خدام صحن و زوار آسوده شدند . و این صفحات بسی صفا و شکوه یافت . در روز بیست و هفتم جمادی الآخر این سال که من در مشهد بودم آب مزبور از آنها ساخته شده بحوض های صحن جریان می یافت . اهل شهر مشهد در صحن مقدس جشنی گرفتند . محض تهنیت بایالت که این کار خیر را کرده است . رؤسای ملت ، ارکان و اعیان شهر جمع شده در ایوان طلا مجلس آراستند . صرف شربت و شیرینی کردند . شعرای نامی قصاید غرا در این باب ساخته در مجلس قرائت کردند . از آن جمله جناب میرزا کاظم صبوری ملک الشعراء آستانه رضویه است که قطعه شیوائی ساخته در این روز بر خواند و صلتی لایق یافت و صورت آن قصیده این است که در اینجا نگارش می شود .

در حریم زاده موسی که خاک درگهش آنکه بردباراواز بهرحاجت روز و شب در زمان شاه خورشید افسر جمشید شاه شاه پیل افکن مظفر شه که روزگار زار آنکه رفت و سیر عالم کرد و باز آمد کنون آب رفته از قدوم شاه باز آمد بجوی و اندر آن دوران که اقلیم خراسان را جمال نیرالدوله سرنام آوران سلطان حسین بسادل دریانوالش بحر را گویم لئیم ایل قاجار افتخارند از ملوک باستان همچون از روح، سر از چشم و چشم از مردمک فخر ابناء سلاطین است از نسل و نژاد گوئی این شهزاده خود پیغمبر است از عدل و داد خواست چون ماند بملک طوس از او آثار خیر بر راه کوهها از همت والای خود بر کند و راه از شریف آباد کرد این شهریار با شرف سلسبیلی کرد جاری پس در این دربار قدس در چنین صحنی که آمد از طراوت چون بهشت گرسکندر راه بر سر چشمه این آب برد آتش اندوه و غم بردل کنند این آب سرد این یکی کارش کز او دایم رضا بسادا امام کشوری ز اجرای آب این شهریار آباد کرد الفرض تاریخ سالش را صبوری مصرعی سر بر آورد از میان چون آب شد تاریخ سال گردد گر تاریخ میخواهی روان مانند آب من که در این شهر بودم اعیان و ارکان و فضلاء شهر از من دیدن کرده برخی دعوتم

چون دم عیسی بن مریم شد شفابخش علیل جسته انس و جان پناه و گشته مردوزن دخیل کز شهانش در عدالت نیست نوشروان عدیل زخم تیغ و تیر او را بسر نتابد پشت پیل قاید توفیق همره لطف یزدانش دلیل تشنه بر این آب جان پرور نمیجوید بدیل شاهزاده داده چون فردوس از خلق جمیل آنکه آمد دوره قاجار را خیر السلیل با کف دینار بارش ابر را خوانم بخیل وین ملکزاده مهظم شمسه ایل جلیل از مبارک گوهرش می نازد این فرخنده ایل تاج اولاد خواقین است از اصل اصیل کانتظام ملک را مسلم شود از جبرئیل کایزد باقی بقای جمله را بادا کفیل سهل بر ارباب ثروت کرد و ابناء سبیل شاهراه مستقیم آن سنگلاخ مستطیل کس طبیعت همچو کافور و مزاجش زنجبیل سلسبیلی اینچنین بایست جاویدان سبیل خضر را نگرفت سوی چشمه حیوان دلیل چون ز آب رحمت آتش برتن و جان خلیل کارهای دیگرش رانیز بشمر زین قبیل درد و عالم پاک یزدان بخشدش اجر جزیل جستجو میکرد از طبع روان تر ز آب نیل در بهشت آمد سبیل آب زلال سلسبیل یک هزار و سیصد است و بیست اندر بار سبیل

نمودند و من باید مثل سایر واردین علی‌الرسم بحضور حضرت مستطاب اشرف امجد ایالت کبری که در خراسان مظهر سلطنت است شرفیاب شوم . در این کار قصور ورزیدم . اهل شهر هر چه ترغیب نمودند باهمال گذرانیدم از آنکه شنیده بودم که این شاهزاده بزرگ بمردمان ذی‌جاه بی‌اعتنائی میفرمایند . لب‌خندان و روی‌گشاده باحدی از رجال بزرگ نمی‌نمایند .

یغضی حیاء ویغضی من مهابتہ فلا یکلثم الا حین یتسم

و من بیستگی و ارادت بحضرت مستطاب اشرف امجد و الا شاهزاده علی‌نقی میرزای رکن‌الدوله دامت شوکنه اختصاص و ارتباط داشتیم و باین صفت معروف بودم و او هم داوطلب بود که از طرف دولت قوی شوکت قاهره بایالت خراسان منصوب شود و بفرمانفرمائی این سازمان برقرار گردد . باینجهت من بخدمت رسیدن این ایالت حالیه اقدام نداشتیم که مبادا توهینی در باره من بعمل آید . ولی تنی چند از دوستان من بعرض بندگان حضرت مستطاب ایالت کبری رسانیده بودند که افضل‌الملک در این شهر زیارت آمده و دارای فضل یا صفات حمیده است . از طرف حضرت ایالت کبری امر باحضار من شده بود که در ارگ حضور مبارکشان شرفیاب شوم تا از خیر و شر و نفع و ضرر من مستحضر گردند . آقامیرزا تقی‌خان معاون‌الایاله که از اعاجیب روزگار است امر ایالتی را ابلاغ کرد و گفت مقرر فرموده‌اند که من شما را بمحضر ایالتی مشرف سازم و نیز آقامیرزا رجبعلی‌خان وثوق‌السلطان منشی‌باشی باین کار مأموریت یافت که مراد ارگ بمحضر ایالت کبری مستعد سازد . من باز به طفره و وعده گذرانیده کار را بامروز و فردا انداختم تا روزی جناب مستطاب کنز‌العرفان ، رمز‌الایمان ، سالک مسالک طریقت ،

۱- از قصیده معروف فرزدق شاعر عرب معاصر بنی‌مروان ، در مدح حضرت سجاد علیه‌السلام ، که داستانی دارد و این قصیده را جامی بشعر فارسی ترجمه کرده است . معنی شعر این است : از شرم ، چشم‌پوشی می‌کند و از مهابتی که دارد چشم‌ها به او خیره نمی‌شود . سخن نمی‌گوید مگر گاهی که لب‌خند دارد .

عارف معارف حقیقت ، آقاسید محمود سبزواری معروف بندیم که شبانه روز بشرف منادمت حضرت مستطاب اشرف امجد ایالت کبری اختصاص دارد ، وبامنش ازده سال قبل سابقه ارتباط و آشنائی است بمنزل من وارد شد . پس از طی تعارفات رسمیه اظهار داشتند که بعضی اشخاص مأمور بودند که شمارا در محضر مبارک ایالت کبری مشرف سازند و تقاعد ورزیده آید . کنون حضرت مستطاب اشرف والا دانسته اند که دلیل و راه نمای مثل شما آدمی باید مثل منی باشد که اجابت کنید . اینگونه کارها از وظایف و تکالیف من است . حال اگر براهنمائی و دلالت من هم بارگ نیائید پس وجود من برای ایالت چه مصرفی دارد باید مهمل و بیکاره باشم . خلاصه چندان بیانات خوب و دقیق و نکات بمیان آورد که مرا از نکات حکمتی ایشان خوش آمد و راضی شدم که بایشان در کمال شرف و شعف بحضور مبارک این فرمانفرمای بزرگ که جوهر درستی و عنصر صحت است شرف اندوز شوم . هردو از جابر خاسته بارگ رفتیم . در تالار بزرگی که حضرت مستطاب اشرف امجد اسعد والا شاهزاده نیرالدوله والی و فرمانفرمای خراسان و سیستان جلوس کرده بودند ، وارد شدم . سیدندیم فوراً از من تعرفه کرد و من شرط ادب و تکریم بسیار لایقی بجا آوردم . در محضر مبارکشان که اعلیٰ علیین بود اذن جلوس یافتیم . یک جهان متانت و یک دنیا وقار و طمأنینه و یک عالم درستی و صحت در وجود این والی بزرگ دیدم که مشهود اهل هوش و قیافه میشد . برخلاف انتظاری که داشتم کمال عظوفت و اعزاز را بمن فرمودند و اکرام نمودند . بعد از احوال پرسی سئوالاتی از من کرده از حسن اتفاق جوابهای درست حقیقت آمیز بزبان جاری گشت که بسیار مطبوع طبع واقع شد . بعضی سخنان مفید بعرض رسانیدم که نوشتن آنها باعث تطویل است . پیشخدمتان از برای من چای آوردند آنرا خورده اذن حرکت گرفته از آن محضر بیرون آمده از مشاهدات خوبی که دیدیم سراپا تمجید گشتم . چند روزی باز در این شهر مشغول زیارت و دید و بازدید شدم . پس از آن قصد حرکت کردم که به تهران وطن مألوف خود رجعت کنم . محض استرخاص و تودیع هنگام عصری بمحضر ایالت رفتم

باز نوازشم فرموده اذن مرخص شدن خواستم فرمودند باین زودی حرکت نکنید زمستان را در این شهر بمانید بد نخواهد گذشت . من پیاره ای معاذیر صحیحه متعذر گشتم . رخصت دادند . از جابر خاسته بیرون آمدم . روز دیگر از رکابداران ایالتی نزد من آمده بادب تعظیم کرده و گفت ایالت یکرأس از اسبان خاصه برای شما فرستاده اند، اینک درب خانه حاضر است . اسب را جلو آوردند ، دیدم کهری با گهر است . کوه گرد دریا نورد میباشد و قابل سواری بزرگان است . خیلی از این مکرمت و مرحمت غیر مترقبه بمنون شدم . پنج تومان بجلودار انعام دادم . عریضه ای محض اظهار شکر گذاری بحضور ایالت کبری نوشتم و فرستادم . من بهیچوجه توقعی نداشتم چون اجنبی بودم، منتظر احسان و رعایت نمیشدم . فوق العاده که اینطور نوازش بینم فدویست من بفزایش بیاید . زیادتر امتنانم از این است که از برای من صد تومان پول فرستاده و بر اکرام و اعزازم بافزوده با احترام اسب خاصه ام روانه داشتند . از خداوند توفیق می خواهم که مرا قوه تلافی داده در خدمتگزاری ایشان ساعی و ثابت قدم باشم .

تادرخت چاکری کی بر دهد حالیا رفتیم و تخمی کاشتند^۲

روز دیگر حضرت اشرف و الاشاهزاده اسدالله میرزا جلال السلطان امیر تومان فرزند مرحوم رکن الدوله طاب ثراه که بشهامت و بزرگی یگانه اند و چندی است در این شهر مشاغل خطیره دارند علاوه بر چندین دعوت و هر گونه الطاف برای من اسبی مخصوص فرستادند . بایشان اظهار امتنان کردم . حال بر اسبهای خود من که از تهران همراه داشتم دورأس دیگر افزوده شد . خداوند سلامتی دهد که با این اسبها بدون خطر یک دوسه روز دیگر روانه تهران شویم .

۱- مؤلف نوشته است . رکابدار امروزه بجلودار تعبیر می شود .

۲- شعر تحریف شده است . صحیح آن چنین است :

تا درخت دوستی کی بر دهد حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم
وگویا از حافظ هم باشد .

اگرچه قدری رشته‌سختن طول میکشد ولی بفحواي «فامًا بنعمة ربك فحدث». باید احسان و همراهی مردم را اظهار داشت. از جمله کسانی که در این شهر با من همراهی کرد جناب جلالتمآب میراسدالله خان شوکه الدوله، ایلخانی ایل و سواره تیموری بود که از امراء بزرگ خراسان است. ده هزار خانوار ایل تیموری فدوی و رعیت او هستند. و هفتصد سوار از این ایل ابوابجمع ایشان است. ثروت و املاک ایشان بسیار است. من از مرحوم علیمردان خان نصره‌الملک امیرتومان ایلخانی سابق ایل تیموری پسر مرحوم دوست محمدخان پسر سید بزرگوار میرقلیچ خان پسر میرحاجی خان سیصد و ده تومان طلب داشتم و بخط و مهر خود بمن سند سپرده بود. دوسه سال قبل در خراسان وفات کرد و این طلب لاوصول ماند و بعهده تعویق افتاد. ایلخانی گری تمام ایل تیموری بحکم دولت و قیمومیت صفار مرحوم نصره‌الملک بجناب شوکه الدوله که از همین سلسله جلیله سادات بزرگوار است راجع شد. در این سفر که من بخراسان آمدم آن اسناد مرحوم نصره‌الملک را بجناب شوکه الدوله نشان دادم. ایشان که قیوم ورثه آن مرحوم بودند میتوانند مرا بسنگلاخ و مرافعه شرعیه انداخته این طلب را ندهند، لکن ایشان بواسطه تدیّن و خداشناسی که داشتند مروّت و انصاف ورزیده از جانب صفار طلب مرا دادند و مرا از کار خود که بزحمتم نینداختند ممنون ساختند. من بحمدالله دارای مال و اعتبارم، باحدی احتیاج ندارم، و از هیچکس متوقع نیستم که بمن عطاء اموال نماید همینقدر این مردم مطالبات خود مرا که بدون تصدیع بدهند خیلی امتنان پیدا میکنم. چنانکه از این سید بزرگوار یعنی شوکت الدوله مشعوف و ممنونم. زیاده از اندازه احترامات مرا منظور میداشت بانهایت بزرگی که داشت در مجلس بمن فروتنی مینمود و بسی مجالس حال با ایشان داشتم. آباء و اجداد جناب شوکت الدوله و مرحوم علیمردان خان نصره‌الملک همه از سادات بزرگوار و امراء نامدار خراسان بوده‌اند. از عهد امیر تیمور گورکان تا این زمان امارت و ایلخانی گری ایل تیموری با ایشان بوده است. جداجلای ایشان میرشمس‌الدین محمد پافرزند آن خود محض هدایت و اشاعه

امر ولایت از شهر ترمیر بهرات آمده و در آنجا خانقاه و عبادت‌خانه داشته ، مریدان را ارشاد میکرده است . شاهنشاه بزرگ ایران امیر تیمور گورکان بعزم فتح هندوستان از اینخاک عبور میکنند و بسادات عقیدت و ارادت داشته بخانقاه میرشمس‌الدین محمد درمی‌آید و از او استمداد و طلب‌همت میکند و بخاک مغول و هندوستان رفته فتح میکند و این طایفه تیمور را از آن صفحات آورده در خاک خراسان مرتع و مسکن میدهد و اینها را ایل ورعیت و مرید و فدوی میرشمس‌الدین محمد میسازد. ریاست ایل مزبور بعد از میرشمس‌الدین محمد با اولاد و احفاد او میرسد . و سمت امارت و ایلخانی‌گری پیدا می‌کنند . مرقد شمس‌الدین محمد الآن در خاک هرات در «خواجه طاق» میباشد که مزار و مطاف مردم است . و سلسله نسب جناب اسدالله‌خان شوکه‌الدوله بمیرشمس‌الدین و بالاتر از این قرار است: اسدالله‌خان شوکه‌الدوله ، ابن مرحوم عطاءالله‌خان ، ابن مرحوم مغفور نوروزخان ، ابن میرحاجی‌خان ، ابن میرشاه‌خان ، ابن میر محمود سلطان ، ابن میرخواجه گل‌سلطان ، ابن میرمحمد سلطان وکیل اصفهان ، ابن میراحمد سلطان ، ابن میرمحمد سلطان ، ابن امیر میراکی ، ابن میرخواجه گل‌سلطان ، ابن میرمحمد سلطان ، ابن میرشرف‌الدین محمد سلطان ، ابن میرشمس‌الدین محمد معاصر و مراد امیر تیمور گورکان ابن سیدقاسم ، ابن سید محمود ، ابن سید نظام‌الدین ، ابن سید همایم‌الدین ، ابن سید ادریس ، ابن سید جرجیس ، ابن سید هرون ، ابن سید ابراهیم ، ابن سید علی ابن حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه‌السلام میباشد و بقیه نسب شریفشان تا حضرت آدم علیه‌السلام در کتب شیعه و سنی ضبط است. و سلسله نسب مرحوم علیمردان خان نصره‌الملک از این قرار است : او پسر مرحوم دوست محمدخان و او پسر میرقلیچ‌خان و او پسر میرحاجی‌خان است که بقیه نسب او تا حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در چند سطر قبل نگارش یافت. میرقلیچ‌خان جد نصره‌الملک با نوروزخان جد اسدالله‌خان شوکه‌الدوله برادر بوده‌اند . و دو برادر دیگر هم داشته‌اند که آن چهار نفر پسران میرحاجی‌خان بوده‌اند . و چندین نفر از این سادات در مشهد هستند که محترم بوده

دساحب ضیاع و عقارند . امروز شاخص این طایفه بعد از مرحوم نصره‌الملک جناب شوکه‌الدوله است که قیّم دوپسر کوچک نصره‌الملک میباشد . و بطور خوبی باستحضار مجتهدین ، چهارصد هزار تومان املاک ورثه نصره‌الملک را حفظ میکند و از وجه اجاره املاک قروض و گذران ورثه را میدهد . و الحق بطور انصاف در حق ایشان پدری کرده است . چون پسران بزرگ شوند ریاست نصف ایل را بآنها واگذار میکند و خود بریاست دوسه هزار خانوار ایل که در زمان نصره‌الملک بدست پدرش مرحوم عطاءالله خان و نوروزخان بوده است می‌پردازد . بر حسب تقسیمی که از قدیم داشته‌اند تعادل خواهد ورزید . و محض آنکه شقاوت بعضی را یادداشت کنم یک مطلب تاریخی می‌نگارم . سالار پسر مرحوم حاجی اللهیارخان آصف‌الدوله والی خراسان که هفت سال در زمان محمدشاه غازی و یک سال در اوایل سلطنت شاهنشاه شهید ناصرالدین شاه غازی یاغی بدولت ایران بود و داعیه سلطنت داشت . امراء خراسان را میخواست با خود همراه کند . امراء

مرکز تحقیقات کتب و اسناد خطی

۱- اللهیارخان آصف‌الدوله از بزرگان و محترمین ایل قاجاریه بوده است . برادر زن عباس میرزا و دانی محمدشاه قاجار است . مدتی در زمان فتحعلیشاه قاجار عنوان صدارت داشته است . در جنگهای ایران و روس شرکت میکند ولی بعزت ترس و جبّنی که داشته است عرصه کارزار را ترک میکند و باعث شکست ایرانیان میشود نخست مورد تنفر عباس میرزای ولیعهد بوده است . مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام اشعاری در وصف او دارد که دوبیت آن در اینجا نقل میشود :

بگریز بهنگام که هنگام گریز است رودرپی جان پاش که چنان سخت عزیز است
ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد حق نمک شاه و ولیعهد گریز است

آصف‌الدوله در زمان محمدشاه باتفاق پسرش حسن خان سالار بخراسان میرود و والی خراسان بوده است و پس از چندی بتهران می‌آید و راهی مکه معظمه میشود و پسرش حسن خان در بدو حکومت ناصرالدین شاه در خراسان قیام میکند لکن کاردانی و حسن تدبیر امیر کبیر باعث از بین رفتن او میشود .

خوشان که اجداد شجاع الدوله^۱ و خسروخان مظفرالسلطنه حاکم حالیه خوشان [باشند] سالار تمکین نداشتند و بنوکری و خدمتگزاری دولت ناصریه اقدام داشتند. دوست محمدخان پدر نصره‌الملک مرحوم هم با ایل تیموری ابوابجمعی خود بسطنت سالار راضی نبودند و بدولت ناصری خدمتگزاری مینمودند. سالار دوست محمدخان سید بیچاره بی تقصیرا به چنگ آورد، او را برهنه ساخت و در تمام بدن او شیرمه مالید و او را مقابل آفتاب نگاهداشت. زنبورهای زیادی از اطراف بآن سیدمظلوم هجوم آوردند و بر بدن او نیش زدند تا او جان بداد و هلاک شد. همین شقاوت و از این قبیل بیرحمی‌ها باعث شد که با آنهمه رشادت و جلالت که اشجع زمان و اعجوبه دوران بود، بسطنت نرسد و مغلوب شد و از نسل او و پدرش کسی باقی نماند^۲.

۱- امیر حسین خان شجاع الدوله پسر رضاقلی خان و برادر سامخان ایلخانی ایل زعفرانلو است. مدت نزدیک به سی سال بعد از سامخان در قوچان حکومت کرد. از مرزداران خراسان که در فتح هرات، ایران دوستی خودشان را نشان دادند، چون ضعف قدرت این خانواده همیشه مورد نظر انگلیس‌ها بوده است که در دسری برای افغانستان ایجاد نکنند، تاجائی که امکان داشته است در کوچک کردن و خوار نمودن این خاندان کوشش کرده‌اند. برای مثال به کتاب ایران و مسئله ایران تألیف کرزون مراجعه شود. نگارنده شرحی راجع به طوایف زعفرانلو و خاندان ایلخانی قوچان تهیه کرده است که امید است در آینده بطبع برسد (روشنی).

۲- در حاشیه بخطی دیگر نوشته شده الا یک پسری که در زمان فوت و هلاکت سالار رضیع بود، مسمی به «یزدان بخش میرزا» چون مادرش از اولاد خاقان و رضیع بود متعرض او نشدند و به امر شاه روانه عراق عرب نمودند و در نجف اشرف علی مشرفها الف سلام و تحیه ساکن شد و در دولت ناصری مواجهی برای او و مادرش قرار داده شد که سالها بهمان مواجب معونت میکرد. در زمان تشرف شاهنشاه شهید به عتبات عالیات یزدان بخش میرزا را بحضور طلبیدند و مورد مرحمت و عنایت شد. و چون از ضیق معاش شکایت کرد پانصد تومان پرمواجب او افزود که با مواجب سابق ←

خلاصه بطوریکه اقتضا داشت سلسله نسب این سادات را نگاشتم و بهمت اجداد این طایفه این سطور را در صفحه روزگار به یادگار گذاشتم . کنون باید بنوشتن سایر مطالب پردازم .

در ایام توقف این شهر هر هفته از تهران از اخلاء و اعیان برای من مراسلات ائینه و مکتوبات رشیده می آمد . از ضبط و ثبت تمام مراسلات عاجزم لیکن رقیمة یکی از آقایان و دوستان حقیقی را در این اوراق می نگارم که از آن شخص محترم مذکری کرده باشم . از آن جمله این رقیمة عربی که جناب مستطاب افقه زاهد ، واعلم عابد ، سالک الهدی و عروةالتقی آقا میرزا سیدعلی معرب معروف به «حایری» است که از تهران ارسال داشته اند . و صورت آن این است : روحی فدایک بلغتنی تحیتک المبارکة اتی وقعتها فی هامش الرقیمة المرسله الی الامیرزاده اطال الله بقاءه فافتخرت بعز و صولها ولعمری کنت شیقا الی مطالعتها و مطلعها شوق المیت الی الحیوة و الحوت الی الفرات و شکرته

→

هزار تومان باشد . و بان موجب به آسودگی امرار معاش میکرد ولی در انظار مردم بعلت خیانت پدرش ابدا اعتبار نداشت تا در سنه . . : در کاظمین علیهما السلام مرحوم شد سواز او دو پسر مخلف شد یکی مسمی به آقاخان و دیگری مسمی به آقا بالاخان که فعلا در نجف ساکن هستند و همان مرسوم را از دولت ایران دارند و اما اولاد مرحوم الله یار خان آصف الدوله که از غیر سالار از پسرهای دیگر سالار هستند بسیارند الان در تهران و عتبات ساکن ، بعضی از آنها در دولت ناصری با وجود خیانت بزرگ آصف الدوله مورد عفو و اغماض آن شاهنشاه شهید شدند و مرجع امور و حل و عقد شدند . فعلا دیگر کسی از آنها که مصدر امری باشد و شانی داشته باشد نیست . با آنها و غیر آنها از قدیم در این دوره ... مساعدت کرده ... های بزرگ که در دولت همه قسم مرجعیت داشتند بودند ، در دولت مظفری از میان رفت و اشخاص اسم و رسم بی نام و نشان اهل آذربایجان بوده و بعضی امور و زمام دولت بدست گرفتند نعم ما قبل فیاعجبا و عاداتها . . .

على هذه النعمة شكراً لو شكر الزمان مثله لا أصبح شتاًؤه ربيعاً وجد به خصباً مريعاً
 شرح الله لدقائق الامور صدرك ورفع الى عليين قدرك وللمولى الافضل الاجل بعبادات
 مجده وسعادات جده مزيد مناقب وارتفاع مراتب والسلام (ميرزا سيد علي) جناب
 آقاميرزا سيد علي المذكور علاوه بر مراتب فقه واصول وزهد وتقوى خداوند فضل و
 ادب ومبدع انشاء وخطب است . شرح حال ایشان در تذکره صدر اعظمی که باسم حضرت
 مستطاب اشرف امجد افخم آقاميرزا علي اصغر خان اتابك اعظم است در نهايت
 بلاغت نوشته شده است ضبط است .



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر و علوم اسلامی
سفر کرمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سفرنامه کرمان

پس از حمد ملك مثنان چنین گوید این بنده عاصی غلامحسین خان افضل الملك مستوفی دیوان همایون اعلیٰ ابن مرحوم مهدیخان بن علیخان بن ابراهیم خان انوربن وکیل الرعایا کریمخانزند که درسنه توشقان ثیل هزاروسیصد و بیست و یک حوزة مملکت خراسان بایالت و فرمانفرمائی شاهزاده آزرکن الدوله علی تقی میرزا ابن مرحوم مغفور محمد تقی میرزای رکن الدوله ابن شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار طیب الله مسهما نظمی بی پایان داشت. من نیز مثل بعضی چاکران دولتی با این والی باکروفر در خراسان بخدمتگزاری مأموریت داشتم و از اجزاء محرم و کارگذاران مخصوص این ایالت بودم. ریاست دارالانشاء ایالتی و بعضی کارهای دیگر بامن بود. در آخر این سال، بنا بمصالح چندی تمام والیان و شاهزادگان بزرگ بدون اینکه عزل باشند بر حسب امر دولتی بدربار تهران احضار شدند که اصغاء فرمایشات شاهانه کرده، قوانین جدیدة دولتی بآنها القاشود و اخذ پاره ای دستورالعملها کرده بمقرر حکومتی خود مراجعت کنند و بقوانین جدیده که تازه سلطان عبدالمجید میرزاعین الدوله وزیراعظم تأسیس کرده عمل نمایند که عموم رعایا آسوده باشند. شرح این قوانین جدیده کتابی جداگانه می خواهد که ما بشرح آن در این اوراق نمی پردازیم. فقط خود را بنوشتن ژغرافی

و تاریخ کرمان مشغول می‌سازیم. خلاصه مثل سایر وایان بزرگ شاهزاده رکن الدوله فرمانفرمای خراسان بدارالخلافة تهران احضار شدند. ایشان فرزند برومند خود را از جانب خود بخراسان نیابت ایالت داده و هر یک از اجزاء را بکاری بازداشته خودشان با کالسکه چاپاری بتهران تشریف بردند. هر یک از اجزاء مشغول تمشیت امر خراسان شدند.

شاهزاده رکن الدوله یازدهم ذی الحجه هزار و سیصد و بیست و یک از مشهد حرکت کرده با کمال اجلال بتهران تشریف فرما شدند. در کرمان اغتشاشی فراهم آمد. رعایای آنجا با والی سابق که شاهزاده ظفر السلطنه بود سرتاسازگاری داشتند. بتهران شاکی شدند. اولیاء دولت قاهره محض انتظام کرمان و رفع اغتشاش آن سامان چنان صلاح دیدند که ایالت و فرمانفرمایی منسلک کرمان را بشاهزاده رکن الدوله واگذار نمایند. تا آنجا را مثل خراسان قرین انتظام در آرد و رعایای آنجا را از عدالت و خوش رفتاری خود آسوده سازد. لهذا بر حسب امر دولتی روز هفتم صفر المظفر هزار و سیصد و بیست و دو که ماه دویم بهار بود حاجی غلامرضا خان آصف الدوله را با ایالت خراسان منصوب و روانه داشتند. و شاهزاده رکن الدوله را مقرر داشتند که از تهران بفرمانفرمایی کرمان روانه شوند. لهذا شاهزاده رکن الدوله در هشتم صفر از تهران به خراسان تلگرافی کرد، مارا که از اجزاء ایشان بودیم و با حواشی و طفیلی قریب پانصد

۱- عزیزالله میرزا ظفر السلطنه پسر جلال الدین میرا نوه فتحعلی شاه قاجار است. چون تعایمات نظامی راز بر نظر افسران اطریشی فرا گرفته بود از ابتدا خدمت خود را بعنوان رئیس گاردخانه حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار شروع کرد و مشیرالدوله نیز بعدها باعث ترقی مقام او گردید و در نظام ترقی کرد و بدرجه سرتیپی رسید. دوبار در سال ۱۳۲۰ و ۱۳۲۳ ه. ق. والی کرمان شد و چون با استبداد رفتار می‌کرد مردم سریشورش برداشتند و باعث عزل او شدند و در همین سفر است که انضال الملک مولف کتاب اشاره به عزل او و انتخاب شاهزاده رکن الدوله به ایالت کرمان می‌کند.

نفرمی شدیم به تهران و کرمان احضار کرد. بعضی از اجزاء به تهران رفتند که از آنجا به کرمان روان شوند. بعضی از راه خراسان از منازل بی آبادی که اراضی لوت^۱ و شن زار بود بکرمان روند تا بخدمات آنجا پردازند. شاهزاده حشمت السلطان با اندرون ایالتی تهران رفتند. شاهزاده عین الملک و شاهزاده اعظم الدوله و شاهزاده اسعد السلطان و جناب جلالنا ب اجل آقای نجد السلطنه وزیر بترتیب معین بتهران رفتند که از آنجا بکرمان آیند. شاهزاده رفعة الدوله و شاهزاده مظهر الدوله برادران حضرت ایالتی کبری و این بنده نگارنده با چهل نفر دیگر از اجزاء دسته بدسته شده از راه لوت بطرف کرمان روان شدیم. هر یک تا تهیه سفر دیدیم یک ماه و چهل روز طول کشید. این بنده چون همراه خود اهل و عیال و اطفال داشتم با هیچ دسته هم سفر نشدم. خود با اجزاء و کسان خود بالاستقلال بطرف کرمان قصد حرکت کردیم. از برای اطفال و عیال ده قاطر برای کجاوه کرایه کردیم. زنان را در هودجها نشانیده خود و نوکرها سوار بر اسبان بادپیما شده با آبداری^۲ و بنه مخصوص رو براه افتادیم. از رفیقان راه میرزا اتقی خان منشی مخصوص حضرت والا شاهزاده رکن الدوله است که او هم عزم کرمان دارد. به طور اختصار بایک نفر نوکر حرکت کرد. در راه همراه بودیم. بسیار جوان مهذب است که صفات حسنه دارد. و از همراهان بنده باز حاجی میرزا احمد کاشی است که حالی خشن و صوتی حسن دارد. نطق است و سیاحت اروپا و هند کرده بعضی اطلاعات دارد. آدمی خوب است افسوس که کشیدن تریاک مزاج او را مغشوش کرده است. ولی بر من و همه کس لازم است که با این مرد رفیق همراهی کنیم و از بعضی حالات او نرنجیم.

گریکی عیبی بود با صد صفات بر مثال چوب باشد در نبات
من اگر بتهران میرفتم و از آنجا بکرمان حرکت میکردم، بسی سهل و آسان بود

۱- لوت بقاء منقوط صحیح است و مولف اول درست نوشته و بعد خط زده و غلط نوشته است ولی در صفحات بعد متوجه اشتباه خود شده است.

۲- مقصود حیوان و وسایل چای و قلیان و نوکر مخصوص تهیه و نگهداری آن است.

و خیلی ضرر نمی بردم و در هر منزلی نعمت‌ها و طیب‌ها و اسباب و هوای خوب فراهم بود. لکن محض آنکه جای ندیده به بینم و محض تبصره آیندگان ژغرافیای راه لوت را بنگارم خود و کسان خود را بمشقت انداخته و محتمل بسی ضررها شده از راه لوت که آب و آبادانی ندارد و مثل جهنم گرم است حرکت میکنم. خداوند با طفل خردسال و اجزاء من رحم و تفضل خواهد کرد. تا حال ندیدم که هیچ سیاحت و مسافری از اهل ایران و اروپا از این راه رفته و کتابی در ژغرافی نویسته باشد و من با کمال کسالت، مختصری درین باب مینویسم و انشاالله بکرمان که رسیدم تاریخ و جغرافیای آنجا را می نگارم.

دوشنبه ۲۱ ربیع الاول هزار و سیصد و بیست و دو که فصل بهار است و پانزده روز به آخر جوزا و بهار مانده است. دو ساعت بغروب مانده با پانزده نفر اجزاء و نوکر بعزم مسافرت کرمان از مشهد مقدس بطرف قریه «طرق» که در دوفرسخی شهر است حرکت کردم. شب رادر آنجا ماندم. شرح طرق در سفرنامه‌های سابق خراسان من نوشته شده است دیگر محتاج به شرح نیست همینقدر در اینجا گویم که طرق قریه با فایده ایست که غیر از جو و گندم سالی بیست هزار تومان حاصل باغ تره آن که با اصطلاح اهل خراسان است و عبارت از هندوانه و خربوزه و خیار پیش کاری و باقلا است بفروش می رسد.

سه شنبه ۲۲ ربیع الاول از طرق بطرف «شریف آباد» که چهار فرسخ است حرکت کردیم. درین تنگه از میان کوهها باید عبور کرد. این راه سابقا بسیار صعب المسلك بود. لکن شاهزاده نیرالدوله والی سابق خراسان قریب بیست هزار تومان خرج کرد این راه را بطوری هموار نمود که مثل خیابان در کمال سهولت عبور میشود. شرح این راه رادر سفرنامه سابق خود نگاشته ام محتاج بتکرار نیست. تمام این راه پر از شقایق و ریاحین است. در فصل بهار خیلی با صفا است. ظهر بشریف آباد رسیدیم شرح شریف آباد و کاروانسرای

۱- لوت باتاء نقطه دار بلفت فارسی صحیح است و بمعنی برهنه و عریان است. افضل الملك.

آنرا که مرحوم نظام الدوله شاهسون ساخته در سفرنامه‌های سابقه خراسان نگاشته‌ام دیگر محتاج بتکرار نیست همینقدر گویم که شریف آباد منزل آبادی است هر آذوقه برای قافله فراهم است خانوار بسیار و کاره انصرای متعدد دارد که مرحوم نظام الدوله و خوانین قرائی ساخته‌اند .

شب چهارشنبه بیست و سیم ربیع الاول از شریف آباد بطرف «رباط سفید» حرکت کردیم. بعد راه پنج فرسخ است، در راه چشمه سارهای کوچک خوب و چند نهر آب دیده میشود. تقریباً در سردو فرسخی رباط کوچک سر پوشیده است که آباد و محل بارانداز قافله نیست لکن در زمستان از برای سرما میتوان در آنجا چند ساعتی اقامت کرد. در سردو فرسخی قریه ایست موسوم به «کافر قلعه» متعلق به شوکه الدوله رئیس ایل تیموری و حاجی محمد حسن معاون التجار است که در مشهد ساکن می باشند. کاروانسرای جدید البنائی دارد که حاجی معاون التجار برای راحت قوافل ساخته است. از آنجا دو فرسخ دیگر که راندمیم به «رباط سفید» فرود آمدیم .

رباط سفید را حاجی امین التجار تربتی در اینجا ساخته، تقریباً سی حجره و ایوان دارد. عکلاف و بقالی بدرب کاروانسرا هست که جو و گاو نان و ماست بعا برین می فروشد. رباط سفید در وسط النک و مرتع بسیار خوبی واقع شده که اطراف آن را کوهها فرو گرفته. پشت کاروانسرا سه یا چهار چشمه است که آب از زمین میجوشد. در بالای دست چشمه ها نهر آبی که دو فرسخ است جاری است. زمین تمام سرسبز است که مرتع خیول است. این محوطه قابل آن است که والی خراسان فصل گرما چند روزی در اینجا آمده سرا پرده و چادر بزند و چند روزی توقف کند. پشت رباط کریم در یک میدانی قریه «بازه هور»^۱ میباشد که دو بست خانوار دارد. دهی بس آباد. گاو و خران بی اندازه اند حکومت آنجا جزء اداره شوکه الدوله است . من و تقی خان و آقا سعید همیشه زاده ام باین قریه بگردش آمدیم و بر رباط سفید مراجعت کردیم .

۱- باصطلاح خراسان و لفت گشادگی بین دو کوه را گویند که مقابل بسته باشد:

بازه هور یعنی گشادگی بین دو کوه که آفتاب بانجامیتابد - افضل الملك .

بازوبازه باصطلاح اهل مشهد دهنه‌بین دوکوه و تنگه را گویند. هورپارسی اسم خورشید است آفتاب اول در این ده تابش و نمایش دارد باین جهت این رستاق را بازه هور نامیده‌اند. ومختص بخورشیدش کرده‌اند. عوام آنرا بازه عور گویند وتوجهی کنند ولی غلط است. درکوه طرف جنوب جایی است که آنرا «قصر دختر» گویند آثار آن هنوز باقی است. ندانم آن دخترکی بوده است ومن جعل کردن نتوانم.

دیگر شب از رباط سفید بطرف «شوره حصار» حرکت کردیم. مسافت راه چهار درسخ بیشتر است قدری که حرکت شود نهر آبی دیده میشود. باندازه يك فرسخ ونیم باید از میان تنگه ورودخانه عبور کرد که کوهها وتپه‌های کوچک دریمین و یسار جاده واقع است ورود آبی جاری است. در میان تنگه يك رباط سرپوشیده کوچکی است که بقالی و علافی ندارد برای حفظ سرما ساخته شده است تا آخرین تنگه و درسه که میرویم جزء شهر مشهد است از تنگه که خارج شویم جزء خاک تربت حیدری است که آنهم مثل مشهد جزء خاک خراسان است. از تنگه که خارج شوی راه هموار است. گیاههای خوشبو در اکناف روئیده صحرا معطر است. تمام صحرا و کوههای اطراف در این موسم که هوا گرم و آخر جوز است سبز است. در سر سه فرسخی «قلعه حسنخان» است که [ملك] شاهزاده منتصر الملك باشد و در مشهد ساکن است و املاک بسیار دارد. او نزدیک قلعه خود رباط بسیار خوبی ساخته است تمام صحرا تا شوره حصار سبز و النک است. در شوره حصار کاروانسرای خیلی کوچک از قدیم بوده است لکن مرحوم حاجی محمد رضای لاری ساکن تربت وصل بان کاروانسرا، کاروانسرای دیگر بتازگی ساخته است که بیست حجره دارد. شوره حصار ملك حاجی محمد میزا حاکم تربت است و بیست خانوار دارد. شوره حصار جزء خاک تربت است. يك نهر آب شور و يك نهر آب شیرین در این جا روان است. جای باصفائی است وغالباً در اینجا باد می وزد که گاهی مسافرین متأذی می شوند.

دیگر شب تنگ غروب از منزل شوره حصار بطرف شهر «تربت حیدری» حرکت کردیم. مسافت راه پنج فرسخ است. باید از گذار سخت صعب المسلكی که نزدیک

شوره حصار است عبور کرد. و باید بالای کوهی سرسبز رفت و از آنجا سرازیر شد. برای کجاوه و بارهای سنگین، زنان و بچه‌ها را در اول گردنه از هوادج پیاده کردیم و هر یک از خندان یکی از فرزندان خردسال مرادربغل گرفته و از گردنه بالا رفتند. در سر کوه باد سختی میوزید که آدمی را از حرکت باز میداشت و همیشه در سر این کوه چنین بادی میوزد. از بالای گردنه پیاده سرازیر شدیم و باز زنان را در محمل‌ها سوار کردیم و بچه‌ها را بایشان دادیم و بجاده هموار افتادیم تا بقریه «کسک»^۱ رسیدیم که در سر یک فرسخ و نیمی شوره حصار واقع شده است. از شوره حصار تا کسک تمام صحرا و کوهها سبز و خرم است و مرتع خوبی است و آبهای مختصر از هر طرف جاری است. چشمه‌سارها دیده میشود. کسک از بیلاقات خوب است. آبهای روان در آن جاری است. سی خانوار دارد. نان بسیار خوبی در آنجا می‌پزند. اهل و هوای خوبی دارد. رباط کوچکی از قدیم در آنجا است که بعضی ندانسته به صفویه نسبت داده‌اند لکن از صفویه نیست ابدأ در دوره صفویه در این خط راه که من میروم آثاری نیست. هر چه آثار کاروانسرا می‌بینم اغلب آنها در دوره قاجاریه بخصوص در دولت ناصری تأسیس شده است. خلاصه پهلوی این رباط قدیم حاجی امین‌التجار تربتی رباط بسیار خوبی ساخته که وصل بیگدیگر است. تقریباً سی حجره و ایوان دارد. از قریه کسک تا تربت سه فرسخ راه است. باید از میان دره تنگ و سنگلاخی عبور کرد که دو طرف کوه است ولی گردنه سخت ندارد مثل راه دیروز نیست. قدری که از کسک عبور کردیم رودخانه بزرگی دیده شد. پل محکمی که هشت چشمه دارد بروی آن بسته است. این رودخانه معروف بکال سالار است. باصطلاح اهل خراسان کال بمعنی رودخانه است.^۲ این کال پانزده فرسخ امتداد دارد. منتهی بجنگل می‌شود. در پائین

۱- کسک باکاف مفتوحه و سین ساکنه و دوکاف مفتوحه و ساکن است - افضل

الملك .

۲- کال باصطلاح اهل خراسان مسیل است نه رودخانه . فرخ

که میروی گاهی آب رودخانه خشک میشود. باز يك فرسخ دیگر که طی شود آب زایش میکند و جریان می یابد. از کسکک تا تربت غالبا آب دیده میشود.

صبح جمعه ۲۵ ربیع الاول بتربت رسیدیم. پشت دروازه در سر مزار مولانا قطب الدین حیدر در مسجد وسیعی که در عهد شاه صفی بسعی حاجی درویش علی تربتی ساخته شده است منزل کردیم. شب را مانند شنبه ۲۶ هم در آنجا توقف داشتیم. از برای دیدن شهر و اهالی و خریدن بعضی تدارکات بشهر رفتیم. شهری پر نعمت است. قیمت هر چیز ارزان است مگر اجناسی که باید از شهر دور دست آورد هوای تربت برخلاف ترشیز بیلاقی است. میوه های خوب دارد. بازار و دکاکین آن بقدر فراخور آراسته است در شهر آب های روان دارد. طاق اطاق ها را بجهت رفع ایذاء موریانه تیرپوش نمی کنند غالبا سقف های ضربی میزنند. تربت در میان دشتی واقع شده که دو طرف آن کوه است. دور شهر برج و بارو و خندق است و مردمان تربت غالبا خوبند از معارف اینجاییکی جناب صدر العلماء است که ریاست و تشخیص و صحن و سفره دارد و در سنسله تجار، معروف ایشان حاجی امین التجار است که با او ملاقات واقع شد. در بیرون شهر تربت از دو طرف دو فرسخ باغات متصل بیگدیگر دیده میشود که فواکه و اثمار خوب از آنجا بعمل می آید. تربت از شهرهای خراسان علاوه بر نقد و جنس مالیات صحیح دیوانی حاکم تربت در این سنوات باید در هر سال هفده هزار تومان بوالی خراسان بدهد.

شب یکشنبه بیست و هفتم ربیع الاول از تربت بطرف منزلی که موسوم به «رباط بی بی» است حرکت کردیم مسافت راه پنج فرسخ کمتر است. تمام راه آبهای جاری دارد. در ابتداء راه قریه «بوریا آباد» است و بعد «تقی آباد» دیده می شود. در سر دو فرسخی قریه «صدر آباد» است که ملک جناب صدر العلماء تربتی است قریه صدر آباد خیابانهای راست و موزون دارد که همه مشجرو با نزهت است. صدر العلماء حمامی هم در آنجا ساخته است که رعایا آسوده باشند. صبح بقریه رباط بی بی رسیدیم در يك میدانی

این قریه در قدیم الایام یکی از نسوان محترمه که معروفه به بی بی بوده است برای آسایش قوافل کاروانسرائی ساخته است. مروردهور آنرا خراب کرده است که آثار آن هنوز باقی است. حاجی محمد رضای لاری که از ملاکین و تجار معروف تربت بوده و پدرزن حاجی امین التجار حالیه است وفات میکند. ورثه از پول او کاروانسرای خوبی در اینجا ساخته اند که چهل حجره و ایوان دارد. از آجرهای رباط بی بی که خراب شده بود و آثارش هنوز باقی است در این کاروانسرا آورده بکار برده اند و هرچه آجر کسر داشته باز در اینجا پخته و کاروانسرا را پایان رسانیده اند. این بی بی که حکم بابا دارد تقریباً چهار صد سال است وفات کرده و رباط او خراب گشته است ولی حسن نیستی که داشته در چند سال قبل که از پول حاجی محمد رضای لاری در اینجا کاروانسرای میسازند باز باسم رباط بی بی معروف میشود.

و مثل منی که اتفاقاً از این راه میگذرم و محض بقاء اسم نیکو کاران ژغرافی را می نگارم، اسم این زن و مرد را احیا میکنم. پس کارهای خیر و بناهایی که از برای آسایش نوع بشر محض الله ساخته میشود نزد ما که مخلوقیم بی اثر نمی ماند، البته نزد خالق بهیچ وجه بی اثر نخواهد بود. پس بر همه کس لازم است که تاراه آهن بتمام ایران کشیده نشده است معتبرین مملکت در این راههای بی آبادی خانات بسازند و خیرات بکار برند که مردم در عبور و مرور آسوده باشند. من از مردان این دوره مگر معدودی، که مایوسم خطاب بزنان میکنم میگویم. اهل خیرخانه نشوید هر کدام دارید خیرات بکار برید و خانات بسازید که مثل این بی بی طرف تمجید و تحسین واقع شوید که من نان خود را میخورم و مجبور بتمجید نیستم لکن در اوصاف حمیده او شرحی می نگارم. خداوند این بی بی را رحمت کند. پهلوی این رباط قریه ایست آباد که انها جاریه و آبهای فراوان دارد. در هر جا که نهری جاری است صفا و طراوت دیده میشود. زردالوی نوری^۱ و توت بسیار

۱- نوعی زردآلو است که خیلی پر آب و لطیف است و مثل زردآلوی معمولی پوست سفت و کلفت ندارد.

خوبی در اینجا بعمل می‌آید که بقیمت ارزان خریدیم باغات خوب دارد. نرخ اجناس در اینجا ارزان است. چهارده زوج گاو در این قریه زراعت میکنند. امروز چهارده هزار تومان قیمت این ملک است. این ملک متعلق بشاهزاده حسنخان منتصرالملک است که در مشهد ساکن است. چندخانوار ایل بلوچ در اینجا سیاه چادر زده‌اند مثل این است که به بیلاق آمده‌اند. هوای اینجا گرم نیست سردسیری آن بیش از گرمسیری است. دیگر شب که شب بیست و هشتم ربیع‌الاول بود از منزل رباط بی بی بطرف «فیض آباد» که پایتخت بلوک «محولات» و محولات از بلوکات شهر تربت است حرکت کردیم. مسافت راه چهار فرسخ نمی‌شود. در راه چهار پنج مورد آب دیده میشود. در راه اول قریه «ده سرخ» است و بعد در سردو فرسجی قریه «دوغ آباد» است که بسی آبادی دارد و جزء بلوک محولات است. از معارف دوغ آباد در این زمان آقامیرزا محمد دوغ آبادی است که مبلغ رسائل و مروج طایفه بایته^۱ است و از طرف ایشان قدری فایده میبرد. این شخص معمم است صورت براق و محاسن خوبی دارد. قدری فربوی و درخشنده است طلیق اللسان و رشیق البیان است. اگرچه اهل دهات است لکن بکسوت و گفتار و دارائی مثل اهل تهران خیلی آراسته است. هیکل او طوری است که محل احترام است. در چهار سال قبل اوصاف مرا از یکی از شاهزادگان محترم شنیده بود در تهران بمنزل من آمد که دعوتم کند و در حق و بطلان مذهب جدید بهائی مکالمه نماید. او را احترام کردم. در جلوی من روی کتابها جزئی بود که بآن مرور میکردم. پرسید چه میخوانید. گفتم مقامه ایست در مناظره بین پست و تلگراف که آنرا بسبک حریری بعربی انشاء کرده‌ام. آن جزء را که هشت ورق بود از من گرفت و خواند و تمجید کرد و حیرت نمود. من عمدا این مقامه خود را با و نشان دادم که اگر در مکابره با و بگویم میرزا علی محمد^۲ و میرزا حسینعلی بهاء^۳ چه مقامی دارند و بچه دلیل خود را بر من ولی

۱-۲-۳- طایفه بایته که پیرو سیدعلی محمد معروف به باب می‌باشند در دوره

سلطنت قاجاریه در ایران پیدا شدند و بخصوص در دوره سلطنت ناصرالدین شاه و

و مقدم میدانند او نطق و بیان آنها را برای من شاهد میآورد من در این صورت میگفتم که نطق و بیان من در عربی و فارسی از او افصح و ابلاغ است ، و نماز را هم نه رکعت قرار دادن هنری نیست. من هم می توانم نه رکعت را هفت رکعت قرار دهم و روزها را سالی دوازده روز بگویم و مسئله میراث و سایر احکام را باقتضای زمان طوری دیگر قرار دهم که داخله و خارجه پسندند .

چون سلسله بایه محض سهولت کار خود معجزات و خوارق عادات تمام انبیاء و اولیاء سلف و خلف را منکر هستند که کسی از رئیس آنان معجزه نخواهد، فقط برهان خود را به بیان و نطق قرار داده اند در حالتی که عربی و فارسی ایشان مغشوش و یا غلط است و عربی ایشان عجمه^۱ دارد بکلی از فصاحت و بلاغت خارج است . من این مقامه را بعد نشان دادم که اگر در بیان و نطق سخنی گوید رجحان من با او معلوم شده باشد . خلاصه آقامیرزا محمود^۲ باطلاقت لسان و رشاققت بیان بعضی احادیث خواند. در حال تزویر در ذکر اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسی ادب میورزید و حال آنکه من از اصل عقاید رئسای مذهب بایه مسبوقم که ابدا بانبیاء سلف معتقد نیستم و بعوام بروز

→

حکومت امیر کبیر باعث زحمت دولت شدند تا این که امیر کبیر دستور داد سید را در تبریز اعدام کردند . مرحوم محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد پنجم فصل شصت و سوم کتاب ، شرح جامعی به نقل از پرفسور ادوارد برون در باب این طایفه دارد و همچنین دانشمند محترم آقای بامداد شرح جداگانه ای در هر یک از مجلدات کتاب خود راجع به علی محمد باب جلد دوم صفحه ۴۶۹ و ملا محمد علی مرید باب جلد سوم صفحه ۴۵۱ و میرزا حسن علی جلد اول صفحه ۴۳۴ میدهد که از خوانندگان محترم تقاضا میشود برای اطلاعات جامع به کتب مزبور مراجعه کنند .

۱- عجمه در اصل بمعنی گنگی است و عرب هر کس را که نمیتوانسته است به عربی فصیح صحبت کند می نامیدند و در اینجا بمعنی غلط حرف زدن است .

۲- در صفحه پیش آقامیرزا محمد نوشته است .

نمیدهند بلکه بمحض پیشرفت کار خود سلسله پیش را تصدیق میکنند و خود را بآنها انتساب میدهند که مردم رمیده نشوند و تابع آنها گردند. باری من زیاد سخن راندم و وضع این کتاب ژغرافی است نه رد مذاهب و من ب مذهب احدی کار ندارم خودم مذهبی معین دارم و بسایرین غرض و تعصب نمی ورزم. اگر بخوام حقیقت عقاید رئسای بایه را بنویسم بعضی مردم بکلی بیدین میشوند. و بهیچ نبی و ولی نمیگروند. لکن حقیقت مذهب مؤسس بایه را که عوام آنها نمیدانند مکتوم داشتم که کسی بیدین نشود هر کس را لایق اسرار دیدم نهانی با او میگویم که مؤسس مذهب بایه بچه عقیده بوده و بچه جهت مخترع این آئین شده است. همینقدر گویم که این مذهب باطل است، راه نیست چاه است از رد و قبول این مذهب گذشتم. کنون ختم مجلس خود را با میرزا محمود بآنها میرسانم چون میرزا محمود اول مجلس ملاقاتش با من بود و بمن وارد شده بود با خود گفتم با او تنازم و با وسخت نگیرم. او از خود بعضی شرح هاداد و در این بین نوکر من وارد اطلاق شد گفت دو نفر از مستوفیان وارد شده اند و میخواهند شمارا به بینند. چون سرشت من بر این است که در هر حالی باشم هر کس بمن وارد شود او را رد نمیکنم و مجلس خلوت با هر کس را اعتنا ندارم و اضداد را با هم قرین میسازم لهذا گفتم وارد شوند. آن دو مستوفی وارد شدند من با میرزا محمود قطع صحبت مذهبی کرده بمذاکرات یومیه پرداختم. هنگام غروب میرزا محمود از جابر خاست که برود با هم قراردادیم که شبی باز بمنزل من آید با او صحبت کنم. وی بیرون رفت دیگر من در صدد بر نیامدم که شبی در خلوت با او صحبت کنم. از آنکه بهوش و تدریب خود دانسته بودم که این مذهب باطل است و میرزا محمود را شناختم که جز لفظاتی چیزی برای من ندارد و برهان قاطع در قبول مذهب خود نخواهد آورد. از وی گذشتم و بعقیده باطله اش گذاشتم و تا حال دیگر او را ندیده ام اما میرزا محمود حقیقت اعتقادش بدون زمینه سازی این بود که مذهب بایه برحق است و او سخت مجاهد بود و مردم را علی الاتصال دعوت میکرد و نطق او اغلب مردم را فریب میداد. ولی سخنان لاطایل او

زردمن ابدآجلوه [ای] نداشت و بعضی از فضلادر نطق و اطلاعات میرزا محمود حیرت داشته تمجید میکردند و باو ادب میورزیدند. از آن جمله میرزا اسمعیل افتخار الحکماء طالقانی است که در سبزوار ساکن است و دوره حکمت را بعد از مرحوم حاجی ملاهادی سبزواری مدرس است. او معتقد بمذهب بابیه نیست، ابدًا اعتنا باین مذهب ندارد. مذهب او بسبک فیلیزیان^۱ فرنگ است اما از اطلاعات و نطق میرزا محمود حیرت داشت و تمجید میکرد. خلاصه من در دوغ آباد استفسار حال میرزا محمود را کردم. گفتند در اینجا نیست چهار ماه پیش در اینجا بود رفت. من از دوغ آباد شبانه گذشتم بعد به «عبدل آباد» رسیدم و نزدیک صبح به «فیض آباد» که پایتخت بلوک محولات است فرود آمدم و با همراهان بکاروانسرائی که بیست سال قبل سید هدایت سرجائی از اهل کرمان ساخته است فرود آمدم و استراحت کردم. فیض آباد دو قنات بسیار معتبر دارد. فیض آباد پایتخت بلوک محولات است و قدری گرمسیر است. دوغ آباد و «حسن آباد» و «عبدل آباد» و «میان ده» و «مهنه»^۲ که متعلق به جناب شریف العلماء ساکن تهران است با بعضی دهات دیگر جزء بلوک محولات است. فیض آباد دهی بس معمور است. هفتصد خانوار دارد و شصت باب دکان در اینجا موجود است. حادادی و نمد مالی و نجاری و بعضی اصناف که مخصوص شهرهاست در این قریه دیده میشود و بودن این اصناف در هر دهی دلیل بر تمدن است.

از کوههایی که در دو فرسخی فیض آباد است سنگهای صاف و هموار و دودرع و نیم قدویک ذرع و نیم پهنا در اینجا آورده پل نهرها قرار داده اند. بعضی درباغات از سنگ یک تخته است. انار و انگور خوب در اینجا بعمل میآید. میوه اینجا که در ایران منحصر و

۱- فیاسوفان

۲- مهنه بکسر میم و هاء ساکنه و نون مفتوحه و هاء ساکنه است خالصه بوده جناب شریف العلماء در دوره ناصری آنرا از دولت خریده و حال ملک ایشان است - افضل الملك .

معروف است خربوزه بلوک محولات است که اهل خراسان این خربوزه را بخربوزه اصفهان و بخربوزه دبیری^۱ و زرند تهران ترجیح میدهد. این خربوزه را بمشهد که پاینخت خراسان است میآورند و اهالی آنرا بتحفه برای یگدیگر میفرستند. درسبزواری که از شهرهای خراسان است ازقریه «دهبد» نام که اسم قدیم آن «ایزی»^۲ است و از «زعفرانی» که سرراه زوار است خربوزه های بندی و دیمی میکارند که نهایت امتیاز را دارد لکن خربوزه محولات بچندین جهت بر آنها رجحان می یابد. آنان که از تعصب خربوزه محولات را بخربوزه اصفهان ترجیح میدهند اندکی خطا میکنند. خربوزه محولات که صفت خوب دارد یکی بسیار شیرین است که میتوان از آن شربت گرفت و یکی ترد است که در دهن آب میشود لکن لاغراست و کوچک است و بسیار کم گوشت است و پوستش قلم کاری و سیاه و بدرنگ است. هیئتش از برای مجلس اعیان باشکوه نیست لکن خربوزه اصفهان بلکه مخصوص زرند تهران که جزء ساوه است چندین محسنات دارد هم شیرین است، هم لطافت دارد رنگ آن سفید است و عطرو بوی خوش از آن استشمام میشود فربوی و پر گوشت است هیئت خوبی دارد در سفره و مجلس اعیان بسیار باشکوه است. هر کس خربوزه خوب اصفهان را خورده و خربوزه خوب محولات را چشیده باشد درست این نکات را تصدیق میکند لکن بعضی که خربوزه اصفهان یا خربوزه مخصوص زرند تهران را ندیده باشند از تعصب خربوزه محولات را بآن خربوزه ترجیح میدهند.

خلاصه فیض آباد بیش از شأنیت خود آباد است و در این بلوک بسیار ارزانی است.

- ۱- منسوب به میرزا محمد حسین دبیر الملک فراهانی رئیس دفتر مخصوص ناصرالدین شاه که کشت آن را معمول و متداول کرده است.
- ۲- ایزی بر وزن دبیزی اسم گبری این ده است. اسم اسلامی آن ده بد... و بواسطه ابوبکر باین اسم موسوم شده. تفصیلی دارد. در مشنوی ضبط است.

تخم مرغ یکی يك پول و چهل عدد يك قران است و این نرخ سی سال قبل تهران است که من دیده بودم . ولی این اوقات در تهران و مشهد و بعضی بلاد ایران تخم مرغ یکی پنج پول و ده عدد آن يك قران و ربعی است و در رشت که نزدیک مرکز روسها است و مرغها را در کشتی حمل کرده بروسیه میبرند تخم مرغ یکی هشت پول است . در هر شهری که تمدن زیادتر شود و در هر موقعی که پای آمد و شد اروپائیان بیشتر باز میگردد . نرخ اشیاء از هر قبیل گران تر می شود و کار فقرا سخت می گردد . این محل که قدری دور دست است و چندان محل عبور و مرور اروپائیان نیست قدری نرخ اشیاء فراوان است . گاه قیمت ندارد . جو دو من يك قران است . سیستان که دورتر واقع شده است شنیده ام در آنجا گاهی تخم مرغ دو یست عدد يك قران است و صد من گندم بیست و پنج قران، و گاه ابد قیمت ندارد و گاهی جوجه مرغ یکی چهار پول بفروش میرسد . خلاصه از فیض آباد هر چه بالا برویم نرخ ارزان تر است . قیمت جو و گاه برای اسبان پنج يك نرخ تهران است . در فیض آباد و شهر «تون»^۱ باید چند عدد مشك خرید که آب شیرین برداشت تا در منزل بالاتر که آب شور است آسوده بود . در اغلب دهات ایران مسکرات نیست . یکی از همراهان من بخوردن مسکرات عادت داشت در اینجا تفحص کرد و يك بطری مسکرات بچنگ آورد و بقیمت گران خریداری کرد که چند شبی آسوده باشد .

شب سه شنبه بیست و نهم ربیع الاول از فیض آباد که پایتخت بلوک محولات است و جزء شهر تربت حیدری^۲ است بطرف «ینسا» که بایاء مضمومه و نون ساکنه و سین مفتوحه و الف است و جزء شهر «طبس» است که از شهرهای خراسان است حرکت کردیم

۱- امروز فردوس میگویند .

۲- تربت را از آن جهت تربت گفته اند که تربت قطب الدین حیدر (در آنجا) واقع شده و این اسم باین شهر مستحدث است . اسم قدیم گبری این شهر چیز دیگر بوده است که ما نمیدانیم شاید . . .

مسافت راه شش فرسخ است در وسط راه قریه «میانده» است که جزء بلوک محولات از توابع تربت است. بعد از آن جزء شهر طبس است که ینسا اول قریه آن محسوب میشود. ینسا دهی آباد است. صد و پنجاه خانوار دارد. اطاقهای آن بالتمام گنبدی است ابداء درختی و سبزه در این ده نیست. کال شوری از این جا روان است. آب شیرین باید از یک میدانی این قریه بامشک آورد. تخم مرغ و نان و جو در اینجا ارزان است. در ینسا کاروانسرای خوبی بجهت قوافل موجود است ولی من فراموش کرده ام که در یادداشت خود اسم بانی آنرا تحقیق کنم و در این اوراق بنگارم. میتوانم اسمی برای بانی آن جعل کنم لکن این کار نخواهم کرد من جز راست نوشتن تکلیفی ندارم نسبت فراموشی بخود دادن بهتر از جعل است.

قافله که از مشهد بقریه ینسا میرسند از این منزل دودسته میشوند. دسته ای بجاده دیگر طرف یزد میروند و جماعتی دیگر بطرف کرمان روانه میشوند. بعضی مردم یزد میروند و از یزد بطرف کرمان روانه میشوند. چنین راهی دور میشود تقریباً پانزده منزل یا بیشتر عقب میافتند و بعضی مردم از راه کرمان بکرمان میروند که راهشان نزدیکتر باشد اگر چه از راه یزد بکرمان هم کویر و اراضی بی آب دارد اما کلیه راه یزد بکرمان آبادتر از این راه است که من بکرمان میروم و این راه پر خطر است (اینماه سلخ ندارد)

شب چهارشنبه غره ربیع الآخر (۱۳۲۲) از منزل ینسا که جزء خاک طبس و از شهرهای خراسان است بطرف «بجستان» که قصه آبادی است و بلوک معتبری است حرکت کردیم مسافت راه شش فرسخ است سر سه فرسخی در وسط بیابان نزدیک کوه آب انباری ساخته اند که قوافل آب بر میدارند. نزدیک آب انبار مزرعه مختصری است که پارسال احداث کرده اند. قنات و جوی مختصری دارد که آب آن شور است. خربوزه از این مختصر آب بعمل می آید. تا اینجا باید از میان کوهها عبور کرد بعد بدشت میرسد هنگام صبح به بجستان وارد شدیم در کاروانسرائی که تحقیق بانی آنرا فراموش کرده ام منزل کردیم. نزدیک کاروانسرا آب انبار خوب و نهر آب شیرین روان است. بجستان بسیار باصفا و

آباد است. هزار خانوار دارد. بطور تفرقه نه بطرز جمع، شصت دکان در این قصبه موجود است. خانه‌های خوب و درهای عالی در اینجا ساخته‌اند. انار خوب و توت در اینجا بعمل می‌آید برگ خوب خراسان را از بستان می‌آورند برکهای بسیار خوب دارد. در مشهد ارزان بفروش میرسد ولی در بستان گران می‌دهند. زنان اینجا چادرشبهای بسیار خوب می‌بافند. در این قصبه چهار حمام است. برک‌های خوب در اینجا خریدیم. خواستیم اسب هم بخریم دور اس خوب آوردند قیمت آنرا گران می‌دادند. نخریدم از جمله عجایبی که من در این قصبه دیدم این بود: صبح در کاروانسرا که وارد شدم در کناری نشستم که زنان جابجا شوند. ناگاه مردی را دیدم که می‌گوید تخم مرغ و انار دارم هر کس خواهد بفروشم من گفتم این مرد نادان است که دعوی انار داشتن میکند در این فصل که تازه انار گل داده است هیچ‌جا انار پیدا نمیشود و از پارسال هم انار نمانده است با این حال باز آن مرد را صدا کردم نزدیک آمد زنبیل خود را باز کرد چند عدد تخم مرغ در آن دیدم و سه عدد انار درشت و خوب و بی‌عیب در آن یافتم گفتم ای مرد این انارها را از کجا آورده‌ای. گفت از پارسال ذخیره نگاه داشته‌ام گفتم بچند می‌فروشی. گفت سه انار دوازده پول می‌فروشم. و من راضی بودم که سه قران بخرم از آن انارها را با تخم مرغها از او خریدم خیلی مشعوف شدم. که در این فصل میوه در راه پیدا نمیشود اناری پیدا می‌شود که باطفال خود بدهم.

انارها را شکافتم تمام بی‌عیب و آبدار بود. قدری به میرزا تقی خان دوست خود دادم که تعجب کند مابقی را خود خورده و به اطفال خود دادم. در این روز که بیست و ششم جوزا و تقریباً نزدیک سرطان است خیلی تعجب است که انار پارسال تا حال اینطور بی‌عیب مانده باشد. تهرانی‌ها در نگاهداری میوه‌ها بغیر فصل خیلی مبادرت دارند اما نمی‌توانند تا این فصل میوه را اینطور نگاهدارند. تا آخر حمل آنها انار بی‌عیب در دکانهای میوه‌فروشی دارند اما در ثور و جوزا محال است که انار داشته باشند و کتون در اینجا که اول سرطان است سه انار بی‌عیب دیدم.

شب پنجشنبه دویم ربیع الاخر از بجستان بطرف «بورون» حرکت شد. نمی دانم در جزء جمع دفتری بورون بادووا می نویسند. یا برون بایک واومی نگارند مسافت راه از هفت فرسخ کمتر است در سر سه فرسخی قریه «زین آباد» است. از آنجا قدری که حرکت شود قریه «سری ده» بروزن پری به است. در این دو قریه زبده سوار و قافله بیست نفر جمعیت می تواند اقامت کند. در سر چهار فرسخی «قریه آهنک» است که در آخر آهن گاف تصغیر در آورده اند. آهنک شصت خانوار دارد. اندکی از جاده یک سوتر رفته است لکن رباط این جا بجهت بارانداز از قوافل کنار جاده واقع گشته است.

در سر شش فرسخی «کلاته قصاب» است رباط ندارد و محل بارانداز نیست. سری ده و آهنک در میان کوهها واقع شده آبهای خوب دارد. در این شبهای گرم نسیم خوبی می وزد. این چندده در واقع جزء بیلاقات این صفحات بحستان و شهرتون است و برون هم اگرچه هوایی گرم دارد ولی باز هم جزء بیلاقات این صفحات است. در سری ده و آهنک خربوزه خوبی بعمل می آید و اهالی این دهات آنرا تادوماه بهار برای فروش بزوار ذخیره نگاه می دارند. در یکماه قبل که هیچجا خربوزه نیست در اینجا خربوزه بوده و هشت من یک قران بفروش رسانیده اند.

در سه هفت فرسخی قریه «برون» است. هنگام صبح به بیرون رسیدیم. در مسجدی وسیع که صحن و ایوان و حیاط و شبستان مقصوره دارد منزل کردیم. هوای معتدلی داشت در برون خانوار بسیار است. نرخ اشیاء ارزان است. برای قوافل کاروانسرائی در اینجا ساخته اند لکن نیمه تمام و خراب است. در اینجا برای نبودن کاروانسرا بقافله بدمی گذرد و این موضع از مواضعی است که باید یک نفر از اهل خیر کاروانسرائی در اینجا بسازد که زوار در سرما و گرما محفوظ باشند و براحات زندگانی کنند. در قریه برون آب روان شیرین موجود است.

شب جمعه سیم ربیع الاخر از برون بطرف شهر «تون» حرکت می شود مسافت راه

را گویند چهارفرسخ است لکن باساعت و مقیاس مخصوص که من دارم سه فرسخ هم کمتر است . در سربك فرسخی قریه «مهراب کش» است کاروانسرا ندارد . اراضی زراعتی آن در کنار جاده است . قدری از بیرون که خارج شوی طرف دست چپ آب انبار ساخته اند که در آنجا راه دوتا می شود . یکی که بطرف دست راست است بخطه کرمان منتهی می گردد . دیگری که به قریه مهراب کش می رود بطرف قاین و سیستان روانه می شود .

بعضی از قوافل که از بجستان حرکت می کنند در چهار فرسخی که قریه آهنک است منزل می کنند و از آهنک حرکت کرده بشهرتون می آیند . بملاحظات چند این ترتیب بهتر بنظر می آید .

خلاصه وقت مناجات بشهرتون رسیدیم . بعضی مردم در تکیه بزرگ این شهر و مساجد منزل می کنند ولی من با همراهان خود به باغ خان که متعلق بعمادالملک حاکم حالیه طبس است فرود آمدیم و در آنجا منزل کردیم .

باغ خان بسیار آباد است که حیاطهای متعدد و اطاقها و رواقها و بالاخانه و سرپوشیده های خشک و حوض خانه دارد . دو خانوار محترم از زنان و مردانه در آنجا براحتی می توانند اقامت نمایند و راحت باشند در یک اطاق خلوت آن که خوابگاه است من بتنهائی خوابیده بواسطه بادگیر بسیار خوبی که داشت در این شدت گرما و هوای قشلاقی تون نزدیک بود که باکنان رواند از بچایم . متصل در آن اطاق از بادگیر بلندخوب ، بادخنک می وزید .

روز دیگر در حوضخانه مخصوص آن باغ هم که خوابیدم از گرما راحت بودم لکن بیرون حوض خانه بسی گرم بود . در این باغ نهر آب جاری بود و بالنسبه سایر منازل قدری راحتی داشتیم .

شهرتون هم جزء حکومت طبس است از آن جهت عمادالملک در این شهر باغ و عمارت مخصوص و در اطراف املاک مخصوصه دارد .

روزشنبه چهاردهم در این شهر محض رفع خستگی اسبان سواری و مالهای باری و خریدن برنج و روغن و سایر ملزومات از برای تهیه راه تا قریه «نای بند» توقف کردیم. من با طنابسی شکرالهی بجا می آوردم که در این شدت گرما ببار و کجاوه زیاد بچه های خردسالم در اینجا سلامت رسیدند. و تا آخر عمر هر آن باین شکرگزاری باقی هستم.

روزشنبه بامیرزا تقی خان بحمام رفتم آب صاف بسیار خوبی داشت. از حمام بیرون آمدیم نوکرها از دکاکین متفرقه اینجا که در یک بازار جمع نیست پیاز و روغن و برنج و گوشت و حبوب و بقول و تخم مرغ و کفش و تنباکو و قند و چای و فلفل و زردچوبه و سایر لوازم خریدند. من بامیرزا تقی خان منشی باطراف شهر بگردش رفتیم و به بعضی مساجد و مدارس وارد شدیم. مسجد جامع و مسجد دیگری که صحن و شبستان خوبی دارد از قدیم ساخته شده است بسیار دلگشا و خوش وضع و باطراوت است. در طاق شبستان بنا چنان آجرکاری کرده و ظرافت و صنعت بکار برده است که آدمی متحیر می شود. دو مسجد عالی بسیار خوب دارد و چند مدرسه هم دایر است که در هوای خنک طلاب جمع شده درس فقه و اصول می خوانند ولی این اوقات که هوا گرم است درس طلاب متروک است. در اکثر کوچه ها آب روان جاری است. چند آب شیرین از قنات دارد با وجود این آبها باز اهالی محض خیرات درسر کوچه ها و گذرها بقدر هفتصد آب انبار ساخته اند که هر آب انباری بسی عمیق است. نزدیک تکیه آب انباری دیدم که چهل زینه می خورد و از پاشیر آن آب برداشته می شد. در این شهر که در زمستان برای یخ چال یخ فراهم نمی آید و در کوههای اطراف هم در تابستان برف نیست که بشهر بیاورند لهذا چنین آب انبارهای وسیع بسیار عمیق محض خیرات درسر گذرها می سازند و در فصل قوس و جدی آب در آن می بندند در تابستان که آب از آنجا برمی دارند مثل تگرگ سرد است و از برودت دندان افسرده می شود. این آب انبارها بحال اهل شهر مفید است.

تون شهری است گرمسیر برج و باروی قدیم آن بر سر پاست و وسعت فسحت شهر این است. از دروازه مشهد تا دروازه کرمان که پیاده حرکت کنی نیم ساعت مسافت است. در محوطه شهر هشت هزار خانوار کمتر است. در کنار شهر ارگی از قدیم هست که بنای آن خراب شده دیوارها و آثار و بیوتات آن در سر پاست. تا عهد صفویه این ارگ دایر بوده در عهد افشاریه و زندیه روبرو نهادم گذاشته الآن بایراست. نزدیک شهر شترگلوئی ساخته بودند که آب از روی دیوار کنار خندق نزدیک دروازه ارگ وارد بیوتات دولتی ارگ می شده الآن شترگلو و نهر روی دیوار سنگی در کنار خندق موجود است که اسباب حیرت است.

پيله و ابریشم در این شهر بعمل می آید که بعضی به این کار حرفت دارند. اهل اینجا مردمان خوبی هستند. این شهر جزء گرمسیر است و از توابع شهر طبس است. اما هوای طبس بدرجه [ای] شدت حرارت دارد که اهل آنجا بتون، ییلاق می آیند و چند ماه تابستان توقف می کنند. از شهر تون تا شهر طبس هفت منزل مسافت دارد. در بیشتر شبها يك نسیم خوش در اینجا می وزد که می توان بر راحتی زندگانی کرد. دیوارهای کوچه و بنای خانه ها و سقف رواقها و اطاقهای این شهر غالباً بخت است که مثل آجر سخت است. در این شهر آجر خیلی بندرت بکار برده اند. مگر در جزایر در ب خانه، والا تمام بناها خشت خام است. خشت و گل اینجا بسیار سخت و محکم است. در این شهر خانه ها از سیصد سال قبل ساخته اند که مجموع آن از خشت خام است و هنوز خراب نشده و در سر پاست. طاق اطاقهای آن همه گنبدی و ضربی پیخ است.

هفت آب وارد شهر می شود و در اطراف روان است. یکی از آنها شور مزه است. اما مزاده در اینجا است که گنبد و بارگاهی دارد او را نشناختم و سند صحیحی بدست نیاوردم هر کس از تون بخواهد بطرف کرمان رود باید خیلی از آذوقه همراه بردارد و باید مشکها بخرد که در بعضی از منازل طرف کرمان آب نیست و باید گاهی میان

زد از منزلی بمنزلی آب شیرین برداشت . این نکته را محض این نوشتم که مسافرین ملتفت کار خود باشند . راحتی مسافرین از خراسان به کرمان تا شهر تون است . از شهر تون که حرکت کنی کار بسختی کشد جز در بعضی دهات دیگر آذوقه نیست . از این بعد چهار و پنج منزل خیلی سخت است که باید آب و آذوقه همراه برداشت و من شرح هر منزل را می نگارم . تنباکوی خوب در تون بعمل می آید که از تنباکوی طبس و کاشان بهتر است .

در این ورقه چون ذکر شهر طبس و تون شد من عباراتی را که ناصر خسرو علوی در سفرنامه خود در باب تون و طبس نگاشته عیناً در اینجا می نگارم . اگرچه در این سفر من چندان کتابخانه همراه ندارم که بعضی تحقیقات کنم و پاره [ای] عبارات نگارم . لکن اتفاقاً دو جلد از سفرنامه ناصر خسرو علوی که غیر از زادالمسافر او است همراه من است و من عبارات او را در اینجا می نگارم . ناصر خسرو علوی از اصفهان از راه بیابانک حرکت می کند و از سختی راه و بی آبی شرح ها می دهد و می گوید «برستاباد آمدیم و از آنجا نهم ربیع به طبس رسیدیم و از اصفهان تا طبس صد و ده فرسنگ می گفتند» و او چنین فرماید «طبس شهری انبوه است اگرچه به روستا نماید و آب اندک باشد و زراعت کمتر کنند خرماستانها باشد و بساتین . و چون از آنجا سوی شمال روند نیشابور بچهل فرسنگ باشد . و چون سوی جنوب بخیص^۲ روند به راه بیابان چهل فرسنگ باشد» این که راه را بیابان می گوید مقصودش از راهی است که دهات در بین راه نباشد و از کویر و اراضی لوط حرکت نمایند . خیص از شهرهای قدیم است که جزء کرمان است . و کون از طرف شاهزاده رکن الدوله والی کرمان حکومت آنجا بعهد امیرالامراء واگذار شده است . پنجهزار تومان و چیزی بالا اصل مالیات آنجا است و دوهزار تومان و کسری فرع و تفاوت عمل آنجا است . حاکم آنجا اصلاً و فرعاً باید هفت هزار تومان قدری بیشتر بوالی کرمان در سال پول

۱- متن چاپی آلمانی خرماستانها ۲- اکنون آن را شهداء می گویند

بدهد . در خبیص مرکبات خوب بعمل می آید . نارنج آنجا درشت تر از پرتقال مازندران است . کنون من که افضل الملك و نگارنده این اوراقم بیش از این مجال نگارش ندارم و باز بسر عبارت ناصر خسرو علوی میروم و او چنین گوید : «سوی مشرق کوهی محکم است و در آن وقت امیر آن شهر کیلکی بن محمد بود و بشمشیر گرفته بود و عظیم این و آسوده بودند مردم آنجا چنان که بشب در سرای بستندی . و ستور در کوی ها باشند . با آن که شهر را دیوار نباشد و هیچ زن را زهره نباشد که با مردیگانه سخن گوید و اگر گفتی هر دورا بکشتندی و همچنین دزد و خونی نبود ، از باس عدل او . از آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل امن ، بچهار موضع دیدم . یکی ساحت^۲ دست در ایام لشکرخان . دویم بدیلمستان در زمان امیر امیران جستان ابن ابراهیم . سیوم در ایام المستنصر بالله^۳ چهارم به طیس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد و چندان که بگشتم به ایمنی این چهار موضع ندیدم^۴ و مارا هفده روز به طیس نگاه داشت . ضیافتها کرد و بوقت رفتن صلت فرمود و عذر ها خواست . ایزد سبحانه^۵ از او خشنود باد . رکابداری از آن خود بامن فرستاد تا «زوزن» که هفتاد و دو فرسنگ باشد . چون از طیس دوازده فرسنگ بیامدیم قصبه [ای] بود که آنرا «رقة» می گویند . آبهای روان داشت و زرع و باغ و درخت و بارو و مسجد آدینه و دیها و مزارع تمام دارد . نهم ربیع الاخر از رقة برفتم و دوازدهم ماه بشهر تون رسیدیم . میان رقة و تون بیست فرسنگ است . شهر تون شهری^۶ بزرگ بوده است اما در آن وقت که من دیدم اغلب خراب بود و بر صحرائی نهاده است و آب روان و کاریز دارد و بر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصاری محکم داشت . گفتند در این شهر چهارصد کارگاه بوده است که زیلو بافتندی . و در شهر درخت پسته بسیار

- ۱- از این جهت این طیس را «طیس گیلکی» گویند در مقابل طیس مزینان .
- ۲- متن چاپی . بناحیت دشت . ۳- متن چاپی المستنصر بالله امیر المؤمنین .
- ۴- متن چاپی «ونشیندم» .
- ۵- متن چاپی «تعالی» .
- ۶- متن چاپی «شهر» .

بود و در سرای‌ها و مردم بلخ و بخارستان^۱ پندارند که پسته جز بر کویر نرود و نباشد. چون از شهر تون برفتیم. آن مرد گیلکی مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون به «گنابد»^۲ می‌رفتیم دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند. چند نفر از بیم خود را در چاه کاریز افکندند. بعد از آن یکی را از آن جماعت پدری مشفق بود بیامد و یکی را ب مزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر او را بیرون آورد. چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند هفتصد کز رسن فرو رفت تا آن مرد بین چاه رسید. رسن در آن بسر بست و او را مرده برگشیدند. و آن مرد چون بیرون آمد گفت که آبی عظیم در این کاریز روان است و آن کاریز چهار فرسنگ می‌رود. و آن را^۳ گفتند کی خسرو فرموده است کردن ویست و سیوم^۴ شهر ربیع الآخر بشهر «قاین» رسیدیم. از تون تا آنجا هیچ‌ده فرسنگ می‌دارند. اما کاروان بچهار روز تواند شدن که فرسنگهای گران است. انتهى.

عبارت ناصر خسرو تمام شد و من کنون باز از خود گویم. آن روز که ناصر خسرو علوی این شهر را دیده است آبادتر از این زمان بوده است که من می‌بینم. امروز ابدآ چهارصد کارگاه زیلوبافی در این شهر نیست و زیلو بافند. مگر بعضی پارچه‌های نخی و پشمی که ارزان است و بکار اهل دهات می‌خورد و محل اعتنا نیست. صنعت زیلوبافی امروز در ایران منحصر بشهریزداست که خوب می‌بافند اما در باب چاه کاریز که ناصر خسرو نوشته است او ابدآ در سفرنامه خود دروغی نگاشته است. او از قول مرد گیلکی روایتی می‌کند که او گفته است در اراضی گنابد هفتصد گزر رسن

- ۱- مؤلف بهمین صورت نوشته ولی اغلب احتمالات «تخارستان» صحیح است در متن چاپی هم چنین است.
- ۲- مؤلف هم همین طور اعراب کرده است ولی گویا درست آن بفتح باء است و در عربی هم چنانند می‌گویند که همین گناباد کنونی باشد.
- ۳- متن چاپی «آن».
- ۴- مؤلف باین صورت نوشته است ولی پیدا است که یای دوم زیاد است.

بوسط چاه رسیده است . و آن کاریز از ابینیة کی خسرو بوده است . شاید آن مرد گیلکی یا آن مرد چاه خو قدری اغراق کرده باشند . من اراضی شهر گنابند که نزدیک شهر تون است ندیده ام و میزان خفیات آن جا را نسنجیده ام تا تصدیق یا تکذیب نگارم . اگر می دیدم احتمال داشت که از خود تحقیق کنم .

در این دوسه صفحه يك یادوبار گنابند ذکر شد . چون این اوقات این قصبه قدری اهمیت پیدا کرده است لازم است که چندسطری بنگارم . وضع این رساله برنوشتن ژغرافی و شرح حال رجال است و من گنابند را ندیده ام که ژغرافی آنجا را بنگارم اما بطور اختصار شرح حال یکی از رجال اینجا را می نگارم که الآن در گنابند بعزت توطن دارد و بواسطه وجود او گنابند اندکی مثل رادکانا مشهد مهبط بعضی از رجال و محط رحال شده است یعنی بعضی از مردمان بیکار و عوام هوسناک که علم خارجه ندارند و هوش فطری در آنها نیست و باهر نوعی نعیق دارند و مثل نادانان قدیم خود را عارف یا متصوف می نامند . برای تفنن یا جلب جزئی فایده به این شهر می آیند که نزد جناب ملاسلطانعلی^۲ گنابندی که الآن در این شهر است بروند و ساعتی بنشینند .

۱- در رادکان هم سید عبدالکریم رادکانی که بعضی داعیه های غلط دارد و طرار است بعضی مردم از مشهد بدیدن او می روند . فضل و سوادى ندارد . جفر می داند اما بروز نمی دهد . گاهی خبرها می دهد که مطابق واقع می شود گاهی بخلاف سخن می راند ، افضل الملك .

۲- حاج ملاسلطان محمد بیدختی فرزند ملاحیدر محمد بن ملاسلطان محمد بن ملادوست محمد بن ملانور محمد بن حاج محمد بن حاج قاسمعلی متولد ۱۲۵۱ هـ . ق . در قریه «نوده» بیدخت از محال گناباد . تحصیلات مقدماتی را در گناباد شروع کرد و بعد از آن بمشهد رفت و فقه و اصول را آموخت و مدتی در سبزوار شاگرد حاج ملاهادی سبزواری بوده است و بعد از آن به عتبات رفته مدتی تحصیل کرده است . بعد از مراجعت بامیرزا کاظم اصفهانی ملقب به سعادتعلی شاه آشنائی حاصل کرده به اصفهان رفت و ترك علوم ظاهری گفته خرقة طریقت پوشیده و لقب سلطانعلی شاه گرفت . پس از چندی به گناباد برگشت و به ارشاد مردم پرداخت تا این که در ۱۳۲۷ هـ ق ←

چون چند لفظ سلوک چیزی شنیده و مغز و معنی و آسایش دنیوی یا اخروی نیافته به ولایات خود رفته و بگویند ما خدمت ملاسلطانعلی رسیدیم و چنین سخنی شنیدیم و مجلس او عالی بود ولی من برستی و درستی بدون غرض در شرح حال این مرد که قطع الیقین دارم و بهوا و هوس سخن نمی رانم چند سطری می نگارم . این شخص مرد فاضل دانشمند باتدبیر با حوصله و پر ظرفیتی است ، فضل و کمال و علم عربیت او خوب است و فقه و اصول را اول شخص و دویم مدرس و سیم استاد و چهارم محقق نیست لکن در فقه و اصول رتبه خامسه دارد . حکمت الهی را خوانده ، بعضی کتب آنرا نیکو درس می داده است . ادبیت او در عرب و عجم هیچ امتیاز ندارد . در فن تفسیر قرآن استاد و محل اعتماد است . تفسیری نیکو در قرآن ساخته و آن تفسیر بحلیت طبع رسیده است . وی در سی و پنج سال قبل در تهران در فن حکمت و بعضی کتب فقه تدریس جزئی داشت ولی بعضی کلمات برملا نزد شاگردان اظهار می داشت که اندک اندک باعث تکفیر او شد . از جمله کلمات او این است که در مجلس کراراً می گفته است که حضرت رسول هر جا زورش نمی رسیده است می گفته است لکم دینکم ولی دینی و هر جا زورش می رسیده است می گفته است انا نبی بالسیف . راوی این قضیه

→

بدست عده ای در منزل مسکونی اش خفته شد . برای شرح حال جامع این پیر طریقت به کتاب « نافه علم و عرفان » و کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد بقلم یکی از نوادگانش آقای حاج سلطان حسین تابنده مراجعه فرمائید . صاحب ترجمه دارای تألیفاتی چند است از جمله بیان السعاده در تفسیر قرآن . کتاب مجمع السعادات در شرح اصول کافی . کتاب سعادت نامه در سیر و سلوک . کتاب توضیح در شرح کلمات باباطاهر .

۱- برای رفع شبهه عرض می شود که این یکی از آیات سوره « کافرون » است و سبب نزولش آن بود که جمعی از سران قریش و مخالفان سرسخت پیغمبر به او پیشنهاد کردند که آنها قسمتی از تعالیمات اسلام را بپذیرند و پیغمبر قسمتی از معتقدات آنها را برسمیت بشناسد و منجمله احترام به بت هارا اگر چه بیک بار سلام کردن بر آنها باشد . پیغمبر فرمود که من بی اذن خدا هیچ کار نمی کنم و از این رو سوره کافرون نازل

←

جناب آقا سید محمد باقر پسر مرحوم آقا سید ابراهیم مجتهد لواسانی [است] که کنون در تهران از فضلاء و فقهاست و شاگرد ملاسلطانعلی بوده و در بدو امر ارادت داشته است .

چنان که کراراً مرحوم آقا سید ابراهیم مجتهد فرزند خود جناب آقا سید محمد باقر را از ارادت و مراودت و تدریس ملاسلطانعلی نهی می کرده است و او نمی پذیرفته است تا آخر الامر فساد عقیده ملاسلطانعلی به آقا سید محمد باقر معلوم شده و او استاد خود را تکفیر کرد و به دفعات از استاد خود نزد من بدگفت و فساد عقیده او را اظهار می داشت . خلاصه وقتی در دوره ناصری کلمات ملاسلطانعلی در تهران افشاء شد محمودخان کلاتر تهران مأمور شد که او را از مدرسه و از تهران تبعید کند. محمودخان بمدرسه آمد که ملاسلطانعلی را اخراج بلد سازد و آقا سید باقر شاگرد آنجناب اضطراب ملاسلطانعلی را دید دلش بروی رحم آمد فوراً متوسل پیدر خود آقا سید ابراهیم مجتهد شد که حفظ سلسله اهل علم کند و نگذارد که ملاسلطانعلی را بیرون کنند . آقا سید ابراهیم مجتهد فوراً از جابرخواست بمدرسه آمد با جلال زیاد نزد

→

شد که آیه آخر آن این آیه است و کلمه آخر آن هم دین است نه دینی و از طرز اداء آن برمی آید که غرض اعراض و تهدید است یعنی شما بدین خود باشید و من بدین خود تا ببینیم بهر یک چه رسد و نظیر آن در قرآن خطاب اعمالوا ماشئتم است یعنی هر کار می خواهید بکنید و پیدا است که عجز از آن اراده نشده است چنان که امروز هم این طرز بیان معمول است و تازه اگر پیغمبر آن روز فرموده بود انانی بالسیف خیلی مسخره آمیز و مخالف عقل سایم بود که کسی در حالت ضعف و بی یار و یاورى بگوید من مأمور بقیام باشمشیر و جنگیدم . برای اطلاع بیشتر ممکن است بتفسیر ابوالفتوح رازی مراجعه شود . در دو تفسیر قدیمی عامه یعنی کشف الاسرار و تفسیر طبری اشاره ای به این موضوع نیست و نیز در تفسیر خود گوینده نیز باید دید که مطالب را چگونه بیان کرده است .

کلاتر نشست باو گفت شما چه مأموریت دارید . او جواب داد که بعضی کلمات کفر آمیز از ملاسلطانعلی شنیده شده است . حکم دولتی شرف صدور یافته که او را از شهر بیرون کنم . آقا سید ابراهیم مجتهد که مقبول القول و نافذالحکم بود فوراً گفت کدام پدر سوخته ملاسلطانعلی را کافر دانسته است . اگر او کافر باشد پس در جمیع جهان یکنفر مسلمان پیدا نمی شود برخیز از اینجا برو ، کلاتر تاب مشاجره نیاورد و خارج شد . و آقا سید ابراهیم مجتهد بشفاعت و وساطت کار ملاسلطانعلی را اصلاح کرد ولی ملاسلطانعلی مدتی در مدرسه فقه و حکمت گفت و کارش بالا نکشید . چون در فن فقه و حکمت غایت قصوی و رتبه علیای عرفان را بیان می کرد ، چندان نزد او از شاگردان ازدحامی نمی شد و اقتدار تام نیافت . مردم او را نه فقیه کامل می دانستند نه حکیم فاضل می شناختند . بعضی کلمات هم از او شنیده شد که اذهان مردم از او رمیده شده بود چون رونقی در کار خود نیافت بکلی جاده خود را بعرض انداخت که وارسته تر و ظاهرآ خوش وضع تر از سایر بابهاست و از کشف و شهود باید دم زد . و هر کس دلیل و برهان خواهد باید بر ریاضت حواله داد حس و برهان علمی و دلیل ظاهری را از میان می برند . اگر بعضی مرشدها ساکت بنشینند و بی علم هم باشند باز حمل بالهام و خرق عادت می شود بدون حجتی شخصی رئیس می گردد . و جزئی تدبیری می خواهد که اول متحمل بعضی ناملایمات گردد و بعد سوار بر مردم گردد و همه از حماقت زن و دختر خود را باو حلال دانند . جناب ملاسلطانعلی علم و فضل و نطق که داشت ظاهرآ اینها را کنار گذاشت و خود را عارف ساخت و به ارادت مرحوم حاجی محمد کاظم طاوس العرفا که بعضی باو ارادت می ورزیدند دم ، و در آن کوچه ، قدم زد . خود را نایب خاص او خواند . چون ملاسلطانعلی اهل علم و فضل بود مردمان بی مایه و بامایه به او گرویدند و او را عارف بالله دانستند . وی صلاح خود را در آن ندید که در سواده اعظم مسکن کند که او را دست بیندازند ، چنان مصلحت دید که در گناباد که دور دست واقع شده ساکن شود که صدای دهل از دور شنیدن

خوش تر باشد و الحق صدای دهل او خوب بلند است . بیشتر از مشایخ عرفا اهل علم نبوده اند و چندان نفوذ عامه نیافته اند لکن این مرد چون اهل علم است الحق کار را خوب از پیش برده است ، مردم از هرسو او را خوب مرید شده اند. اگر مریدهای او این عبارات مرا ببینند خیلی تعجب کرده و شاید در صدد دشمنی برآیند لکن من مثل آنها اغراق نمی گویم و نمی توانم بمن ضرر رسانند و اگر ایشان حقیقت نگاری مرا می دانند این طور که تصریح مطلب می کنم باو سست اعتقاد می شوند . من ابدأ از احدی در زیر آسمان ترس ندارم و ابدأ بغرض شخصی خود درباره احدی چیزی نمی نگارم و زاهد فقه و اصولی نیستم که از عرفا یا حکما بد بنویسم و يك طایفه از عرفا را هم خوب می دانم و با عموم طوایف صالح هستم لکن از حقیقت اعتقاد هر کس سخن می رانم که مردم فریب نخورند و رد عقاید هیچ طایفه را هم نمی کنم و احتمال می دهم که شاید مدعی بهتر دانسته باشد که اگر بخوام رد طایفه کنم باید برهان بیاورم و برهان بقاعده منطق باید باشد و قواعد منطق هم بی اعتبار است . چنان که شیخ شهاب الدین سهروردی که از بزرگان منطق و حکمت است شکل اول و دوم منطق را غلط می داند و شرح ها می دهد . بر فرض که قواعد اشکال منطق هم صحیح باشد اغلب برهانها بطور مغالطه است که مردم ملتفت نمی شوند. برهان صحیح خیلی کم است باین جهت و جهات دیگر بنده برد عقاید کسی چندان بر نمی آیم. ولی حقیقت عقیده و اراده یا تزویر او را از روی تحقیق و یقین می نگارم. و من الآن یا هر وقت که ملاسلطانعلی را به بینم بطور اختیار باو بسی احترام می کنم که او مردی بزرگ و سیاسی و خوش سلوک و بی آزار و دانشمند است که کار از پیش برده است. ولی عقیده او را سند عقیده خود قرار نمی دهم مراد در امور دنیوی و اخروی رایی دیگر است که دنیا را قابل نمی دانم تا مردم را بخود رام کنم و صاحب مسند شوم والا می توانم که به تدبیر و بعضی لفاظی ها هم دارای مریدان بسیار شوم .

مرید چیست و مراد کیست ؟ راستی و حقیقت نگاری بهتر از هر چیز است . اصل اسم جناب ملاسلطانعلی سلطان محمد بوده که در ابتدای تفسیر قرآنی که تألیف کرده

و چاپ شده است و من آنرا دیده و قدری خوانده‌ام تصریح بسلطان محمد کرده است لکن محض عالم طریقتی و خود را دارای رتبه و ولایت دانستن، خود را بسلطانعلی مشهور کرده است. این عارف عالم وجودش مفید است با کثرت نفوس سمت ولایت دارد و لامحاله دوسه هزار نفری از نفوس شرور را از شرارت و نخوت بازمی‌دارد و ایشان را بخوش سلوکی و حسن معاشرت درمی‌آورد. عقیده خود را شاید از برای ده نفر از خواص بیشتر بروز ندهد ولی صورت ظاهر را حفظ کرده پنجهزار نفر را از شرارت و کینه‌جوئی باز می‌دارد. عرفا چندین شعب دارند لکن مرجع ایشان بدو شعبه است طایفه [ای] برویه و عقیده شاه نعمت‌الله^۱ ولی هستند و زمره [ای] بطریقه و عقیده علاءالدوله^۲ سمنانی و امثال او میباشند. در مشایخ و مرشدین دسته شاه نعمت‌اللهی اگرچه مردمان طرار و عیار و دکان داربسی دیده شده است لکن نوع ایشان فاسد العقیده نیست. انبیاء و ائمه سلف را مثل آتش می‌دانند که بالطبع وبالذات حرارت دارند ولی

- ۱- شاه نورالدین سید نعمت‌الله بن عبدالله متولد ۷۳۱ و متوفی ۸۳۴ ه. ق پس از تحصیل در علوم دینی و فلسفی بر ریاضت و انزوا راغب گردید و در سفرهای متعددی که کرد خرقة ارشاد را از قطب خود ابوالسعادت عقیف‌الدین عبدالله با فقی گرفت، و پس از مدتی به کرمان بازگشت و در خانقاهی معتکف گردید و بارشاد مردم پرداخت و مؤسس سلسله نعمت‌اللهی است دارای دیوان اشعاری است که بطبع رسیده است و تالیفات چندی که عبارت از: شرح اخلاص، شرح گلشن‌راز و نصیحت‌الملوک است.
- ۲- شیخ رکن‌الدین ابوالمکارم احمد بن محمد بن احمد بیابانکی سمنانکی (متولد ۶۵۹ و متوفی ۷۳۹ ه. ق) در کودکی و جوانی فقه و حدیث و لغت را آموخت و در جوانی ملازم ارغون‌خان یکی از سرکردگان مغول بود و پس از چندی ترك خدمت کرده براو حالی عارض گردید و بر ریاضت پرداخت. در بغداد مصاحب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی بود، و خرقة ارشاد از او گرفت. علاءالدوله سمنانی دارای تالیفات متعدد است و دیوان اشعاری منتسب باوست. برای شرح حال کامل او به صفحه ۳۹۳ کتاب تاریخ قومس نوشته آقای رفیع مراجعه‌نمائید.

خودشان را مثل حدیدهٔ محماه^۱ می‌دانند که بواسطهٔ مجاورت با آتش حالت حرارت پیدا کرده‌اند و اگر ساعتی از آتش انفکالک^۲ یابند وجود ایشان سردوبی اثر می‌گردد . این طایفه در حق خود چندان غلو ندارند خود را بالعرض^۳ دارای اثر می‌دانند لکن عرفائی که بسیرت و سبک علاءالدولهٔ سمنانی هستند انبیای پیش را قطب زمان خود می‌دانند ولی دربارهٔ آنان سخنانی می‌گویند و در حق بدرجه [ای] غلو دارند که بنظر اهل تحقیق و هوش خیلی غریب می‌آید و اینها جزء کفار شمرده می‌شوند . من محض این که مردم بضلالت نیفتند بیش از این تصریح مطلب نمی‌کنم . با عرفا و سایرین جدالی و غرضی نیست و اگر می‌خواستم دربارهٔ او بد نگارم عبارات کاذبه و واهیة دیگران را شاهد می‌آوردم که زنان ثکلی^۳ با آن تهرات بخندند و صاحبان عقل بگریند ندانم چه شد که بنوشتن این عبارات هم اقدام کردم . کنون باز باید بنوشتن ژغرافی و معرفة المنازل پرداخت .

شب يكشنبه پنجم ربیع الآخر از تون بطرف منزل «رباط» که به «خوشاب» هم موسوم است حرکت کردیم کاروان از مشهد که حرکت کند تا تون راحت است از این منزل بی‌الا شبها و روزها بسختی می‌افتند که باید حمل آب و آذوقه کنند . منزل فردا که موسوم بر رباط است کاروانسرای ساخته و دایر ندارد باید در آفتاب بسربرد . آب هم باید از سه گودال چشمهٔ آنجا برداشت که بسیار بدرنگ است و قطره قطره آب از آن چشمه‌ها بیرون می‌آید و در گودالهای آب مختصر بواسطهٔ آب دادن کاروانیان ستوران خود را بسی کثافت و سرگین خیول و ذرات هوایی است . يك آب زرد رنگ است . آبی دیگر بواسطهٔ گل سرخ که در زمین است سرخ است ولای بسیار دارد . آب چشمهٔ دیگر باز بدرنگ و کثیف است ولی هیچکدام شوری ندارد . هر کس بخواد

۱- یعنی آهن گداخته و سرخ شده .

۲- یعنی بطور عاریتی نه اصلی .

۳- ثکلی باثاء مثله و کاف ساکنه و لام و یاء زن بچه مرده را گویند . افضل الملك .

در منزل رباط آسوده باشد باید بامشکها از تون آبها بردارد که در منزل رباط آسوده باشد. ما چنین کردیم و از تون چهارمشک حمل کردیم و شبانه حرکت نمودیم. مسافت راه هفت فرسخ است. در دو طرف راه کوههای بهم پیوسته است که ارتفاع زیاد ندارد. بیشتر آن تپه‌هایی است متصل بیکدیگر. جاده در میان کوهها واقع شده. گاهی فاصله کوهها از دو طرف جاده يك فرسخ است و گاهی هم دوست ذرع فاصله دارند. هنگام صبح بمنزل رباط رسیدیم و در اینجا صحرائی است که بین کوههای دو طرف است. بعضی گیاهها در دامنه کوهها روئیده و هنوز سبز است و غالباً در اینجا بادهای خنک می‌وزد و می‌توان این سرزمین را جزء بیلاقات این صفحات شمرد اما افسوس که بواسطه بی‌آبی و زمین سنگلاخ درختی و مزرعه [ای] در اینجا روئیده نیست. احدی در اینجا از سکنه یا زارع پیدا نمی‌شود. بواسطه وزیدن بادهای اینجا اندکی خنک است لکن بجهت نبودن کاروانسرا و سایه انداز در وسط روز آفتاب چنان می‌تابد که کاروانیان بی‌سرا پرده را عاجز و افتاده می‌سازد بنائی که در این منزل هست فقط يك رباط کوچکی است که تقریباً از دوست سال قبل از سنگ‌های ناهموار در اینجا ساخته‌اند و کنون همان رباط هم خراب شده است که نمی‌توان منزل کرد و از سرما و گرما نجات یافت. حجره‌ها بکلی خراب شده است مگر در بیرون رباط ده دوازده ایوان کوچکی است که صبح و عصر قدری خوب است. لکن بیشتر روز را چنان آفتاب می‌گیرد که از گرما آدمی بتاب و تعب می‌افتد و معلوم نیست بانسی این رباط که بالتمام از سنگ است کی بوده است. من کاروانسرا و رباط سنگی در جمیع منازل ایران ندیده‌ام مگر يك کاروانسرا که در منزل آهوان براه خراسان که از عهد انوشیروان تاحال مانده و کنون خراب است. و من شرح آنرا در چند سفرنامه خراسان خود نوشته‌ام یکی همین رباط کوچک مختصر است که مجموع آن از سنگ ساخته شده و کنون بکلی خراب و بانسی آن معلوم نیست از راه خراسان به کرمان این دویم منزلی است که اهل خیرات باید کاروانسرای بسیار خوبی در اینجا

بسازند تا اهل کاروان در گرما و در زیر سایه باشند و در سرما محفوظ مانند . هر کس اهل خیر است البته در اینجا بنای خوبی از سنگ یا آجر خواهد ساخت ، بلکه بروالی خراسان یا حاکم طبس و تون لازم است که از اصناف کسبه تون يك نفر صاحب مایه ار مجبور کند که همه وقت در این رباط ساکن شده جو و گاه و نان و بعضی چیزها در اینجا بیاورد و بکاروانیان بفروش رساند که مردم آسوده شوند و کاروانیان مجبور نگردند که از تون با خود حمل نان و جو و گاه و آب کرده باین منزل بیاورند و از برای حمل اجناس فوق العاده ستور کرایه کنند .

خلاصه در این منزل نان و آذوقه و گاه و زغال و هیزم و تمام لوازم نیست و احدی پیدا نمی شود . تمام چیزها را از تون خریده حمل بستوران کرایه کرده در اینجا آوردیم . اینها را محض آن نوشتم که مسافری تکلیف خود را در این منزل بدانند و از دو طرف ایاب حمل آذوقه و ملزومات با خود نمایند . در این منزل در پیش کوه و پشت کوه سه گودال یا چهار گودال آب است که از چشمه ها قطره قطره بیرون آمده و کاروانیان بصعوبت آب برمی دارند . آبها شیرین است لکن کثیف و سرخ رنگ است و زرد رنگ ولای داراست . در این منزل باز این آب شیرین هست که کثیف و گل آلود است در منزل فردا بهیچوجه آب شیرین نیست فقط آب شوری است که بدرد خیول می خورد . آب شیرین را باید برای فردا از اینجا برداشت . خوراک و غلیق مال راهم باید از تون ذخیره داشته باشند که باز در منزل فردا کاروانسرا داروآبادی و رعیتی نیست جز يك کاروانسرای ساخته و آب شور چیزی پیدا نمی شود . در کوههای اینجا کبک دیده می شود که بسر آب گاه می آیند .

شب دوشنبه ششم از منزل رباط بطرف «چاه گنبد» حرکت شد . مسافت راه پنج فرسنگ و نیم است در دو طرف جاده نزدیک بهم کوهها و تپههاست . صبح بمنزل رسیدیم . آبادی و آب شیرین در این منزل چاه گنبد نیست . آب شوری را کد دارد که

۱- در اصل بصورت «خبولی» است ولی ظاهراً از لرزش قلم تحریر شده .

خیول را از آن، آب می‌دهند. باید آب شیرین و خوراک آدمی و علیق مال را از منزلهای پیش آورد. درزمینهای اینجا چهارگودال درآورده‌اند و چاههای گنبدی کنده‌اند که با سطح زمین دوزرع عمق دارد. آب از آن چاهها قطره‌قطره جوشیده و در گودالها جمع شده بخیول می‌دهند. در اینجا کاروانسرای ساخته‌اند که حجرات و ایوانهای خوب دارد که کاروانیان از سرما و گرما محفوظ می‌شوند و بسی مثمرتر است. بانی این کاروانسرای حاجی کرملی یزدی ساکن کرمان است. این مرد وقتی شتردار بوده است و از کرمان بخراسان بارکشی می‌کرده است. وقتی باین منزل می‌رسد از این که در اینجا سایبانی نبوده باو و سرنشینان او بسیار سخت می‌گذرد. نذر می‌کند که اگر من صاحب اموال وافر شدم در اینجا کاروانسرای می‌سازم که مردم راحت شوند. او در اندک زمانی که شترداری می‌کند صاحب مال می‌شود. وسعت پیدامی‌کند و قصد ساختن کاروانسرا می‌نماید. در این بین حال وفات برای او پیدامی‌شود. بعیال خود وصیت می‌کند و می‌گوید من چنین نذری کرده‌ام. اگر مردم از مال من در چاه گنبد چنین کاروانسرای بساز. زن قبول می‌کند و حاجی کرملی می‌میرد. فقهاء کرمان بعنوان ثلث و عنوانات دیگر که بین علما ناحق متداول شده است، قسمد بردن اموال حاجی کرملی را می‌کنند. امام جمعه مرحوم کرمان که شرح حالش را بعد می‌نگارم سخت بازوجه کرملی همراهی می‌کند و نمی‌گذارد که مال آن مرحوم را ببرند و می‌گوید باید این زن به وصیت شوهر خود عمل کند. خلاصه این شیرزن که بهتر از مردان بزرگ این دوره است قد مردی علم کرده در شاهراه انصاف و مردانگی قدم زده باین مکان می‌آید پولها خرج می‌کند. از شهرتون و کرمان بنا و عمله و کوره‌پز می‌خواهد. بصعوبت زیاد و مخارج بسیار این کاروانسرا را می‌سازد. این زن دو سال معطل می‌شود و در تابستانها و بهار در همین جا مسکن می‌کند که این کاروانسرا باتمام رسد. در این جاها خوراک و آبادی نیست از تون آرد به اینجا می‌آورده و خمیر می‌کرده و بدست خود و معاونین خود نان می‌پخته بکارگران شب و روز نان می‌داده و بعلاوه

اجرت آنها را ادا می کرده است . بعد از دو سال که این کاروانسرا ساخته به کرمان رفته است . این زن محترمه عجب شرافتی دارد و غریب همتی کرده که در این بیابان بی آبادی آمده و از شهرتون که دو منزل مسافت دارد بنائاً و عمله آورده و نان داده و اجرت بخشیده برای راحت مردم کاروانسرا ساخته است . بنای این زن برابنیه جمیع مردان که قوت و قدرت دارند بسی رجحان دارد . این زن بسی شرف دارد که از شوهر خود اولاد نداشته و طمع در مال نکرده بنفس نفیسه خود در این بیابان که مردان از بی آبادانی بهلاکت می رسند آمده و دو سال مانده و بدست خود نان پخته و بصدقفر مزدور داده و کاروانسرا ساخته است . این زن بسی شرافت دارد که بعلماء زمان رشوه نداده و باقی مال را خود نخورده و خود را باین عذاب انداخته است . شاهزاده خانمهای محترمه این زمان و نجبای ایران این کار را نمی کنند که خود را باین ضرر و عذاب اندازند . این زن حاجی کرمانی شتردار چه گونه این بزرگی و همراهی باشوهر کرده است که من اینهمه در کار او تحیر دارم^۱ شنیدم که این زن پیر شده و کنون در کرمان زنده است . اگر در کرمان رسیدم انشاء الله سراغ او میفرستم و در منزل خود دعوتش می کنم و روبروی خواتین بسزرگ باو فوق العاده بسی احترامات می گذارم . گویا آن زن بچیزی احتیاج نداشته باشد لکن اگر تمام دارائی مرا که ناقابل است بخواهد باو تقدیم می کنم و اسم او را در این کتاب می نگارم که در خیرات حسان^۲ و مشاهیر النساء ضبط شود .

۱- مؤلف عبارات ذیل را نیز بدنباله مطالب نوشته و بعد خط زده است . برای تجلیل از این زن در اینجا ذکر می شود . «من در عالم خود دعوی مردانگی و انصاف دارم و اشخاصی هم که مرا شناخته اند تصدیق می کنند لکن فخر می کنم که لچک این زن بسر من و سر مردان ایران باشد» .

۲- نام سه جلد کتاب است که به اسم اعتمادالسلطنه نوشته شده و خود ترجمه و اقتباس از یک کتاب عربی است .

شب سه‌شنبه هفتم از چاه گنبد بطرف قریه «دهوك» حرکت شد. مسافت راه چهار فرسخ است بعضی راه را کج کرده به «حسن آباد» می‌افتند ولی حسن آباد چندان آبادی ندارد. برخی دهوك را محل اقامت قرار می‌دهند و در دهوك منزل کردند بهتر است. ما بطرف دهوك رانديم در سر دو فرسخی آب انباری ساخته‌اند که برای کاروانیان آب شیرین دارد. جاده صاف است و در میان کوههای دو طرف راه فاصله بسیار است. هنگام طلوع فجر به دهوك وارد شدیم. زنان را در تکیه منزل دادیم و مردان را در مسجدی که پهلوی آسیا و نهر است پیاده ساختیم. دهوك بسیار قریه آبادی است دو یست و پنجاه خانوار و چهار آسیاب دارد. نهر بزرگی که از این ده جاری است. آبش بسیار کم است و آب معدنی است. چشمه آن در بالای ده است که استخراجی احداث کرده و آن را دریاچه می‌گویند. من و تقی خان بعد از ظهر بآن دریاچه رفتیم و خود را شست و شو دادیم. آب چشمه بسی حرارت دارد و اهل ده از این آب می‌خورند. کنار چشمه بعضی باغهاست که زنان و مردان منزل دارند. آنها از جای دیگر آورده در خیک‌ها ریخته آویزان کرده‌اند که خنک است. بآن باغها رفتیم و از زنان آب سرد گرفته و خوردیم. بالای این چشمه جائی است که آنجا را «کلاته شاه مرغ» می‌گویند. آب آنجا خنک و سرد است و معدنی نیست. آن آب هم بسوی این ده روان می‌شود. هر کس از زوار آب خنک غیر معدنی خواهد باید از آنجا بیاورد و راهش نزدیک است ولی از آب آنجا آبی بهتر است که خیلی گوارا است باید از جائی آورد که موسوم به «باز» است و باز بمعنی دهنه بین کوه است و باز پائین ده واقع شده چندان دور نیست. من سواری بامشک بآنجا فرستاده و آنها آوردند. در این ده بسی ارزانی است بیشتر از سایر دهها نعمت فراوان است. میوه ابداء قدر و قیمت ندارد. زنان خوش گل زیبا از برای ما هر گونه خوراک بفروش می‌آوردند. يك زن خوش روی بسیار زیبایی میوه جات و مأكولات برای من آورد. هر چه می‌گفت قیمت آنرا فوراً باومی‌دادم. با این که دانسته بود که من سخت

نیستم همه چیز را بقیمت ارزان می‌گفت. شش من سیب‌خوب می‌آورد و بیک قران می‌فروخت. پنج من زردآلورا بیک قران می‌داد. شیر را ارزان می‌گفت. هر چه آورد بخوشروئی و خوش‌زبانی و ارزان فروخت. تمنا کرد بباغ او ساعتی برویم و اندکی از گرمای ده برهیم. ما و اطفال و عیال بباغ اورفتیم و او فوراً سیب و زردآلو برای ما آورد و بسی محبت کرد و بسی نجات داشت. اهل این قریه بسی باعفت و عصمت هستند و رسمشان این است که دختر را زود بشوهر ندهند تا دختر بسن سی و بیست و پنج سالگی نرسد و او را بشوهر نخواهند داد. در این ده برای کاروانیان کاروانسرایست اما قافله مختصر می‌تواند در نزدیک باغات و توی ده براحتی منزل کند و در وسط ده قلعه‌ایست که بالای تپه واقع شده و حالا دیگر آنجا اهالی مسکن نمی‌کنند. و دور قلعه منزل و باغات دارند. در توی آن قلعه بالای تپه چشمه‌ایست که هنوز هم موجود است. از قریه دهوگ راهی است که تا شهر طبس چهارده فرسخ مسافت دارد.

مرکز تحقیقات کوهپایه‌های سردی

شب چهارشنبه هشتم از دهوگ بطرف «زنادقون» حرکت کردیم. زنادقون در سرهفت فرسخی است و «عرب‌آباد» در سرشش فرسخی است. بعضی در زنادقون منزل می‌کنند و پاره‌ای در عرب‌آباد رحل اقامت می‌اندازند. هر دو جا آباد است. ما از برای بارافکندن عرب‌آباد را اختیار کردیم که بین مسافت امشب و فردا شب قدری تعدیل شود. از دهوگ که حرکت کردیم در سر یک فرسخی آب‌انباری است. در سر دو فرسخ و نیمی هم آب‌انباری ساخته‌اند که کاروانیان در وسط راه از آنجا مشروب می‌شوند. در سر شش فرسخی عرب‌آباد است آنجا فرود آمدیم. در باغات آن، نه در قلعه، در زیر درختان کهن منزل کردیم. این مکان برای راحتی زوار و قافله خوب است. آب شیرین و روان دارد که از سه فرسخی کوه می‌آید. آب از خوبی نزدیک باغات ساخته‌اند که آبش گوارا است. قریه و قلعه عرب‌آباد ملت

عمادالملک^۱ حاکم شهر طبرستان است. درباغات او منزل داشتیم. بیست خانوار در عرب آباد ساکن هستند. زنان از برای لباس مردان پارچه ابریشم در روی کارگاه می بافند که خیلی محکم است. مردم اینجا پریشان حال می باشند. قلعه محکمی از قدیم در اینجا است که کنون قدری ویران [شده] و کسی در آن سکنی ندارد. چون در این صفحات ایمنی است مردم بیرون قلعه منزل کرده اند. هوای اینجا گرم است ولی نه چندان که آدمی متاثر شود. منزل فردا که موسوم به «برج» و «چشمه» و «آب گرم» است ابدآ آبادی ورعیت نیست. هر کس باید از اینجا یا زنادقون حمل خوراکی و سیورسات خیول کند. در منزل پس فردا هم که موسوم به «چشمه کز» است آبادی ورعیت نیست. باید حمل آذوقه و سیورسات از عرب آباد و زنادقون کرد. محض آن این سطور را نوشتم که عابرین ملتفت باشند.

شب پنجشنبه نهم، آذوقه دو منزل را از عرب آباد برداشته بطرف «چشمه آب گرم» حرکت کردیم. مسافت راه پنج فرسخ بیشتر و شش فرسخ کمتر است. در طرف دست راست جاده کوهی عظیم است که شهر طبرستان و آبادیهای زیادی در پشت آن واقع شده ولی این طرف که ما حرکت می کنیم صحرای کویر است.

در سر یک فرسخی قریه زنادقون است. آب روان و باغات و دویست خانوار دارد. کاروانسرائی حاجی ابراهیم افغان برای کاروانیان در اینجا ساخته که هنوز تمام نشده است. بیشتر از کاروانیان در عرب آباد منزل نمی کنند در زنادقون می افتند که از حیث فراخی نعمت آسوده تر باشند. از زنادقون یک فرسخ که حرکت کنی باز آب انباری در وسط بیابان ساخته اند که آب شیرین دارد و قوافل مشروب می شوند. در سر سه فرسخی عرب آباد و دو فرسخی زنادقون باز آب انبار دیگری است که

۱- حاج محمد باقر خان که عنوان وکیل طبرستان یعنی حکمران را داشته است سالها در طبرستان و نواحی اطراف آن حکومت داشته است و از ناصرالدین شاه لقب عمادالملک بانته است.

کاروانیان از آنجا آب برمی دارند و راحت هستند . طلوع صبح بمنزل رسیدیم که موسوم به «چشمه آب گرم» است . در اینجا آبادی ورعیت و آب شیرین و علیق مال نیست . ما تمام اینهارا از منزل پیش آوردیم در این وادی آقا سید هدایت الله سیرجانی کرمانی باز برای سایه بان قوافل کاروانسرای خوبی ساخته که بسیار باعث راحتی است اگر این کاروانسرابودی معدودی از مردم در صحرای کویر بهلاکت رسیدندی . پهلوی کاروانسرا چشمه [ای] می جوشد که آب آن گرم است و معدنی است . استخر کوچکی احداث کرده و آب آن به اراضی النک و کویر میریزد . چون اراضی اینجا شوره زار است آب این چشمه را نمی توان خورد . باید آب از منزل پیش آورد ولی ستوران را می توان از این، آب داد . صحرای کنار این چشمه کویر سختی است . در اطراف چشمه درختهای گز سبز شده است که دوقه آن بسی قطور است . در حوالی چشمه النک خوبی است که مرتع بعضی گاوهاست . که از دیهات اطراف در اینجا سر می دهند . آب این چشمه معدنی است و گرم است . من و تقی خان بعد از ظهر لخت شده در چشمه رفتیم و خودرا شست و شو دادیم . در روبروی کاروانسرا در سربك فرسخی سلسله تپه درازی کشیده شده است که به تپه نادری معروف است . نادر شاه افشار که از کرمان بخراسان مراجعت می کرده از این راه گذشته و در سر تپه که بسی طویل است و در سر نیم فرسخی و يك فرسخی این چشمه آب گرم واقع شده و اردوی او در کنار تپه و اطراف چشمه منزل کرده اند . نادر شاه در سر این تپه چند نفر از اهل اردوی خودرا کشته و جهت این بوده است که در کنار این تپه که محل عبور و مرور قوافل است تا يك فرسخ بل متجاوز ، کویری است که سم مال در وقت خشکی زمین بخاك فرو می رود و بصعوبت بیرون می آید وقتی که باران آید نعوذ بالله که از این يك فرسخ نمی توان عبور کرد . تا زانوی اسب بگل فرو می رود و حرکت مال کمال صعوبت را دارد . نادر شاه وقتی که از اینجا عبور می کرده است باران آمده و اراضی کویر باتلاق شده حرکت برخیول او سخت گشته

است . حکم کرده است که آنچه نمد و قالی با اردو بوده است بروی جاده بکشند که او بسهولة حرکت کند . کارکنان اردو مسافتی از راه را فرش گسترده دیگر فرش نداشته اند که تاسرچشمه بیندازند . نادرشاه متغیر می شود که چرا در اردوی من چندان فرش نیست که در تمام راه گسترده شود . باین جهت در سر تپه که می رسد چند نفر را هلاک می کند و در سر تپه که سنگستان است و گل و لجن نبوده است منزل می کند . و روز دیگر حرکت می کند و در منازل بالاتر از اینجا هم کار دیگر کرده است که نوشته خواهد شد .

شب جمعه دهم ربیع الآخر از چشمه آب گرم بطرف منزلی که موسوم به «چشمه گز» است حرکت کردیم . مسافت راه شش فرسخ سبک است . يك فرسخ اول کویر و اراضی لوط است که وحشت و غم دارد . بعد از آن اراضی شنزار است . ثلث دیگر سنگستان است که بین دو سلسله کوه است که از دو طرف امتداد دارد . از اول چشمه آب گرم که حرکت کنی يك فرسخ که می روی پیاپی تپه نادری می رسی که کنار جاده واقع شده است . در وسط راه طرف دست راست کوهی تشکیل می یابد که رشته آن تا چشمه گز و بالاتر کشیده شده است . در بین راه بفاصله دو آب انبار است که زوار از آنجا آب بر می دارند . صبح بچشمه گز رسیدیم که در میان کوههای کوچک واقع شده است . چشمه آب باریکی بقدر لوله ابریقی در اینجا جاری است که آب آن شور است . آب شیرین از آب انباری باید برداشت که در اینجا ساخته اند و از آب باران پر شده است . در این جا کاروانسرا و خانوار و رعیت بهیچوجه نیست . بزید خوراک و علیق از دو منزل پیش باینجا آورد . هفت اطاق سنگی کوتاه در اینجا ساخته اند که باید چند نفری در زیر آن اطاقها بسر برند و باقی زوار در زیر آفتاب گرما خورند و سختی کشند . این منزل از جاهائی است که حتماً براهل خیر واجب است

۱- گمان نمی رود که نادر این قدر بی عقل بوده باشد که باین دلیل کسانی را بکشد و از لشکر خود بکاهد .

که کاروانسرائی در اینجا بسازند و آب انباری بزرگتر برسرپاکنند که قوافل راحت باشند. هوای اینجا چندان گرم نیست لکن اگر سایبان نباشد آدمی از حرارت آفتاب ناخوش می‌شود. در کوه‌های کوچک اینجا کبک بسیار است. در کنار چشمه چند درخت گز روئیده است. در نیم فرسخی چشمه کز در کوه‌دهی است [بنام] «علی آباد» که آب شیرین دارد. اگر وقتی در آب انباری که در چشمه گز ساخته‌اند آب شیرین تمام شده باشد باید مکتاری به علی آباد برود و از آنجا برای خوراک آب شیرین به این مکان آورد. از اینجا تا «پیرجند» راهی است که سه منزل مسافت دارد. هفت اطاق سنگی که در این منزل برای کاروانیان برسرپا است آنرا اهل «نای بند» ساخته‌اند. حفظ و حراست مردم در این منزل بعهده اهل نای بند است که از طرف دولت مجبور باین کار هستند.

شب شنبه یازدهم از منزل چشمه گز بطرف نای بند حرکت کردیم. مسافت راه چهار فرسخ سبکی است در سر دو فرسخی چشمه آب باریکی است که شترداران در آنجا می‌افتند در میان کوهها و دره‌ها باید حرکت کرد. راه قدری ناهموار است و کتل دارد. سحر بمنزل رسیدیم در کنار استخری و نهر آبی سه اطاق ساخته بودند و چند درخت خرما در اطراف بود. در پای قریه نای بند منزل کردیم. قریه نای بند در روی کوه است. ششصد خانوار دارد. از بالای کوه نهر آبی روان است. که پائین می‌ریزد و باغات و نخلستانها می‌رود. اهالی اینجا از عهد صفویه در این قریه مسکن یافته‌اند. این طایفه و طایفه [ای] که در شهر طیس اباعنجد تا این زمان حکومت دارند و طایفه احمدی که در بندر عباس جزء خالک فارس تا کنون ساکن هستند پسر میرکلان عرب می‌باشند. سلاطین صفویه بین سه پسران میرکلان عرب تفرقه انداخت^۲ بهریک، در نقاط ایران اقطاع بخشید و نوازشها کرد که بحفظ و حراست

۱- اصطلاحی است بمعنی توقف کردن و بار انداختن، نه افتادن بمعنی حقیقی کلمه

۲- در اصل چنین است، صحیح تفرقه انداختند، همچنین بخشید و نوازشها

مشغول باشند و دفع اشرار کنند . این اوقات عمادالملک پسر مرحوم عمادالملک که از احفاد میرکلان عرب است حکومت دارد و با این سکنه نای بند از بنی اعمام است و هر سال از طبس برای ریش سفیدان اینجا ارمغان و خلعت و بالا پوش می فرستند اینها فدائی اوهستند . اهل نای بند از عهد قدیم بکلی از مالیات و عوارض دیوانی و تاخت و تاز و ایان خراسان و حکام طبس معافاً مرفوع القلم هستند . فرمان معافات ایشان نزد عمادالملک حاکم طبس است . تمام اهل این ده نو کردیوان شده . مالیات را باین جهت به اینها بخشیده اند که زوار و قوافل این راه را از شر غارت و راهزنی طایفه بلوچ که در سیستان هستند و سابقاً تا باین منازل آمده راهزنی می کردند برهاند و در اراضی لوط تا منزل «حوض خان» که کاروانیان گم می شوند و در کویر هلاک می شوند دنبال آنها تا بیست فرسخ در کویر رفته ایشان را پیدا کنند . اهل اینجا راضی ندارند که بقدر خود زراعت کنند . جزئی گندمی می کارند ولی اهل سیستان گندم وجو و کاه و بعضی چیزهای دیگر از سیستان آورده باهل ده می فروشند و آنها از برای کاروانیان ذخیره نگاه می دارند و می فروشند و دخل می برند . الآن پانصد نفر مرد جنگی کارآمد از میان این ده بیرون می آید که همه از برای حفظ قوافل مأمور هستند ، و بلوچ سیستان از ترس اینها نمی تواند در این اطراف راهزنی کند . از اینجا تا بیرجند سه منزل راه است . در دوفرسخی اینجا محلی است که به «دیک رستم» معروف است . آب بسیار کم معدنی از آنجا بیرون می آید . بعضی از اهل کاروان که راه را گم کرده اند آنجا را دیده اند . در این قریه و کنار آن کاروانسرای نیست و زوار و اهل قافله نمی توانند بالای کوه روند و میان خانه رعایا منزل کنند . اگر اهل قافله پانزده یا بیست نفر باشند پای ده زیرنخلها یا کنار نهر زردیواری می توانند زندگانی کنند . و اگر عده قافله زیاد باشد کارشان بسختی می کشد باید

→

کرد که هر دو باید به جمع باشد .

میان آفتاب گرماخورند ولی از حیث آب و نان و علیق مال راحت هستند. کاش یکی از ابناء ثروت و تمکن در اینجا کاروان سرائی می ساخت که عموم قوافل راحت باشند. قوافل که از اینجا عبور کنند چه در ذهاب چه در ایاب چه از طرف خراسان چه از طرف کرمان حتماً باید از نای بند نان و گوشت و سایر ملزومات و علیق ستوران خریداری و بار کرده از دو طرف تا دو منزل بپزند. از آن که از یک سمت در منزل چشمه گز و منزل چشمه آب گرم رعیت و خانوار و آبادی نیست و از طرف کرمان در منزل «حوض خان» و منزل «چهل پایه» آبادی و رعیت و خانوار دیده نمی شود. باین جهت اهل نای بند از کاروانیان فایده زیادی می برند و ماکولات می فروشند و الاغ برای حمل علیق به کرایه می دهند و خودشان پول جزئی گرفته در این چند منزل هولناک که اراضی لوط و کویر است و مردم گم می شوند بلد راه می گردند و مردم را از هلاکت و خطر می رانند. نای بند آخر خاک طبس است که جزء خراسان است. از اینجا بعد جزء کرمان است و حفظ و حراست قوافل تا منزل فردا که موسوم بحوض خان است بعهده اهل نای بند است. از آنجا تا منزل دیگر که موسوم بچهل پایه است و خطرناک است بعهده حکومت کرمان است که سی نفر غلامان کرمانی ساکن بلوک «راور» که جزء کرمان است باید قوافل را از حوض خان تا چهل پایه و منزل «در بند» تا «راور» از خطر برهاند. و اگر قریه نای بند در تحت تبعیت کرمان باشد از برای حفظ قوافل بهتر است که تحت طبس که پانزده منزل مسافت دارد باشد. و من شرح این داستان را مجال نوشتن ندارم هر کس از اهل هوش از اینجا عبور کند ملتفت این نکات خواهد شد.

شب یکشنبه دوازدهم از نای بند بطرف حوض خان راندم مسافت راه پنج فرسخ است. سه فرسنگ متجاوز باید از میان تنگه گذشت که دو طرف آن کوه است. در سربلک فرسنگی چشمه خیلی مختصری است که گاهی شتردار در آنجا بار می اندازد.

درس سه فرسنگی آب انباری ساخته اند که زوار از آنجا آب برمی دارند. دوفرسنگ دیگر تا حوض خان بیابان هموار است. راه امشب و راه فرداشب که باید بمنزل چهل پایه رفت خیلی هولناک است و وحشت انگیز است. اصل اراضی لوت در راه این دو منزل است که ابدآ آبادی نیست و در اطراف صحرای کویر است که مردم در این راه جاده را که مشابه صحرا است گم می کنند و در کویر می افتند. به طرف که می روند راه پیدا نمی کنند. بی آبی و گرمای آنها را باستورانی که دارد هلاک می کند. مستحفظین راه یا از طرف نای بند یا از طرف دربند که جزء خاک کرمان است بروی یک شترمشکهای آب بار می کنند و برشتری دیگر سوار می شوند و در صحرای کویر می روند و راه را بلدیت داشته تاییست فرسخ و سی فرسخ می گردند. بسا می شود که دوروز و دوشب بگردش هستند تا گمشدگان را که هلاک شده اند پیدا کنند. پول و اسباب آنها را بیاورند. اگر مستحفظین راه زود باخبر شدند و سریعاً سوار شده دنبال گمشدگان بروند تا هفت فرسخ که بروند آنها را زنده پیدا کرده آب داده می آورند و اگر دیر حرکت کنند کشته و نعش گمشدگان را خواهند یافت. یک روز که بگذرد از گرما و التهاب و بی آبی هیچ گمشده زنده نخواهد ماند. هیچ پرنده حتی غراب جز در کنار جاده از این صحراها طیران نمی کند. این صحراهای کویر که در اینجا معروف بلوط است متصل به کویرهای اصفهان و کاشان و قم و تهران می گردد. در چند سال قبل یکی از خوانین و سرکردگان طایفه بلوچ به سعایت والی کرمان مقصر دولت ایران شده او را می خواستند دستگیر کنند و مغلولاً به تهران روانه اش دارند. بلوچ او را سوار شتر جمازه که ساعتی دوفرسخ راه می روند^۲ کرده و آب آذوقه همراه برداشته از همین راه لوط و صحرای کویر بتهران رسانیدند. وی ملتجی باولیا دولت شده از تقصیر بیرون آمد. گویند در

۱- در اصل چنین است و صحیح دارند.

۲- در اصل چنین است.

این صحراهای کویر بعض جاها هست که بلوچها قدری شن را پس کرده آب بیرون می‌آید. از آنجا آب برای خود برمی‌دارند و شتر را خار و خاشاک داده خود را بولایتی می‌رسانند و باز در آن گودالهای آب، شن و ریگ می‌ریزند که دیگران ملتفت نشوند و جز طایفه بلوچ دیگران این راهها را نمی‌دانند. این گودالهای آب را که در کویر است اهالی این نواحی «شنند» می‌گویند و در کویرهایی که نزدیک نای بند است «شنند علی رضاخان» معروف است و داستان علی رضاخان در چند ورق نوشته خواهد شد. مردم کرمان ویزد این گونه اراضی کویر را که بی آب و گیاه و نمک زار است لوت باتاء تقطدار گویند و نویسند، و در نقشه ژغرافیای ایران هم لوت باتاء منقوله نگاشته‌اند. اهل کرمان گویند از لوت گذشتیم و بلوت رسیدیم و از لوت عبور کردیم. لوت بمعنی برهنه و عریان است چون این اراضی از درخت و گیاه و مردم و آبادی برهنه مانده است لهذا آنرا لوت گویند.

خلاصه صبح بمنزل حوض خان رسیدیم. حوض خان در میان دشتی واقع شده که اطراف آن کوه است. ابداء در این دشت رعیت و آبادی و مآکولات نیست فقط یک اطاقی برای سایبان ساخته‌اند برای زوار تالاب و آب انباری ساخته‌اند که یکی مدور است و یکی مربع مستطیل. بسی عمیق و بزرگ است روی آنها را با آجر سقف زده‌اند. دهنه‌های آب انبار و راه پله‌های آن بسی وسیع است. این دو آب انبار بقدری آبگیر دارد که در عرض سال تمام قافله خراسان و کرمان را باخیول ایشان آب می‌دهد. و آب آن بسی گوارا و خنک است ابداء بوی بد نمی‌دهد. در بهار از آب باران پر می‌شود و تا یک سال بکار و انیان آب می‌دهد. بانی این دو حوض که باعث احیاء نفوس است مرخوم گنجعلی خان والی سابق کرمان بوده است که از امراء نامدار دوره سلاطین صفویه است. وی مخارج بسیار کرده و این حوض را در اینجا ساخته و این منزل معروف بحوض خان شده است. گنجعلی خان بناهای بزرگ در کرمان گذاشته است که هنوز باقی است. آبادی کرمان تا این زمان از او است چار

سوی کرمان و بازار گنجعلی خان و بعضی کاروانسراها از آن مرحوم هنوز در کرمان دایر است . مرد بسیار محترمی بوده است . دوستانه از اولاد و احفاد او در کرمان موجود هستند و معروف می باشند . اگر به کرمان رسیدم و تاریخ آن شهر را نگاه کنم شرح آثار خیریه گنجعلی خان را می نگارم . این حوض را که در این منزل ساخته است از خیرات بزرگ است . کاش یک نفر مرد بزرگ خیرخواه نوع پرست پیدا می شد که پهلوی این حوض کاروانسرائی می ساخت که زوار و کاروانیان در گرما و سرما سایانی داشته اند تا از هلاکت برهند .

تا درخت دوستی کی بردهد حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم
 شب دوشنبه سیزدهم از حوض خان بطرف منزل «چهل پایه» راندم . مسافت راه گویند هفت فرسنگ است لکن شش فرسخ است که صحرای لوط و کویر است و هوای بدی دارد . با آن که شب راه می رفتیم هوا گرم بود عرق می کردیم . باد گرمی می وزید . مکتاری می گفت خدا نکند که باد تند شود والا هلاک خواهیم شد . تمام راه بی آب و علف است . مستحفظین و سکنه نایبند تا حوض خان کاروانیان را حراست می کنند و اگر هم گم شوند در صدد جستجو برمی آیند ولی حفظ و حراست مردم از حوض خان تا چهل پایه و بالاتر بعهده غلامان کرمانی است که در دربند و راور ساکن می باشند . بیشتر از راه امشب در میان تنگه و دره است . وقتی که بزمین هموار می رسد راه صاف می شود و زمین شن دارد که کاروانیان جاده را گم می کنند تقریباً از حوض خان یک فرسخ یا کمتر که طی شود جائی است که آنجا را «تل لولی» می گویند . بقدریک میدان یا بیشتر که با طرف تل لولی گردش کنی زمینی است که شاخه های گز از آنجا روئیده . آن زمین ها را که حفر کنند آب سهولت بیرون می آید . و آنجا قدیم پایاب بوده و آبش شیرین بوده است . بلوچها محض آنکه کاروان نیفتد و سهولت دزدی و تاخت و تاز کنند روی آن پایاب را پوشیده اند . و آنها می دانند که از چه محل آب بیرون می آید . من این شرح را نوشتم که اگر

مرد خیرخواهی بخواهد این راه‌ها را بسازد و برای آسایش زوار آبادی بنا کند و در تل لولی که رسید بلوچ‌ها را بخواهد از آنها استفسار کند و در آن اراضی مقننی بگمارد که زمین‌ها را بکنند تا مگر آب بدست آرند و آنجا را منزل قرار دهند .

در بعضی از نقاط راه امشب چند گنبدیهای کوچک در کنار جاده ساخته‌اند و سنگ‌های دراز بر سر پا بفاصله یکدیگر نصب کرده‌اند که کاروانیان جاده را گم نکنند . در سر چهارفرسخی کالی از زمین جاده بطرف یسار دیده می‌شود که بسی عریض است . در این فصل این کال خشک است ولی در بهار بطوری آب شور از کویرها در این کال روان است که چارپایان و خیول بصعوبت از این طرف بآن سمت رودخانه روند . گویند این کال که در این کویراست متصل به کویرهای خالك اصفهان و این آب شور از اصفهان در بهار باینجا روان می‌شود . صدق و کذب این فقره را من ندانم و شخص آگاه بصیری را نیافتم که از او درست تحقیق کنم . خلاصه ، سحر بمنزل چهل پایه رسیدیم . منزل چهل پایه در محوطه ایست که اطرافش مثل دیوار کوه است . آب جاری و خانوار ورعیت ندارد ماکولات و غلیق ابدآ یافت نمی‌شود باید از دو منزلی پیش از اینجا خود کاروانیان آذوقه بیاورند این که این منزل را چهل پایه گویند محض آن است که از اینجا قنات جاری نمی‌شده است لهذا در قدیم زمین را کنده‌اند و چهل پایه پائین برده‌اند . در پله چهل پایه فضای کوچکی درست کرده آب جوشیده در آنجا جمع شده کاروانیان بمصرف خود می‌رسانیدند . از آنجا آب برداشتن بسی صعوبت و خطر داشت . من از آن پله‌ها پائین رفته و در پائین که آب جمع شده بود بسی وحشت داشت و تاریک بود لکن در همین دوسه سال مرد بلند نام با احتشام سلیمان خان بهجة الدوله^۱ که از بزرگان بم وبسی محترم است محض آسایش زوار و کاروانیان مبالغی خرج کرده کاروانسرای بسیار خوبی در

۱- مؤلف نوشته است . سلیمان خان بهجة الممالک پدر شوکت الممالک است [و

معاوم نیست کدام لقب صحیح است] .

اینجا ساخته که مردم از سرما و گرما محفوظ هستند . و دوحوض انبار بسیار خوب در اینجا بنا کرده که از آب باران پرمی شود و یک سالی بکاروانیان آب می دهد خداوند بر چنین مردی جزای خیر دهد .

شب سه شنبه چهاردهم ربیع الآخر از منزل چهل پایه بطرف «در بند» حرکت کردیم . مسافت راه شش فرسخ است . در سر دو فرسخی جائی است که آن محل را «ته میدان» گویند . راه امشب هم اصل کویر و لوط است . در این راه بسی مردم گم شده و بهلاکت رسیده اند . مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک^۱ نوری والی زمانهای سابق کرمان یک عیالی داشته که بکربلائی معروفه^۲ بوده است . وی از این راه بمشهد می رفته است . دیده است که جاده در این اراضی کویر در اکثر جاها گور می شود و زوار از جاده خارج می شوند و گم می گردند ؛ لهذا مبالغی خرج کرده بنا و عمله آورده در مسافت این شش فرسخ راه که مردم عوام هفت فرسخ می دانند در کنار جاده هشت میل ساخته است که عابرین سبیل بهوای میل حرکت کرده از جاده خارج نشوند . فاصله هر میلی تا میلی یک فرسخ کمتر است ولی بودن این میلهها در شش شب قبل شش نفر در این راه گم شده و بکویر افتاده و بهلاکت رسیده اند و آن داستان از این قرار است . عزیزالله نامی از اهل بلوک «خبیص» که جزء کرمان است در تمام عمر چاروادار بوده و از کرمان بمشهد مقدس زوار و بار می برده است بشماره تا این اوقات هفده سفر از این راه بخراسان رفته و مراجعت کرده است . این

- ۱- آقای مهدی بامداد در صفحه ۲۹۷ از جلد سوم کتاب شرح احوال رجال ایران در مورد محمد اسمعیل خان شرحی دارد که خلاصه آن نقل می شود . محمد اسمعیل خان وکیل الملک نوری جد خاندان اسفندیاری کرمان در ابتدا مدت هشت سال در کرمان نایب الحکومه بوده و بعد به ایالتی کرمان می رسد و به وکیل الملک ملقب می شود .
- ۲- در اصل چنین و از اغلاط بسیار زشت زبان فارسی است چه هم قرینه برای مؤنث بودن قبلاً ذکر شده است و هم کلمه معروفه در اصطلاح معنی خوبی ندارد .

ایام که پیر و پریشان شده بود بخیالش می‌رسد که علاقه خود را در خبیص بفروشد و اهل و عیال خود را برداشته بمشهد مقدس برود و در آنجا مجاور شود و بزراعت و دیمه کاری امر خود را بگذرانند و بخیص آمده و باغ خود را بقیمت خیلی فروخته زن خود را بادختر تازه عروس و داماد و دو طفل کوچک خود برداشته و قدری اسباب سفر حمل سه‌الاغ کرده از خبیص ببلوک راور بمنزل در بند رسید . از در بند به پریشان حالی با دو کوزه آب و بعضی اسباب بطرف چهل پایه در شب حرکت می‌کند . از طرف در بند که می‌آید تا میل پنجم راه را گم نمی‌کند . از میل پنجم باین طرف در محلی که آنجا را «ته میدان» گویند راه را گم می‌کند پیاده [ای] همراه او بود بوی می‌گوید عزیز الله راه را بخطای روی . او در جواب می‌گوید من هفده سفر از این راه رفته‌ام و گم نمی‌شوم . پیاده با او نمی‌رود در همانجا می‌نشیند قدری تا میل می‌کند یک‌دسته زوار که با آنجا می‌رسند با آنها بطرف چهل پایه روانه می‌شود . ولی عزیز الله بدبخت با عیال و اطفال و داماد و چهار پایان خود به اراضی لوط و کویر می‌افتد و ملتفت نمی‌شود . مسافتی را که طی می‌کند آگاه می‌شود که راه را گم کرده‌است و بهر طرف می‌راند اثری از راه نمی‌بیند . علاوه بر شب تمام روز راهم در آفتاب گرما راه می‌رود آبشان تمام می‌شود از تشنگی و گرما هلاک می‌شوند . پیاده [ای] که شبانه همراه بوده‌است خود را صبح بچهل پایه می‌رساند تا ظهر منتظر می‌شود می‌بیند که عزیز الله و همراهان او نیامدند به کاروانیان گم شدن آنها را بیان می‌کند . اهل کاروان تا دوروز دیگر خبر بدر بند و راور می‌رسانند . اکبر غلام متوقف در بند که مستحفظ راه و مأمور گمشدگان است شتر نداشته که سوار شود و بکویر تادوشب و سه شب برود و نعش آنها را بیاورد . مشک آبی بروی الاغی انداخته بابرادر خود از میل پنجم باراضی لوت می‌رود یک‌شب و یک‌روز راه می‌روند تادوازده فرسخ مسافت طی می‌کنند بجائی می‌رسند که رد پای سه‌الاغ و چهار آدمی و بچه می‌بینند که با طرف گشته‌اند و خودشان هنوز پیدانیستند . اکبر غلام می‌بیند که آب مشکش

تمام شده اگر بالاتر برود خودش هم هلاک می شود لهذا برمی گردد و تفصیل را بضابط راور خبر می دهد. دیگر از آن کشتگانا دنبالی نمی گیرند، خلاصه این بیچارگان کشته شدند و ما را بسی دل بر آنها سوخت. این داستان را برای آن نوشتیم که اغنیاء این مملکت از هلاکت زوار مطلع شده در دو طرف این جاده میل های بلند نصب کنند و در هر فرسخی پنج میل بیانمایند. تا مردم گم نشوند و از هلاکت برهند. کاش ما مردم آن زمانی را می دیدیم که از این راه خط آهن می کشیدند تا مردم از هلاکت و ذلت و زیاد خرج کردن در مسافرت برهند و از خاک فارس و بندرعباس متاع انگلیس و هند را بکرمان آورده از کرمان بخراسان برند و از خراسان مال التجاره روس را به کرمان و بندرعباس آورند. و اگر یک کمپانی از بندرعباس خط راه آهن را بکرمان بیاورد و از کرمان بخراسان امتداد دهد بسی راحت و آسایش و کثرت نعمت و فواید و دولت و ثروت برای اهل ایران خواهد بود و از برای تجارت انگلیس و روس هم ترقی کلی حاصل خواهد شد.

وقتی خواهد آمد که از همین راه خراسان به کرمان تا بندرعباس خط آهن بکشند ولی ما در آن زمان خاک و خشت خواهیم بود. انشاء الله آیندگان راحت باشند ما این بنیئات حالیه را که راه آهن نداریم متحمل می شویم و تا در ایران خطوط راه آهن نکشند مردم ایران بعلم و مال و توانگری و راحتی و ندیدن گرانی و قحطی نخواهند رسید. حال که راه آهن نیست انواع و اقسام ذلت ها می بینیم، خلاصه برویم بسر مطلب خودمان. این شش فرسخ بیابان لوط را که اکثر جاهایش هموار است رانندیم صبح بمنزل دربند رسیدیم. نزدیک دربند که آمدیم چند نخل خرما و یک آب باریک و یک باغچه سرسبز که در توی آن نعنا و ریحان و پیازچه و چند بوته گل آفتابگردان کاشته بودند دیدیم. گویا به بهشت رسیده بودیم. از آن دوسه منزل کویر و صحرای لوط و بی آبی که بسلامت رستیم این مکان از برای ما جنات عدن بود. بر من و

همراهان خوش گذشت . در دربند دوچشمه آب شیرین جاری است ولی قلیل است . سی چهل نخل خرما بر سر پا است که زیر سایه آنها می توان راحت کرد . يك کاروانسرائی هم مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک نوری والی سابق کرمان در اینجا ساخته است که در تابستان و زمستان برای کاروانیان باعث احیاء نفوس است ، خانوارو رعیتی جزاین کاروانسرا در اینجا نیست . در کاروانسرا يك نفر غلام کرمانی برای حفظ راه همیشه مأمور و متوقف است . او بابرادر وزن و بچه خود در این کاروانسرا مسکن کرده برای اهل کاروان علیق مال و نان و جوجه و تخم مرغ و ماست و هیزم همیشه حاضر کرده و ذخیره دارد . زوار مثل دوسه منزل پیش کارشان برای خوراک و علیق سخت نیست . دربند اول خاك و آبادی خطه کرمان است . و اینجا جزء بلوك «راور» است اما محل زراعت نیست که مالیات داشته باشد . در کوهی که نزدیک دربند است انقوزه می روید . شترداران در آنجا رفته از گیاه آنجا انقوزه می گیرند و بفروش می رسانند .

در سه فرسخی دربند معدن زاغ است که شترداران با آنجا رفته زاغ می آورند . يك میل مانده که شخص به دربند برسد در سر راه کالی است که آب شور گل آلودی از آنجا روان است . درختهای گز در آنجا روئیده که هیزم آن بصرف زوار می رسد . کاروانسرائی را که مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک والی سابق کرمان در اینجا ساخته است ، در سردر آن سنگی منصوب است که روی آن این عبارت را کنده اند : «در عهد دولت شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه این رباط را وکیل الملک محمد اسمعیل خان نوری زادالله توفیقه بانجام رسانید» لکن شنیدم که ساختن این رباط از پول حاجی میرزا محمد ابراهیم کرمانی بوده است و تفصیل از این قرار است :

حاجی محمد ابراهیم در عهد ایالت وکیل الملک مردی با ثروت و تمکن و ملاک بوده و اموال زیاد داشته و بیشتر اوقات اموال خود را بمصارف خیرات و ساختن

رباط و خانات می‌رساند] و در اطراف کرمان و بلوکات در بعضی منازل ربانها ساخته از آن جمله يك کاروانسرا از بناهای اودرقریه «هروز» است که شرح آن در چند ورق بعد نوشته خواهد شد به سعایت جمعی ، وکیل‌الملك مرحوم حاجی محمد ابراهیم را نزد خود خوانده باومی‌گوید ترا که این همه مال و ثروت است و من در ایالت خود حافظ و حامی توهستم باید مبلغی خطیر بمن دهی تا از شر اشرار محفوظ باشی. حاجی محمد ابراهیم می‌گوید من خطایی و خلافی نکرده‌ام که بتو جریمه دهم وکیل‌الملك باز او مطالبه می‌کند او ناچار چندین هزار تومان تسلیم می‌کند و می‌گوید این اموال را من بتو دادم ولی تو نمی‌توانی آنرا حیف و میل کنی . حاجی این سخن را گفته از مجلس خارج می‌شود . ساعتی می‌گذرد که دل وکیل‌الملك بدردمی آید و کارش سخت می‌شود .

حاجی محمد ابراهیم را نزد خود می‌خواند که اموالش را رد کند . حاجی می‌گوید اموالی را که داده‌ام دیگر پس نمی‌گیرم اگر می‌خواهی پس بدهی آنرا بمصارف خیریه برسان وکیل‌الملك قبول می‌کند و از درددل نجات می‌یابد . پس از آن مبالغی دیگر از خود روی اموال حاجی محمد ابراهیم گذاشته این رباط را برای آسایش کاروانیان در اینجا می‌سازد .

عیال گنجعلی خان مرحوم که در عهد صفویه والی کرمان بوده و گاهی هرات را هم داشته وقتی بادویست نفر از کرمان بطرف مشهد مقدس محض زیارت حرکت می‌کند باین منزل که می‌رسد بلوچ‌های سیستانی عزم غارت کردن اموال او را داشته‌اند . اجزاء آن زن در اینجا سنگری بسته خود را محفوظ می‌دارند و جماعتی از بلوچ‌ها را می‌کشند و قسم می‌خورند تا کشته نشوند تسلیم بلوچ‌ها نشوند . و خبر به‌راور و کرمان می‌دهند . بلوچ‌ها ملتفت می‌شوند که اردوی این زن متعلق بوالی کرمان است جلو آمده معذرت می‌خواهند و از صحراهای کسور با شترهایی که داشته‌اند بطرف سیستان فرار می‌کنند . محل سنگر این زن در يك میلی این رباط

است که نرمان مامور این راه نشان می دهند و اهل راور از این واقعیت مستحضر کرده داستان آنرا از قول اجداد خود مفصل می گویند .

شب چهارشنبه پانزدهم ربیع الآخر از دربند بطرف منزلی که موسوم به «چاکوران» است حرکت کردیم . مسافت راه را چهار فرسخ گویند ولی سه فرسخ و سدس است . ازین کوههای خوش ترکیب و خوش هیئت عبور شد . راه صاف و هموار است . صحرای لوط در این راه نیست بوته و گیاه در راه دیده می شود . هوا گرم نیست بدرجه اعتدال است . هنگام سحر بچاه کوران رسیدیم . در کاروانسرائی که سید هدایت الله سیرجانی برای اهل کاروان ساخته فرود آمدیم . جز این کاروان سرا دیگر در این محل خانه ورعیت و آبادی نیست . کاروانسرای هم دالان دار ندارد که خوراک و علیق برای زوار داشته باشد باید اهل کاروان خوراک و علیق از منزل پیش در اینجا آورند . این محل آب شیرین هست قناتی در اینجا احداث کرده اند که پشته های آن خوابیده آب روان نیست در چاه های بی عمق که نزدیک بسطح زمین است آب جمع شده اهل کاروان بهولت آب برمی دارند و بمصرف می رسانند زمین اینجا قدری استعداد آبادی و نهال کاشتن دارد .

نادرشاه افشار در اینجا چند نفر از مقربان خود را کور کرده است و جهت آن بوده است که میرزاغنی نام در بلوک راور راهدار بوده و برای حفظ راه چند نفر غلام ابو اجمعی داشته است . گویا يك بی نظمی از او بگوش نادرشاه می رسد و نادرشاه در کرمان بوده و بنای حرکت داشته حکمی برای میرزاغنی به راور می فرستد . باین مضمون که میرزاغنی تو و پسر تو در کرمان حاضر شوید که باید شماها را بکشم میرزاغنی باپسرش جرئت طفره و فرار نکرده اطاعت امر ننموده نزدیک کرمان حاضر شده است . وقتی رسید که نادرشاه سوار شده بطرف راور عزم حرکت داشته که به خراسان برود . نادرشاه میرزاغنی و پسر او را که اینطور مطیع و سریع الاجابه می بیند دلش برحم می آید منتظر می شود که شاید یکی از امراء شفاعت این پدر و

پسر کند . هیچیک از امراء جرئت وساطت نمی کند . نادرشاه حکم خود را منسوخ نکرده پدر و پسر را می کشد و بحالت تاخت و تاز یکروزه خود را بچاه کوران میرساند . اسبی که سوار بوده سریراق مرصع و جواهر نشان داشته در بین تاخت و تاز دانه های جواهر می افتد و مفقود می شود . نادرشاه باینجا که می رسد از افتادن دانه های جواهر آگاه می گردد بیشتر تغییر مزاج پیدامی کند . جلاد می خواهد و چند نفر از مقربان درگاه را کور می کند . وزیر بزرگ بجلورفته عرض می کند جهت تغییر خاطر مبارک چیست که اینهارا کور می کنید . می گوید تغییر من از این است که ساعتی منتظر ماندم تا کسی از میرزاغنی و پسرش شفاعت کند نکرد و من آنها را ناحق کستم و آخرتم از دست رفت . از اوقات تلخی تاخت و تاز در سواری کرده دانه های جواهر گم شده و دنیا بهم از میان رفت . حال نه دنیا دارم و نه آخرت باین جهت اینهارا کور می کنم . وزیر عرض می کند از کور کردن اینها خرابی دنیا و آخرت آباد نمی شود بهتر این است عفو و اغماض فرمائید و در فکر مملکت داری باشید که رعایا از تعدی یاغیان آسوده شوند . نادرشاه پس از شنیدن این سخنان خاموش می شود . علماء و ریش سفیدان راور بالاجماع این داستان را از اجداد خود روایت می کنند . از آن جمله آقاسید ابوتراب راوی است که از دانایان و محترمین راور است . من چند روز دیگر که وارد کرمان می شوم این اوراق من بشرف ملاحظه شاهزاده و الابر والی بزرگوار کرمان می رسد و فضیلتی کرمان این نسخه را خواهند خواند . شاید بعضی تعجب کنند که نادرشاه چگونه یکروزه خود را از کرمان تا چاه کوران که سی و شش فرسخ است رسانیده است . از نادرشاه از این قبیل کارها زیاد دیده شده . از قرا باغ تبریز خود را ده روزه به خراسان رسانیده است . و در همین دوره خودمان از تهران سه روزه سوار خود را بیزد رسانیده است . در خود شهر کرمان نورالله خان پسر مرحوم حاجی خسرو خان پسر مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله که از بزرگان محترم کرمان است و الآن حیات دارد و دارای بسی ثروت و اعتبار است . ظهر از بلوگر اور

به اسب خود سوار شده و مغرب که چراغها را تازه روشن کرده بودند به کرمان وارد شده و سی و پنج فرسخ را هراتی کرده است و هرکس خواهد از او استفسار کند . در این صورت نادرشاه اگر سی و شش فرسخ را یکروزه طی کند غرابتی ندارد^۱ .

شب پنجشنبه شانزدهم بطرف قصبه آباد و معتبر «راور» که پروزن خاور است حرکت شد تمام راه هموار است در سر چهار فرسخی قریه «اسمعیل آباد» است . آنرا مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملك والی سابق کرمان قنات در آورده و احداث کرده . حال ملك پسر او ولی خان حاکم بلوچستان است . ولی خان بر آبادی اینجا افزوده و رباطی سر پوشیده برای آسایش عابرین سبیل ساخته است . ولیخان برادر علیخان محتشم الدوله و بسیار جوان خوش سلوک عاقل با ادبی است . هر دو برادر الآن در کرمان هستند . در کنار این رباط مهتاب تابیده و آبی روان بود با تقی خان و حاجی میرزا احمد غلیانی کشیده براه افتادیم . آب اسمعیل آباد اندکی شور مزه است . در کنار جاده بقدر یک فرسخ نهر آبی امتداد دارد . بعد از اسمعیل آباد «کریم آباد» و «یوسف آباد» است . و در طرف دست چپ جاده است . در سر شش فرسخی قصبه راور است . سر آفتاب وارد راور شدیم . در باغ و عمارات عالیة مرحوم آقا علی اکبر یزدی که حال به دوپسر و دختر او رسیده است منزل کردیم . باغ با صفای پرمیوه است . عیال مرحوم آقا علی اکبر انواع و اقسام میوه برای زنان و مردان ما فرستاد . راور بلوک معتبر کرمان است . قدری گرمسیر است . آبادی معتبری است . اهل راور دانستند که من از اجزاء مخصوص ایالت کبرای کرمان هستم . محترمین ایشان از من دیدن کردند . از آن جمله جناب آقا سید اسدالله و آقا سید علی اکبر نقیب السادة

۱- غرابت در سرعت سیر نادر نیست در حرکات منسوب به اوست مگر آدم عاقل هم اینطور فکر و استدلال می کند . درست است که نادر بی باک بوده ولی بی هوش و عقل که نبوده است . خیلی بعید است که این داستان به این صورت اتفاق افتاده باشد مگر آن که مقدمه جنون او باشد .

و آقا سید ابوتراب و آقا سید مصطفی بود که از اعیان اینجا محسوب می‌شوند و سادات خوبی هستند. آقا سید ابوتراب بعضی صحبت‌های تاریخی برای من کرد. شخص باذوقی است. من از او پرسیدم این منازل را که من طی کرده‌ام اهالی لوت می‌گویند شما لوت را به چه املاء می‌نویسید. گفت ما بتاء نقطه دار می‌نویسیم. گفتم چه معنی دارد. گفت اصل لوت لوچ بوده است و معنای آن کور و عور است که برهنه باشد. این صحرا را بواسطه بی‌آب و علف بودن لوچ گفته‌اند. و عوام لوت خوانده‌اند. لوت هم بمعنی برهنه است و در لغت ضبط شده است. تحقیق املاء این لغت را در چند ورق قبل کرده‌ام دیگر محتاج بتکرار نیست.

حاجی جعفر ضابط این بلوک که مردی درستکار است نیز دیدن من آمده خواهش کرد که از او قبول سیورسات کنم بهیچوجه قبول نکردم. گفتم تحمیل بر رعایا حرام است از خودت هم قبول سیورسات نمی‌کنم. از آن که تا حال بتو محبتی نکرده‌ام. خلاصه حاجی بعد از ساعتی پیش من رفت حال او را از جمیع رعایا تحقیق کردم همه از او رضامندی داشتند و گفتند در جمع آوری مالیات دیوان دیناری بما زیادتی نمی‌کند و بسیار خوش سلوک است.

شب جمعه هفدهم در راور اتراق کردیم و روز جمعه را هم ماندیم. بعضی نزد من آمدند و گفتند خوب است از آقا سید علی اکبر نقیب و حاجی جعفر ضابط بازدید کنید که دل خوش باشند. گفتم اگر باعث زحمت آنها نباشد مضایقه از دید و بازدید ایشان ندارم. صبح جمعه را از خواب برخاسته بعد از صرف چای باتقی خان بخانه آقا سید علی اکبر نقیب رفتم. بعضی سادات هم آنجا حاضر شده بودند. نقیب خیلی پذیرائی کرد. در اطاق ظرفهای پر از میوه از قبیل انگور و گلابی و سیب و توت و بعضی فواکه دیگر چیده بود. ساعتی در آنجا نشسته و برخاستیم بهیئت اجتماع بخانه حاجی جعفر کلاتر و ضابط رفتم. او هم شربت و شیرینی و سینی آجیل و طبقاتی فواکه در تالار بزرگ دوروی خود چیده بود. قدری میوه و چای و شربت در آنجا

خورده حرکت کردم . درتالار بزرگ حاجی جعفر قالیه‌های دوازده ذرعی بسیارخوب و قالیچه‌های خوش‌نقش ممتاز گسترده دیدم تعجب کردم که اهل قصبه و دیهات اینگونه فرشها از کجا آورده‌اند معلوم شد که حاجی جعفر در راور کارخانه قالی‌بافی دارد که اینگونه قالی‌ها در منزل خود گسترده‌است . مرا بکارخانه قالی‌بافی خود برد قالی‌های بسیارخوب بدارکشیده بودند که اطفال یافتن آن اشتغال داشتند . این قالی‌ها نهایت امتیاز داشت . آدمی در نقش و نگار و طرزبافت آن حیرت‌می‌کرد . گفتم این قالی‌ها را ذرعی چند بفروش می‌رسانید . گفتند پارسال ذرعی شانزده تومان بفروش می‌رسید . امسال که تنزل کرده و بازار قالی فروشی کساد شده ذرعی هشت تومان کمتر بفروش نمی‌رسد و در قالیچه‌ها قیمت هر ذرعی زیاده بر اینها است و این ذرعی که من می‌گویم ذرع مربع است نه ذرع اهل کرمان که آنها در قالی نیم‌ذرع در یک‌ذرع که ضرب شود آنرا یک‌ذرع خوانند . از این کارخانه مرا بکارخانه دیگر بردند آنجا هم قالی‌های بسیار ممتاز دیدیم . نوردی که از برای قالی‌بافی در اینجا دیدم بیست ذرع طول و یک‌ذرع و چارک قطر داشت نورد همان حمّال و تیر بزرگ است . هر نوردی صد تومان قیمت داشت و آدمی تعجب می‌کرد که این تیر و نوردها را چگونه حمل و نقل کرده‌اند . خلاصه بعد از نظاره این قالی‌ها و کارخانه‌ها بمنزل آمده و راحت کردیم . کنون بطور اختصار ژغرافی راور را می‌نویسم .

راور جزء بلوکات معتبره کرمان است خود راور قصبه‌ایست آباد که بعضی دهات و مزارع اطراف جزء آن است . مالیات راور اصلا و فرعا با حق الحکومه در این سنوات از پنجهزار تومان متجاوز است . در قصبه راور هفتصد خانوار متجاوز است . شصت باب دکان دایر دارد که پنج‌باب آن خبازی^۱ است و پنج باب آن قصابی است . دکان قنادی هم در اینجا هست . رزازی^۲ و آهنگری و صفاری^۳ و نجاری و صباغی^۴ هم دارند .

۱- نانوائی

۲- برنج فروشی .

۳- مس سفیدکنی .

۴- رنگریزی

اینگونه دکانین دلیل بر تمدن و آبادی این محل است . پسته درشت بسیار خوب در اینجا بعمل می آید . بادام و انجیر و انگور اینجا ممتاز است . چادرشب های خوب و گلیم های خوب در اینجا می بافند . قالی بافی اینجا که شهره ایران است . آب اینجا از هشت فرسخی و چهار فرسخی می آید . هم قنات دارند و هم رود آب . در اغلب خانه ها آب جاری است . باغات خوب دارند . بلبل اینجا نهایت تعریف را دارد . در این اوقات که نیمه ثانی سرطان است و هوا در غایت گرمی است و گل سوری هم در میان نیست در وسط روز بلبل ها می خوانند و بلبلان خراسان و «بلاش آباد» سبزوار اینطور نیستند . شخص هندوئی هم در اینجا هست که کنیاک و مسکرات بمردم می فروشد . قیمت اجناس جز برنج در اینجا ارزان است . کسبه اینجا با مروّت و انصاف هستند . کم فروشی ندارند . اهالی این آبادی مردمان خوبی هستند . جمعی از خاندان های محترم کرمان در اطراف راور ملک دارند و همین جا ساکن هستند . بلوک «روار» بابلوک «خبیص» و بلوک «رفسنجان» و بلوک «کوه بونان» و بلوک «کوه پایه» اتصال دارد .

شب شنبه هیجدهم ربیع الآخر از راور بطرف منزل «حوض پنج» حرکت کردیم . مسافت راه را پنج فرسخ گویند لکن چهار فرسخ و نیم است .

از راور به کرمان راهی که حال معمول است من می نگارم لکن این اوقات نورالله خان پسر حاجی خسروخان مرحوم ، ابن مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله ، ابن مرحوم مهدیقلی خان ، ابن محمد حسن خان قاجار که معروف بمحمد حسن شاه است و جد بزرگ سلاطین قاجاریه است ، و کنون از بزرگان و اول محترم کرمان است ، همت گماشته که لا اقل صد هزار تومان خرج کند و از کرمان تمشهد مقدس هر گذار سخت و گردنه صعب و کوه است بترشد و با زمین هموار کند و در بعضی جاها خانات بسازد که کالسه و درشکه از کرمان تمشهد بتواند حرکت کند . و الحق

۱- در اصل چنین است ولی در تلفظ و غالباً در نوشتن کوه بنان بفتح باء گفته و

نوشته می شود .

همتی بزرگ کرده است و این اوقات از کرمان عمله گماشته تاشغول راه سازی هستند . چون از این راه که حال من به کرمان می روم قدری گردنه های سخت و کوه است لهذا نورالله خان از منزل «سراسیا» شش فرسخی کرمان راه معمولی را تغییر داده جاده را بزمین هموار انداخته که قراء و آبادیهای معتبر سر راه است و بخصاک زرند منتهی می شود و از زرند به راور می رسد و کنون مشغول ساختن هستند . دیگر این راهی را که من به کرمان می روم از راور تا سراسیاب متروک می شود . و نقشه راهی را که نورالله خان پیدا کرده است در صفحه جداگانه باین ورق چسبیده شده است که خوانندگان خواهند دید و من کنون شرح راه معمول را می نگارم که خود و جمیع مسافرن آمده اند .

از راور که حرکت کردم . قدری که راندم قریه «خیرآباد» و بعد قریه «شریف آباد» است ، که رباط دارد و متعلق بحاجی غلامعلی خان از احفاد ابراهیم خان ظهیرالدوله است . از آنجا که راندم دیگر آبادی ندیدیم . در اطراف جاده کوهها مشاهده شد . وقت سحر بمنزل «حوض پنج» رسیدیم . در اینجا آبادی و خانوار رعیتی و آذوقه نیست باید از منزل پیش در اینجا خوراک و علیق مال آورد . فقط در اینجا کاروانسرای پوشیده و آب انباری است که آقا ابراهیم تاجر بیرجندی ساکن کرمان ملقب بمعین التجار ساخته . و «کریم آباد» هم که قبل از راور نوشته شده متعلق به همین تاجر است که تازه مرحوم شده است . در این منزل حوض پنج نزدیک رباطی که آن مرحوم ساخته و دو آب انبار هم بنا کرده که از آب باران پر شده و کاروانیان از آنجا مشروب می شوند . در این منزل در صحراها مثل منازل پیش هیزم تاق نیست لکن بوته زیاد در پشت کوهها روئیده است که بمصرف قوافل می رسد .

شب يكشنبه نوزدهم از حوض پنج بمنزل «آب وید» می روند . مسافت راه

۱- متأسفانه در متن عکسی سفرنامه نقشه ای که بدان اشاره شده است وجود

را پنج فرسخ گویند لکن چهارونیم است . راه امشب گردنه و گدار سخت دارد . در وسط راه کوهی است طرف دست چپ که بکله گاو معروف است . دنباله آن تا منزل دیگر کشیده می شود و آنرا بمنزله دم گاو فرض کرده اند . علیرضاخان که از نواب یزد بوده است و با طایفه خود در کرمان ساکن گشته و در راور علاقه و باغو ملک داشته و همیشه به والیان کرمان یاغی بوده و داعیه سلطنت و خودسری داشته است ، وقتی بحکم والی کرمان افواج و سواردنبال او را گرفته ، وی از راور تا دو ماه ، سراین کوه تحصن جسته ، مکاریان از راور برای او آرد و آذوقه تا پای این کوه آورده از پائین کوه بدوش خود بارها را کشیده بالا می برده اند . و اهل راور قدرت نداشته اند که از حکم او تخلف کنند . بالای این کوه چشمه آبی هم هست که او خود و خیول را مشروب می ساخته . آخر الامر سوار بسیاری بامر والی کرمان دور کوه را گرفته ، علیرضاخان از طرفی که جاده سختی داشته خود را بکوه (لکرکوه) یا (کره کور) که من املاء آنرا نمی دانم می اندازد و از آنجا از روی کوهها بنای بند که اول خاک طبس است و شرح آنرا نوشته ام می رود و از آنجا خود را به اراضی کویر و صحراهای لوط انداخته و فرار می کند و بتهران می رود و خود را از تقصیر بیرون می رود و نزدیک نای بند در صحرای لوط «شند علیرضاخان» معروف است که آب در آورده و آشامیده است . و من تفصیل آن شند را در ضمن شرح نای بند در این اوراق نوشته ام . تقی خان پسر او تا هشت سال قبل در راور زنده بود و سرهنگی فوج کرمان از طرف دولت ایران با او بوده است . تقی خان و علیرضاخان و طایفه او معروف اهل کرمان بوده ، در شهامت و بزرگی علیرضاخان ضرب المثل است و من قلعه و دیوانخانه و عمارت علیرضاخان را که در راور نزدیک خانه حاجی جعفر ضابط است دیده ام . زندانخانه غریبی در آنجا داشته است آن خانه و عمارت کنون دایرو غیر مسکون افتاده . دیوارهایش بر سرپا است .

۱- در اصل چنین است و بسیاق عبارت باید «می آورد» باشد .

اهل راور و کرمان از کارهای عجیبه و غریبه علیرضا خان و بنی اعمام او که در راور بوده اند بعضی چیزها گویند . از آن جمله وقتی از برادر علیرضاخان باو سوء ادبی سر می زند . علیرضاخان برادر خود را برداشته با چند نفر نوکر بشکار می رود و در بیابان حکم می کند که بوته زیادی نوکرها جمع کنند و آتش زنند همین که آتش شعله ور می شود برادر خود را در آتش انداخته می سوزاند و بعد به راور مراجعت می کند .

علیرضاخان در راور باغی داشته که خیابانهای آن همیشه روئیده و تمیز بوده است . وقتی در میان خیابان برگ درختی یا خاشاکی می بیند که باغبان آن را بر داشته است . وی یک قرآن در وسط خیابان می اندازد و خود در گوشه [ای] پنهان می شود . باغبان از آنجا عبور می کند و قرآن را در روی زمین دیده بر می دارد . آنگاه علیرضاخان از کمین گاه بیرون آمده گریبان باغبان را می گیرد و می گوید پدر سوخته چطور شده است که قرآن را در خیابان باغ دیدی و برداشتی و خاشاک را ندیدی که برداری . بهمین تقصیر باغبان را در چاه آب انداخته می کشد (نستجیر بالله من تلك الصفة) .

خلاصه از پای این کوه معروف بکله گاورانندیم و از میان رودخانه خشکی که سمت یمین و یسار آن کوهها بود عبور کردیم یک فرسخ بمنزل مانده وسط رودخانه چشمه ایست که آب کم شوری دارد . در سر چهار فرسخ و نیمی منزل مسمی به «آب وید» است . در این منزل ابدآ خانوار و رعیت و آبادی نیست فقط یک چشمه آب مختصری و چند درخت پیدا است که در کنار چشمه روئیده شده است . آب چشمه قطره قطره است که در گودالی جمع می شود لکن آبش گوارا و خنک و شیرین است . در کوههای اینجا بعضی علفهای خوب روئیده که چوپانان از اطراف گوسفندان را در اینجا بچرانیدن می آورند و از دو چشمه کوچک اینجا سیراب می شوند . در اینجا حاجی علی آقا کرمانی که از اهل مروءت بوده است کاروانسرا و آب انبار خوبی ساخته است که زوار راحت هستند . یک خانواده در کاروانسرا ساکن است که به زواران

وعلیق وجوجه وتخم مرغ می فروشد . هوای اینجا خنک است و گرمسیر نیست خاک اینجا جزء بلوک «کهایه» است و بلوک کهایه جزء بیلاقات کرمان ومشتمل برچندین رستاق وکلانته است .

شب دوشنبه بیستم ربیع الآخر از منزل آب و بید بطرف «هروز» بروزن عجزوز که بهتر از عروس است حرکت کردیم . مسافت راه چهار فرسخ است از گردنه سخت ناهمواری باید عبور کرد که بسی فرازونشیب دارد و راه تنگ است ولی درسر دو فرسخی راه هموار می شود . درسر دو فرسخی قریه ایست که موسوم به «سرعرش» است . این قریه سرعرش بسیار جای باصفائی است . آب وهوای بسیار خوبی دارد . نهرها از هر طرف جاری ودرختان سردسیری سربعیوق کشیده است نهایت خضارت ونضارت را از هر طرف دارد . ساعت پنج از شب باینجا رسیدیم . کجاوه های زنان را جلوروانه کردیم . من وتقی خان درسرعرش با آبدار درکنارنهری فرودآمدیم . آبدار کنارنهر فرش انداخت وچراغ روشن کرد وقابله شام درآورد . در کمال راحتی وفرح من وتقی خان غذا خوردیم وشکرالهی بجا آوردیم که ازصحرای لوط یالوت که نمونه وادی برهوت است گذشته باین مکان با صفا رسیدیم . آب وهوا وجویبار قریه سرعرش شبیه دهات بلوک شمیران ازتوابع تهران است . خلاصه بعداز صرف غذا من وتقی خان وآبدار سوارشده طی طریق کردیم . از میان رودخانه پرآب باصفائی می گذشتیم که دراطراف تایک فرسخی درختان کز روئیده بود و بسی باصفا بود وبعداز گذشتن رودخانه تایک فرسخ هم دربیابان هموار راندم که درکنارش بعضی کوههای کوچک بود . هنگام سحر بمنزل هرروز رسیدیم نسوان را درکاروانسرا جادادیم خودمان درکنارنهر واستخر باصفای هرروز فرش انداخته بستر گسترده استراحت کردیم وچای خوردیم . مرغ حق بالای درختان مشغول خوانندگی بود مثل دهات شمیران که بیلاقی است اینجا هم مرغ حق دارد که آنرا بفارسی (چوک) و(ورشان) گویند .

هر روز دارای بیست خانوار است . خانه‌هاشان از سنگ ساخته شده است مسجد
 و حمامی هم در اینجا دایر است . آب از هر طرف جاری است . خیلی باصفاست .
 درختان بسیار کهن و بلند در اینجا است . زردالو و انگور و بعضی میوه‌جات در
 اینجا یافت می‌شود . نان خوبی در اینجا می‌پزند . اهلش سالم و ملایم و فقیر هستند .
 دو کارخانه قالی‌بافی در اینجا دایر است . در آنجا بنظراره رقتم قالی‌های خوب دیدم
 که بدار کشیده می‌بافتند . خوش نقش و نگار بود . لکن بخوبی اهل‌راور نمی‌بافتند
 سرعرش و هر روز جزء بلوک «کهایه» است و هوایش بیلاقی است . حاجی محمد
 ابراهیم کرمانی کاروانسرای بسیار خوبی که تماش از سنگ است در اینجا برای
 آسایش زوار ساخته است که از سرما و گرما محفوظ باشند . این حاجی محمد ابراهیم
 در منازل اطراف کرمان بسی رباطات و خانات ساخته است . و این مرد همان است که
 در ذیل شرح منزل دربند چند سطری از او نگاشتم . خداوندش رحمت کند .
 شب سه‌شنبه بیست و یکم از منزل هر روز بطرف «سرآسیا» حرکت کردیم .
 مسافت راه را گویند هفت فرسخ است لکن شش فرسخ است . کوه‌های بین راه که در
 دو طرف جاده است سرسبز و خرم و خنک و شمال گیر است . تادو فرسخ که می‌روی در
 سرکوه‌ها درختهای بادام بطور تراکم بر سرپا و سرسبز است . این بادام‌ها بادام
 کوهی است غیر از بادامی است که در شهرها می‌آورند بعد سه‌ده پهلوی هم دیده
 می‌شود که اسامی آنها از این قرار است : «ترک‌نو» ، «راه‌کوه» ، «کنوکرم» که
 جزء کهایه است . بعد قریه «سارج» و بعد از آن قریه ایست که موسوم به «ده‌گیر»
 است . بعد که از دره‌ها گذشتی سر سه فرسخی دهنه شام است . و از آن پس اول
 «چترود» است که آبش جاری است و بعد «هوتک» است که آب آن هم در کنار جاده
 روان است و بعد از هوتک قریه سرآسیا است که آب آنجا چندین آسیارا می‌گرداند .
 نزدیک طلوع آفتاب قریه سرآسیا رسیدیم و در کاروانسرای آنجا منزل کردیم .
 کاروانسرای اینجارا حاجی ابراهیم کرمانی پسر حاجی الله‌ویردی ساخته است . از مشهد

مقدس تا اینجا که رسیدیم در منازل بین راه آنچه کاروانسرا و رباط سرپوشیده دیدیم همه از بناهای دوره ناصری و دوره مظفری بود. از عهد زندیه و افشاریه و صفویه در این خطراه آثاری و بنائی ندیدیم. در سرآسیا نهرهای آب روان است پنجاه خانوار بیشتر در این ده دیده شد دو کارخانه قالی بافی بلکه متعدد در این قریه هست بنظاره آنها رفته قالی های بسیار خوب می بافتند قالی های اینجا بهتر از قالی های قریه «هروز» است اما بخوبی اهل راور نمی توانند بیافند. امروز آقامیرزا علیخان فراشبازی و یگلربیگی ایالت کرمان با بعضی از دوستان چند نفر سوار با استقبال من فرستاده بودند. در سرآسیا بمن رسیدند که امشب را حرکت کرده فردا بسلامتی وارد کرمان شویم.

شب چهارشنبه ۲۲ ربیع الآخر سنه لوی ئیل هزار و دو بیست و بیست و دو هجری که نیمه ثانی سلطان است، از سرآسیا حرکت کرده بطرف کرمان رانیدیم. بگذراه تا کرمان شش فرسخ است بیشتر از راه کف های سراب و زمین کویر است. راه صاف است که در بین راه سه آب انبار بفاصله یکدیگر ساخته اند که کاروانیان از آنجا آب برمی دارند یکی از آنها معروف به «حوض دق» است. در توی جاده، ده و آبادی نیست اما در اطراف بعضی آبادیها هست که اسامی آنها از این قرار است:

«زنگی آباد»، «فرح آباد»، «ده چنار»، «پوزه کوه»، «غلیان چی»، «فتح آباد» که اینها جزء دامنه و حومه شهر است. نزدیک شهر هنوز بدروازه نرسیده بقدر پنجهزارخانه های خراب دیده می شود که دیوارهای آن باقی است. اینجا معروف به «محلّه گبر» است رستم بیک گبر که در عهد محمود افغان با افغانان ساخته و باعث خرابی و خسارات کرمان گشته است با چند هزار سوار در اینجا ساکن بوده و حفظ شهر باو موکول بوده است. اگر مجال کردم شرح خرابی کرمان را خواهم نوشت. خلاصه يك ساعت از روز چهارشنبه ۲۲ ربیع الآخر به کرمان رسیدیم نه از دروازه مشهد بلکه از دروازه سلطانی نزدیک ارگ بحمدالله با جمعیت

خود وارد شهر شدیم. فراشبازی قبل از وقت بحکم بندگان حضرت مستطاب اشرف امجداسعد، والی، شاهزاده بزرگوار و ملک زاده نامدا رکن الدوله والی و فرمانفرمای مملکت کرمان و بلوچستان در محله «قطب آباد» که پشت عمارات ارگ است خانه از برای من و همراهانم تهیه کرده بود. اهل خانه را با بار و بینه با آنجا فرستاده خود با لباس سفر با صورت پراز گرد و غبار به ارگ باشکوه دیوانخانه ایالتی رفتم. بندگان حضرت ایالت کبری روخی فداه را با قفریدونی دیدم که در تالار بزرگ جلوس فرموده شرط ادب بجا آورده تعظیم کردم. اظهار مرحمت فرمودند در محضر مبارک اذن جلوس یافته نشستم. از سختی راه و وضع بنده پرسیدند عرض کردم سختی و مشقت در این راه دیده ام اما تا کنون که چشم بجمال مبارک روشن شده است تمام را فراموش کردم. بعضی صحبت های دیگر هم در میان آمد. پس از ساعتی رخصت یافتم که بمنزل شخصی خود آمده راحت کنم و بترتیب بعضی کارها پردازم. و اگر بندگان حضرت مستطاب اشرف امجداسعد ایالت کبری روخی فداه که مجمع جمیع کمالات داخله و خارجه هستند و در عریقت و ادبیت سرآمد جمیع شاهزادگان ایران بدون استثناء می باشند تشویقی باندازه و تقویتی کامل فرمودند و اسباب تاریخ نگاری را فراهم آوردند و کسالت و ملالتی بمن دست نداد تاریخ کرمان را در ذیل این اوراق طوری نویسم که از تاریخ شاهی که صاحب عقد العلی نوشته و نسخه اش در دست ما ایرانیان نیست و از تاریخی که انگلیسها درباره کرمان نوشته اند بهتر و خوبتر باشد و از روی جزء جمع دفتری و سیاحت خود یک قریه و یک مزرعه را ترک نخواهم کرد و جمیع نکات را می نگارم. و اگر تشویقی فرمودند مراحل نوشتن چنین تاریخی نیست، همین قدر وقتی که بطرف وطن و مرکز تهران می روم اگر از راه یزد و کاشان باشد فقط ژغرافیای راه را محض بصیرت مسافرن نوشتن ضمیمه این اوراق خواهم نمود و بالله التوفیق و علیه التوکل.

فی بلدة کرمان انشاها العبد العاصی غلامحسین المستوفی الزندی الملقب افضل الملك .

فهرست اسامی جغرافیائی

ابراهیم آباد : ۱۲ - ۳۵	« ۲ »
احمدآباد : ۱۴ - ۲۲	آب باریک : ۴۵
آزادان : ۱۶	آب گرم : ۱۶۲
اردغش : ۴۹	آب مرجان : ۳۳
ارزنده : ۴۷	آب وید : ۱۸۳ - ۱۸۵
ارزنة الروم : ۸۴	آتش گاه : ۱۶
اسپانیا : ۵۶	آزاد منجیر : ۱۰۸ - ۱۱۰
استرید : ۳۸	آزاد منجیل : ۴۴
اسدیر : ۴۱	آذربایجان : ۱۹ - ۷۲ - ۷۳ - ۹۲ - ۱۲۰
اسفراین : ۷	آستان قدس : ۳ - ۵ - ۱۱
اسلامبول : ۵۶	آستانه مقدسه رضویه : ۱۸
اصفهان : ۴۹ - ۷۱ - ۷۲ - ۸۳ - ۱۳۸	اسمعیل آباد : ۱۷۹
۱۴۶ - ۱۴۹ - ۱۶۸ - ۱۷۱	اشرف آباد : ۱۲
افریقیه : ۶۶	آفرین : ۱۲
افضل آباد : ۴۲	آلوگه (آلوكه) : ۱۲
افغال (افغانستان) : ۳۸ - ۵۶ - ۱۱۹	آهنك : ۱۴۲
البرز (كوه) : ۱۵ - ۲۰ - ۲۹	آهنگران : ۴۹
الموت : ۲۹	آهوان : ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳
امام آباد : ۳۰	
امیرآباد : ۱۶ - ۲۴	آل « الف » لآ
اندلس : ۶۵	آباری : ۴۲ لآ

بخارستان : ۱۴۸	انگلیس (انگلستان) : ۲۰ - ۷۳ - ۸۳
بخشی آباد : ۱۸ - ۲۴	۸۴ - ۱۱۹ - ۱۷۴
بدشت : ۳۲	اباصوفیه (مسجد) : ۶۲
براکوه (بلوک) : ۱۱۰	ایران : ۵ - ۷ - ۱۱ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۵
برج : ۱۶۲	۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۲ - ۳۸ - ۵۶
بفداد : ۱۰۰	۶۱ - ۶۳ - ۶۷ - ۸۴ - ۸۶ - ۹۱
بغیشن : ۵۰	۱۰۷ - ۱۱۸ - ۱۶۸ - ۱۷۴ - ۱۸۲
بك : ۳۰	ایروان : ۴۹
بلاش آباد : ۱۸۲	ایزی : ۱۳۸
بلوچستان : ۱۷۹ - ۱۸۹ - ۳۶	ایوانک (ایوان کی) : ۱۲ - ۱۳ - ۱۴
بندرعباس : ۱۶۵ - ۱۷۴	
بورون : ۱۴۲	« ب »
بوریا آباد : ۱۳۲	بارش : ۵۱
بوزنجرده : ۳۸	باریک آب : ۱۸
بیبق : ۳۹ - ۴۲ - ۴۷	باز : ۱۶۰
بیدخت : ۱۴۹	بازه هور : ۱۲۹
بیرجند : ۱۶۵	باشتن : ۴۱
	باسمنج : ۷۳
« پ »	باغ : ۴۱
پاده : ۱۶ - ۱۷	باغان : ۴۴ - ۴۵ - ۱۱۰
پایاب : ۳۱	باغ خان : ۱۴۳
پشت کوه : ۴۰	باغشن : ۵۰ - ۵۱
پل ابریشم : ۳۸	باغ گلشن : ۱۰۳
پوزه کوه : ۱۸۸	باغ نو : ۴۸
پیش فروش : ۵۰	بجستان : ۱۴۰ - ۱۴۲
	بجنورد : ۳۸

ته میدان : ۱۷۲ - ۱۷۳	
تیجر : ۴۱	« ت »
	تبریز : ۵۵ - ۸۴
« ج »	تجین آور : ۱۹
جاجرم : ۳۸	تخارستان : ۱۴۸
جاجرود : ۲۰	تربت حیدری : ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۴
جاجرود (رودخانه) : ۱۲ - ۱۳	۱۳۹
جلالی : ۳۲	ترشیز : ۱۳۲
جلنبدان (بلند یاران) : ۲۱۰	ترکستان : ۷۰ - ۷۱
جلون : ۴۵	ترک نو : ۱۸۷
جمال آباد : ۵۰	تزمیر : ۱۱۷
جنابد (کناباد = گنابد) : ۱۴۸	تقی آباد : ۱۳۲
جنبدان (دژ) : ۱۸	تکاب (بلوک) : ۱۱۰
جوین : ۴۲	تل لولی : ۱۷۰
	تون : ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۵
« چ »	۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۵
چاربنه : ۳۴	۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۹
چارسرشکی : ۴۷	تهامه : ۶۱
چارقشلاق : ۱۶	تهران (طهران) : ۳ - ۶ - ۱۱ - ۱۶
چاشت خوران : ۲۱ - ۲۲	۱۸ - ۲۰ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۶ - ۴۱
چاه کوران : ۱۷۷ - ۱۷۸	۴۲ - ۴۳ - ۴۶ - ۴۸ - ۵۲ - ۵۳
چاه گنبد : ۱۵۷ - ۱۶۰	۵۵ - ۵۶ - ۶۹ - ۷۳ - ۷۹ - ۸۴
چترود : ۱۸۷	۸۵ - ۹۲ - ۹۷ - ۱۰۳ - ۱۰۴
چرمنه (دژ) : ۱۸	۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۶ - ۱۲۷
چشمه : ۱۶۲	۱۳۴ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹
چشمه آب گرم : ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴	۱۵۱ - ۱۶۸ - ۱۷۸ - ۱۷۹

۱۸۲	چشمه گز : ۱۶۴ - ۱۶۵
ختن : ۶۵ - ۶۶	چناران : ۳۸
خراسان : ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶	چنگ عباسی : ۱۰۳ - ۵۰
۷ - ۸ - ۹ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳	چهل پایه : ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۰ - ۱۷۱
۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹	۱۷۲ - ۱۷۳
۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵	چین : ۶۵
۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱	
۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷	« ح »
۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳	حاجی آباد : ۲۰
۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹	حاجی آباد رضوه : ۲۵
۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵	حجاجی : ۲۴
۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱	حجاز : ۶۱ - ۹۷
۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷	حسن آباد : ۴۷ - ۱۳۷ - ۱۶۰
۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳	حسین آباد : ۱۵ - ۲۴ - ۳۰
۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹	حصار : ۵۰
۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵	حفظ آباد : ۴۴
۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱	حله : ۱۰۷
۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷	حوض پنج : ۱۸۲ - ۱۸۳
۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲	حوض خان : ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸	۱۷۰
۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳	حوض دق : ۱۸۸
۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸	
۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۵ - ۱۲۶	« خ »
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱	خاتون آباد : ۱۱ - ۱۲
۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹	خبوشان : ۳۸ - ۱۱۹
۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴	خبیص : ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۷۲ - ۱۷۳

۱۷۷	۱۴۶-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۴
درخت اینک : ۴۹	۱۵۶-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۲-۱۶۳
دره گز : ۳۸	۱۶۴-۱۶۶-۱۶۸-۱۷۰-۱۷۲
دزآباد : ۵۱	۱۷۴-۱۷۶-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۲
دزک : ۱۴	۱۸۴-۱۸۶-۱۸۸
دکفند : ۱۱۰	خسرو : ۱۲
دلقند : ۱۱۰	خسروجرد (خسروگرد) : ۴۱-۴۲
دماوند : ۱۴-۱۳	خوشاب : ۱۵۵
دوآب : ۱۴	خلیفه آباد : ۱۲
دوغ آباد : ۱۳۷-۱۳۴	خواجه : ۱۱۷
دولاب : ۳۰	خوار : ۱۴-۱۵-۱۷-۱۸
دولت آباد : ۲۴	خواشه : ۱۰۸
دیلمستان : ۱۴۷	خور : ۱۶-۵۰
دیگ رستم : ۱۶۶	خوریان : ۳۱
دو وسفه : ۳۱	خیرآباد : ۳۲-۳۳-۱۸۳
دهنه : ۵۰	
دهوک : ۱۶۰-۱۶۱	((د))
دهبد : ۱۳۸	دامغان (دمغان) : ۷-۱۹-۲۴-۲۵
ده چنار : ۱۸۸	۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۲
ده زرگر : ۱۰۸-۴۹	۳۷-۴۹
ده زمین : ۱۱۰	دانستری : ۳۱
ده سرخ : ۱۳۴	در : ۴۱
ده سنگ : ۱۸۷	دربند : ۱۶۷-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۵
ده گبر : ۱۸۷	در رباط : ۴۱
ده ملا : ۳۱-۳۰	دروار : ۱۸-۲۳

ریود : ۴۰ - ۴۱	ده نعلی : ۴۹
	ده نمک : ۱۷
« ز »	ده نو : ۵۱
زاهدان : ۴	
زرنند : ۱۳۸ - ۱۸۳	« ر »
زرنده : ۴۸	رادکان : ۱۴۹
زرین آباد : ۳۰	راور : ۱۶۷ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵
زعفرانی : ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۱۳۸	۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱
زمج : ۱۰۹	۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵
زنداقون : ۱۶۱ - ۱۶۲	راه کوه : ۱۸۷
زنجان : ۷۲	رباط : ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷
زنگی آباد : ۱۸۸	رباط بی بی : ۱۳۲ - ۱۳۴
زوزن : ۱۴۷	رباط سفید : ۱۲۹ - ۱۳۰
زید آباد : ۴۵	رباط کریم : ۱۲۹
زیدر : ۳۵	رحمت آباد : ۳۳
زین آباد : ۱۴۲	رستم : ۴۱
	رشمه : ۱۵
« س »	رضوان : ۴۸
سارج : ۱۸۷	رفسنجان : ۱۸۲
ساوه : ۱۸ - ۶۱ - ۱۳۸	روسیه (روس) : ۲۰ - ۵۶ - ۸۴
سیاه کوه : ۱۵	۱۱۸ - ۱۳۹ - ۱۷۴
سبزوار : ۳ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲	روم : ۶۵
۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۵۲ - ۵۳	رومه : ۱۷
۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۹۳ - ۹۹	ری : ۲۵
۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳	ریبد : ۴۱

۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۳۷- شامکان : ۴۵	
۱۳۸-۱۴۹-۱۸۲- شاه‌آباد : ۴۹	
سبزیز (محلّه) : ۱۰۰	شاهرود : ۲۴-۳۰-۳۱-۳۲-۳۴
سختر : ۵۰	۳۸-۳۹
سرآسیا : ۱۸۳-۱۸۷-۱۸۸	شاه عبدالعظیم (حضرت عبدالعظیم) : ۱۱
سرپوشیده (رباط) : ۴۵	شریف‌آباد : ۳-۱۲-۵۰-۵۱-۵۲
سرخه : ۱۹	۱۱۱-۱۲۸-۱۸۳
سرده : ۴۷-۱۴۲	ششتمد : ۹۹-۱۰۸-۱۱۰
سرعرش : ۱۸۶	شمیران : ۳۱-۱۸۶
سفیدار : ۵۱	شند علیرضاخان : ۱۶۹-۱۸۴
سماوه (رود) : ۶۱	شوره حصار : ۱۳۰
سمنان : ۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱	شوریاب : ۴۶
۲۲-۲۳-۲۴-۳۲	شهرک : ۴۸
سنگ کلیدر : ۴۶	شه میرزاد : ۲۱
سوگان : ۲۱	شیراز : ۷۷-۹۳
سهراب : ۴۱	
سیدآباد (سعیدآباد - صیدآباد) : ۱۸	« ص »
۲۴-۲۲	صالح‌آباد : ۳۱
سیستان : ۹۳-۱۱۴-۱۴۳-۱۶۶	صدخرو : ۳۹-۴۰-۸۳-۸۵-۸۶
۱۷۶	صد دروازه : ۲۴-۲۵
سیشون : ۵۰	صدرآباد : ۳۸-۳۹-۱۳۲
سیفر (کلاسه) : ۴۲	صفرآباد : ۳۰
« ش »	« ط »
شادیباخ : ۴۷-۴۹	طبیس : ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۹-۱۱۰
شام : ۶۱	۱۳۹-۱۴۰-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶

۱۴۷-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۵-۱۶۶-

« ف »

۱۸۴

- طرابوزان : ۵۸
 طوق : ۱۲۸
 طوس : ۷۸-۱۱۲
- فارس : ۳۶-۷۸-۱۶۵-۱۷۴
 فارس (آتشکده) : ۶۱
 فارس (خلیج) : ۶۱
 فتح آباد : ۴۹-۱۸۸
 فخر داود : ۵۱

« ع »

- عباس آباد : ۳۱-۳۶-۴۹
 عبدالله آباد : ۱۷-۱۸
 عبدل آباد : ۱۲-۳۰-۱۳۷
 عثمانی : ۵۰-۵۸
 عدن : ۶۵
- عراق ایران : ۴۰-۱۰۷
 عراق عرب : ۱۰۳-۱۱۹
 عرب آباد : ۱۶۱-۱۶۲
 عربستان : ۶۱-۶۳
 عطاری : ۲۲
- عراق ایران : ۴۰-۱۰۷
 فرومد : ۳۸-۳۹
 فولادفروش : ۴۹
 فیروزکوه : ۱۵-۱۷
 فیروزکوه (رودخانه) : ۱۷
 فیض آباد : ۴۸-۱۳۴-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹
- عراق ایران : ۴۰-۱۰۷
 عراق عرب : ۱۰۳-۱۱۹
 عرب آباد : ۱۶۱-۱۶۲
 عربستان : ۶۱-۶۳
 عطاری : ۲۲
 علی آباد : ۱۳-۱۶-۲۲-۲۵-۱۶۵
 علی کوری : ۵۱
 عمرکله (کله عمر) : ۱۲-۱۳
 عوض آباد : ۲۵

« ق »

- قادر آباد : ۳۰
 قاسان (کاشان) : ۷۰
 قاسم آباد : ۲۴-۴۸
 قالی باف : ۱۷

« غ »

غلیان چی

۱۸-۲۲-۲۳-۳۴-۳۵-۴۰	قاین : ۱۴۳-۱۴۸
۴۱-۴۵-۴۷-۵۱	قدرت آباد : ۲۴
کاریزنو : ۵۰	قدم گاه : ۵۰
کاشان : ۱۵-۳۸-۷۰-۷۱-۱۴۶	قرباغ : ۱۷۸
۱۶۸-۱۸۹	قرمز تپه : ۱۲
کاشمر : ۱۱۰	قره گل : ۱۲
کاظمین : ۱۲۰	قزاق چای : ۱۷
کافر قلعه : ۱۲۹	قزوین : ۲۹
کال شور : ۳۸	قسنطنین : ۶۲
گاه : ۴۰	قشلاق : ۱۴-۱۵-۱۶-۱۷
گاهه : ۳۹	قصبه : ۴۵
کراتب : ۱۱۰	قصر دختر : ۱۳۰
کربلا : ۲۱	قطب آباد : ۱۸۹
کروک : ۱۴	قطن آباد : ۴۸-۴۹
کرمان : ۱-۲-۴-۶-۸-۱۲-۱۴	قلعه حسنخان : ۱۳۰
۱۶-۱۸-۱۹-۲۰-۲۲-۲۴	قلعه نو : ۱۵-۵۰
۲۶-۲۸-۳۰-۳۲-۳۴-۳۶	قم : ۲-۳-۸-۱۵-۱۸-۵۶-۱۰۷
۳۸-۴۰-۴۲-۴۴-۴۵-۴۶	۱۶۸
۴۸-۵۰-۵۲-۵۴-۵۶-۵۸	قوچان : ۳۸-۴۹-۱۱۹
۶۰-۶۲-۶۴-۶۶-۶۸-۷۰	قوشه : ۱۸-۲۲-۲۳-۲۴
۷۲-۷۴-۷۶-۷۸-۸۰-۸۲	قومس : ۲۱-۲۴-۲۵
۸۳-۸۴-۸۶-۸۸-۹۰-۹۲	قومشه : ۲۴
۹۴-۹۶-۹۸-۱۰۰-۱۰۲	قهاب : ۲۵
۱۰۴-۱۰۶-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۲	
۱۱۴-۱۱۶-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۳	
۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹	
	« ك »
	کاروانسرای شاه عباسی : ۱۲-۱۷

۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۱ - ۴۵ : کوه‌میش	۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰
۱۶۸ - ۴ : کویر (لوت)	۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵
۱۸۷ - ۱۸۶ : کهپایه	۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰
۴۲ : کهناب	۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵
	۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰
« گز »	۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵
۴۱ - ۴۰ - ۲۲ : گاه	۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰
۲۹ : گردکوه	۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵
۷۲ : گرم‌رود	۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰
گناباد (گنابد - جنابد) : ۱۴۹ - ۱۴۸	۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵
۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰	۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰
گناب : ۱۳	۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۷۸ - ۱۸۶ - ۱۸۵
	کریم‌آباد : ۱۸۳ - ۱۷۹ - ۱۲
« ل »	کسک : ۱۳۲ - ۱۳۱
لات‌سدره : ۱۴	کلاته اسد : ۳۳
لاجوردی (دژ) : ۱۸	کلاته بالا : ۳۰
لاسجرد (لالسگرد) : ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶	کلاته‌خان : ۳۱
لوت = لوط (صحرا = کویر - اراضی -	کلاته سادات : ۴۰
بیابان) : ۱۶۴ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۴۵	کلاته سیدها : ۴۰
۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۴	کلاته قصاب : ۱۴۲
۱۷۷ - ۱۸۰ - ۱۸۴	کلاردشت : ۲
	کله عمر (عمرکله) : ۱۳ - ۱۲
« م »	کن : ۱۸
مازندران : ۳۶ - ۱۷ - ۱۵	کنوکرم : ۱۸۷
ماورالنهر (بلاد) : ۱۰۰	کوه بونان (بلوک) : ۱۸۲
محلّه گبر : ۱۸۸	کوه حمائی (بلوک) : ۱۰۹

محمدآباد : ۳۳ - ۴۸ - ۴۹	میان‌دشت : ۳۵ - ۳۶
محمودآباد : ۱۲ - ۵۱	میان‌ده : ۱۳۷ - ۱۴۰
محولات : ۱۳۴ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹	
۱۴۰	« ن »
مدینه : ۱۰۷	نامن : ۴۱
مرادآباد : ۳۱	نای‌بند : ۱۴۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۹
مزینان : ۳۹ - ۱۴۷	۱۸۴
مشهد : ۳ - ۴ - ۵ - ۱۱ - ۳۴ - ۳۹	نجد : ۶۱
۴۷ - ۴۸ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۴ - ۵۶	نجف : ۲۱ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۹
۷۱ - ۷۳ - ۷۷ - ۸۴ - ۹۳ - ۹۵	نزل‌آباد : ۴۴ - ۴۵ - ۱۱۰
۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱	نصرآباد : ۴۷
۱۱۷ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۴	نعیم‌آباد : ۳۰
۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۵ - ۱۴۹	نمورد : ۲۲
۱۵۵ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۶ - ۱۸۲	نوده : ۱۵ - ۱۴۹
۱۸۷	نهاردان : ۳۹
مصر : ۶۵	نیرك‌شاه : ۲۴
مفیثه : ۴۱	نیشابور (نیشابور) : ۳ - ۲۵ - ۴۲ - ۴۴
مقاتلان : ۳۴	۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱
مکه : ۲۸ - ۶۱ - ۹۷ - ۱۰۰	۵۳ - ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۱۰ - ۱۴۶
مورچه خورت : ۴۹	
مؤمن‌آباد : ۳۰	« و »
مهر : ۴۰ - ۴۱ - ۱۰۳	ورامین : ۱۲ - ۱۴ - ۱۸
مهرابکش : ۱۴۳	ویرانه : ۱۴
مهمان‌دوست : ۳۰ - ۴۹	
مهنه : ۱۳۷	« ه »
میامی : ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵	هادسوخته : ۳۴

	هاشم آباد : ۴۵
« ی »	هرات : ۷۰ - ۷۲ - ۸۳ - ۱۱۷ - ۱۷۶
یزد : ۱۹ - ۱۴۰ - ۱۴۸ - ۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۹	هروز : ۱۷۶ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸
یمامه : ۶۱	هکاتوم پیلس : ۲۴ - ۲۵
یمن : ۶۱ - ۶۴	همدان : ۸۳
ینسا : ۱۳۹ - ۱۴۰	هند (هندوستان) : ۵۰ - ۶۶ - ۱۱۷
یوسف آباد : ۱۷۹	۱۷۴
	هوتک : ۱۸۷



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۲- فهرست نامهای اشخاص

- « آ »
- آدمیت ، فریدون : ۸۴
 آریل (شاهزاده روسی) : ۲۸
 آصفالدوله ، اله یارخان : ۷۲-۸۳
 ۱۱۸- ۱۲۰
 آصفالدوله ، عبدالوهابخان : ۳۲-۳۴
 آصفالدوله ، غلامرضاخان : ۳۶-۱۲۶
 آقابالاخان : ۱۲۰
 آقاخان : ۱۲۰
 آقاسی (حاجی میرزا) : ۸۳
- ابوتراب (سید) : ۱۸۰
 ابیالفضل العباس (ع) : ۱۰۸
 احتشامالملك : ۱۶
 احمد (حاجی میرزا) : ۱۷۹
 اخمدشاه ابدالی : ۳۸
 ادیبالعمالك ، صادقخان : ۳-۵۵
 ادیب خراسانی ، سیداحمد : ۸۱
 ارغونخان : ۱۵۴
 اسانلو : ۱۷
 اسمعдалسلطان : ۱۲۷
 اسفراینی ، نورالدین عبدالرحمن : ۱۵۴
 اسکندر : ۲۵
 اسماعیلان = اسمعیله : ۲۹-۳۰
 اشرف افغان : ۴۹
 اشکانی (سلاطین) : ۲۵
 اصفهانی ، کاظم (میرزا) : ۱۴۹
 اصفهانیان ، کریم : ۷
 اصلان (پسر سالار) : ۸۴
 اعتضادالسلطنه ، علیقلی میرزا : ۳۲
 اعتمادالسلطنه ، محمدحسنخان : ۲-
- « الف »
- ابراهیم (امینالسلطان) : ۸۷
 ابراهیم تاجر (بیرجندی) : ۱۸۳
 ابراهیم مجتهد (سید) : ۱۵۲
 ابرههبن صباح (سردار حبشی) : ۶۱
 ابرهه : ۶۲
 ابوالحسن کیلکیبن محمد : ۱۴۷
 ابوالقاسم خباز : ۵۶
 ابوالقاسمخان پدریمنی حضور : ۱۳
 ابوبکر = ابی بکر (خلیفه) : ۱۰۶-۱۳۸

باقفی ، ابوالسعادت عقیف‌الدین عبدالله:	۳ - ۲۸ - ۲۹ - ۱۵۹
۱۵۴	اعرج ، عبدالله : ۱۰۲
بالاخیابانی (مجتهد) : ۹۸	اعظم‌الدوله : ۱۲۷
بامداد ، مهدی : ۲ - ۵ - ۲۰ - ۲۳ - ۳۲	افتخارالحکما ، اسمعیل : ۱۳۷
۴۴ - ۴۷ - ۵۰ - ۵۳ - ۵۵ - ۷۳	افشار ، ایرج : ۱ - ۴ - ۶ - ۷
۱۳۵ - ۱۷۲	افشار ، میرزا مایل : ۷۹
بدایع‌نکار ، فضل‌الله : ۹۱ - ۹۲	افضل‌الملک ، غلامحسین : ۱ - ۲ - ۴
برامکه : ۲	۵ - ۷ - ۸ - ۱۱ - ۲۸ - ۴۵ - ۵۹
برون ، ادوارد : ۱۲۵	۶۲ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۰۵ - ۱۱۳
بستی ، ابوالفتح : ۵۹	۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۱ - ۱۳۸
بغدادی ، صفی‌الدین : ۳	۱۴۷ - ۱۵۵ - ۱۸۹
بنی حنیفه : ۹۹	اقبال ، عباس : ۸۴
بنی‌المختار (سادات) : ۹۹ - ۱۰۰	امیرالمؤمنین (علی بن ابیطالب) : ۵۹ - ۱۰۶
۱۰۱ - ۱۰۲	امیرکبیر ، میرزا تقی‌خان : ۷۳ - ۸۴
بنی مروان : ۱۱۳	۱۱۸ - ۱۳۵
بودا : ۶۲	امین‌التجار (حاجی) : ۱۳۹ - ۱۴۱
بوقحف : ۶۲	۱۳۲ - ۱۳۳
بهار (ملک‌الشعرا) : ۶۹	امین‌الدوله ، فرخ‌خان : ۷ - ۷۰
بهاء ، حسینعلی : ۱۳۴	امین‌السلطان ، ابراهیم : ۶۹ - ۷۶
بهاء‌التولیه ، داود : ۹۵ - ۱۳۵	امین‌السلطان ، علی‌اصغر (صدر اعظم) :
بهجة‌الدوله ، سلیمانخان : ۱۷۱	۲ - ۱۱ - ۶۰ - ۶۹ - ۸۶ - ۱۲۱
بیدختی ، سلطان محمد (حاجی ملا) :	انوشیروان : ۱۵ - ۲۲ - ۶۳
۱۴۹	الله وردی (حاجی) : ۱۸۷

« ت »

تابنده ، سلطان حسین ، ۱۵۰
 تربتی ، درویش‌علی : ۱۳۲

« ب »

باب ، علیمحمد (سید) : ۱۳۴ - ۱۳۵
 باباطاهر ، ۱۵۰

- ترشیزی ، اسمعیل : ۹۸
 تفنگدارباشی ، غلامرضاخان : ۴۳
 تقی خان (منشی افضل الملك) : ۱۲۷
 ۱۲۹-۱۴۱-۱۴۴-۱۶۰-۱۶۳
 ۱۷۹-۱۸۴-۱۸۶
 تیمورشاه : ۲۸
- حسان (شاعر عرب) : ۸۸
 حسن (پسر میرزا عیسی قائم مقام) : ۵۷
 حسن (ع) : ۱۰۶
 حسین (ع) : ۱۰۶
 حسین خان سرتیپ : ۲۷-۳۷
 حسینی ، باقر (حاجی میرزا) : ۹۴
 حسینی ، هاشم (حاجی میرزا) : ۹۴
 حشمت الدوله ، حمزه میرزا : ۴۶-۷۲
 حشمت السلطان (پسر رکن الدوله) : ۱۲۷
 حکیم الهی ، جعفر (میرزا) : ۸۰
 حمزه (نواده ابوالفضل عباس) : ۱۰۸
 حموی ، یاقوت : ۳-۲۵
- « ج »
 جامی ، عبدالرحمن : ۱۱۳
 جستابن ابراهیم : ۱۴۷
 جعفر (حاجی) : ۱۸۱
 جعفر صادق (ع) : ۱۱۷
 جعفر ضابط : ۱۸۰-۱۸۴
 جلال الدوله : ۷۱-۷۲
 جلال الدین میرزا : ۱۲۶
 جلال السلطان ، اسدالله میرزا : ۱۱۵
 جهان سوز میرزا : ۳۱
- « ح »
 حافظ (شاعر) : ۱۱۵
 حبیب (حاجی میرزا) : ۹۶
 حسام السلطنه ، سلطان مراد میرزا :
 ۷۰-۷۱-۸۴-۸۵
 حسام السلطنه ، محمدتقی میرزا : ۳۴-
 ۷۶
- « خ »
 خاقانی محلاتی : ۷۹
 خراسانی ، محمدکاظم (ملا) : ۱۰۶
 خسرو پرویز : ۶۱-۶۴
 خسرو میرزا (پسر محمدشاه قاجار) :
 ۸۴
 خسروخان (پسر ابراهیم خان ظهیر-
 الدوله) : ۱۷۸
 خوارزمشاه ، سلطان محمد : ۱۰۰
 خیام ، عمر : ۴۷
- « د »
 دائی ، محمد (از علمای فقه و اصول) :
- حسام بن ثابت (شاعر عرب) : ۷۵

۷۹-۸۰ روشنی زعفرانلو ، قدرت‌الله : ۸-۱۱۹

دبیرالملك فراهانی ، محمد حسین :

« ز »

۱۳۸

دستگردی ، وحید : ۵۵-۵۷

دعبل بن علی الخزاعی (شاعر عرب) : ۷۴ زعفرانلو ، امیرحسین خان (شجاع-)

الدوله) : ۳۶

۷۵

دوست محمدخان : ۱۱۶-۱۱۷

دوغ آبادی ، محمد (میرزا) : ۱۳۴

زند ، کریم خان : ۱-۷۷-۱۲۵

زند ، لطفعلی خان : ۷۷

زهرا (ع) : ۹۹

« ر »

« س »

رازی ، ابوالفتوح : ۱۵۱

راوی ، ابوتراب (سید) : ۱۷۸

رسول ، محمد بن عبدالله (ص) : ۱۳۵ سالار ، حسن خان : ۷۲-۸۳-۸۴

رضا ، علی بن موسی (ع) : ۳-۱۱-۲۲-۸۵-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰

سامخان (ایلخانی زعفرانلو) : ۳۶-۸۴

۱۱۹

رضاقلی خان (ایلخانی زعفرانلو) : ۱۱۹

سبزواری ، حاج ملاهادی : ۲۱-۴۴

۱۳۷-۱۴۹

رضی (سید) : ۱۰۰

سبزواری ، محمود (سید) : ۱۱۴

رفعةالدوله : ۱۲۷

سپهسالار ، حسین خان : ۲۷-۳۷-۸۲

رفیع ، عبدالرفیع : ۲۱-۲۴-۲۶

سجاد (ع) : ۱۱۳

۱۵۴

سربداریان (ملوک) : ۴۱

۱۱۳-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۴۶

سررشته‌دار ، میرزا آقا : ۴۳

رکن‌الدوله ، علی نقی میرزا : ۴-۴۴

سروش : ۵۵

۱۸۹

سعدی : ۲۹-۸۰-۸۳

رکن‌الدوله ، محمدتقی میرزا : ۴۵-۴۶

سعید ، آقا : ۱۲۹

۵۳-۷۵-۹۳-۱۱۵-۱۲۵

- سطیح (کاهن عرب) : ۶۳
سکندر : ۱۱۲
- شریعتمدار ، محمدباقر (حاجی میرزا) :
۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳
- سورانی ، حاجی میرزا جعفر (مجتهد) :
۹۶
- شرف العلماء : ۱۳۷
- شفتی ، حاجی میرزا باقر (مجتهد) : ۹۶
- شق (کاهن عرب) : ۶۳
- سلطانعلی (ملا) : ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱
- شوشتری ، نورالله (قاضی) : ۱۰۰ -
- ۱۵۲ - ۱۵۳
- سلطان محمد : ۱۵۴
- شوکت الدوله ، میراسدالله خان : ۵۱ -
- ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹
- سلیمان (ص) : ۸۸
- شوکت الممالک : ۱۷۱
- سهروردی ، شهابالدین : ۱۵۳
- شهاب الملك : ۵۲
- سیرجانی ، هدایت (سید) : ۱۳۷ -
- شهرت (میرزا) : ۷۰
- ۱۶۳ - ۱۷۷
- شیبانی ، فتح الله خان : ۷۰ - ۷۱
- « ش »
- شیبانی ، محمدخان : ۱۰۰
- شاپور ذوالاکتاف : ۶۱
- شيبك خان : ۱۰۱
- شاه اسمعیل : ۱۰۰ - ۱۰۲
- شیخ الرئیس ، ابوالحسن میرزا
- شاهرخ : ۳۸
- شاهزاده) : ۳۴ - ۷۰ - ۷۶
- شاه عباس : ۳۳ - ۱۰۱
- شایرویه : ۶۴
- شاه صفی : ۱۳۲
- « ص »
- شاه نعمت الله ، (نورالدین) : ۱۵۴
- صانع (حاجی) : ۴۱
- شجاع الدوله ، امیرحسین خان : ۱۱۹
- صبا ، فتحعلی خان : ۷۰
- شجاع السلطنه ، حسنعلی : ۸۳
- صبوری ، محمدکاظم (میرزا) : ۳ - ۵ -
- شجاع لشکر ، سلیمانخان : ۴۳
- ۶۹ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ -
- شجاع السلطان ، علیمحمدخان : ۴۴
- ۱۱۱
- شریعتمدار ، ابراهیم (حاجی میرزا) :
- ۴۰ - ۴۴ - ۵۰ - ۸۵ - ۹۹ - ۱۰۲
- صبوری رشتی : ۷۶

- صدهخروی ، عماد (خواجه) : ۸۶
 صدر اصفهانی ، محمدحسین خان : ۵۶
 صدرالعلما تربتی : ۱۳۲
 صفا ، رضا (حاجی میرزا) : ۷۹
 صولت نظام ، محمدعلی خان : ۲۷-۲۸
 ۳۷
 صفوی ، بهرام میرزا : ۱۰۲
 صفی علیشاه : ۳۱
- « ض »
 ضحاک : ۶۶
 ظفرالسلطنه ، عزیزالله میرزا : ۱۲۶
 ظهیرالدوله ، ابراهیم خان : ۱۷۸-
 ۱۸۲-۱۸۳
 ظهیرالدوله ، علی خان (صفا علی شاه) :
 ۳۱
 ضیاءالدوله : ۱۹-۳۰
- « ط »
 طفرائی اصفهانی : ۵۹
 طاوس العرفا ، محمدکاظم : ۱۵۲
 طهماسبقلی : ۴۹
 طهرانی ، شیخ حسنعلی (مجتهد) : ۹۷
- « ع »
 عباس بن علی (ع) : ۱۰۶-۱۰۷
 عباس میرزا (نایب السلطنه) : ۱۹-۷۰
 ۷۲-۸۳-۱۱۸
 عباسی ، ناصر (خلیفه عباسی) : ۱۰۰
 عباسعلی واعظ (ملا) : ۹۷
 عبدالحمید (پادشاه عثمانی) : ۵۸-۵۹
 عبدالرحیم مجتهد (شیخ) : ۴۸
 عبدالرحمن (میرزا) : ۹۳
 عبدالکریم (میرزا) : ۵۷
 عبدالمطلب : ۶۲
 عبدالمؤمن خان : ۱۰۱
 عبیدالله خان ازبک : ۱۰۱
 عثمان (خلیفه) : ۱۰۵-۱۰۶
 عزیزالله : ۱۷۲-۱۷۳
 عطاءالله خان : ۱۱۸
 عضدالدوله ، (سلطان احمد میرزا) : ۲۳
 علاءالدوله سمنانی ، رکن الدین ابوالمکارم :
 ۱۵۴-۱۵۵
 علی (حاجی ملا) : ۲۱
 علی (میرزا سید) : ۱۲۱
 علی بن ابیطالب (ع) : ۲۸-۲۹-۹۹-
 ۱۰۸
 علی بن الحسین (ع) زین العابدین : ۱۰۲
 علی تاجرکاشی (حاجی) : ۱۸
 علوی ، محمدباقر (حاجی میرزا) : ۵۲
 علیخان سرتیب : ۱۴-۱۵
 علیرضاخان : ۱۸۴-۱۸۵

عمادالملک ، محمدباقرخان : ۱۴۳-

۱۶۶-۱۶۲

عمر (خلیفه) : ۱۰۶

عمیدالدوله ، کیومرث میرزا : ۱۹

عیسی (ع) : ۱۱۲-۵

عینالدوله ، عبدالمجید میرزا : ۱۲۵

عینالملک : ۱۲۷

« ق »

قآنی ، میرزا حبیب : ۳۲-۵۵

قاجار ، آقامحمدخان : ۲۰-۷۷

قاجار ، محمدحسنخان : ۳۸-۱۸۲

قاجار قوانلو ، حسینقلیخان : ۲۰

قاجار قوانلو ، محمدحسینخان : ۷۷

قاسم بن موسی بن جعفر : ۱۰۷-۱۰۸

قاضی ، حسن (حاجی ملا) : ۴۰

قاضی ، حسین (حاجی ملا) : ۸۳-۸۵-

۹۷

قاضی نورالله : ۱۰۲

قایم مقام ، ابوالقاسم : ۵۷-۸۳-۱۱۸

قایم مقام ، عیسی : ۵۵-۵۷-۸۴

قرائی ، عیسی خان : ۵۱

قطبالدین حیدر : ۱۳۲-۱۳۹

قوامالدوله : ۷۲

قوامالملک ، علی اکبر : ۷۷

قهرمان میرزا : ۱۹

« ک »

کاشانی ، محمدباقر : ۶۹-۷۰

کاشی ، احمد (حاجی میرزا) : ۱۲۷

کرزون : ۱۱۹

کرمانی ، ابراهیم (حاجی) : ۱۸۷

کرمانی ، علی آقا : ۱۸۵

« غ »

غسانی ، عبدالمسیح : ۶۳

غلامعلی خان : ۱۸۳

غنی (میرزا) : ۱۷۷-۱۷۸

غیاثالدین : ۸۶

« ف »

فاضل ، محمدعلی (ملا) : ۹۶

فتحعلی شاه : ۱۹-۲۳-۳۴-۵۳-

۷۲-۷۷-۸۳-۱۱۰-۱۱۸-۱۲۶

فخرالدوله دیلمی : ۱۰۱

فراشباشی ، علیخان (میرزا) : ۱۸۸

فرخ ، محمود : ۵-۲۶-۱۳۱

فردوسی : ۱۸

فرزدق (شاعر عرب) : ۱۱۳

فرمانفرما ، حسینعلی میرزا : ۸۳

فروغی بسطامی : ۷۹-۸۰

فصیحالملک شیرازی ، محمدتقی : ۷۷

- کلانتر ، ابراهیم خان (اعتمادالدوله) : ۷۷ محمد (حاجی) : ۱۸
 کلانتر ، جعفر : ۱۸۰ محمد (میرزا) : ۱۳۵
 کلانتر ، محمود (میرزا) : ۴۳-۱۵۱ محمد ابراهیم (پدر مستشارالتولیه) : ۴۶
 ۱۵۲ محمد ابراهیم (حاجی) : ۱۷۵-۱۷۶
 کر معلی (حاجی) : ۱۵۹ محمدباقر (سید) : ۱۵۱
 کمال السلطنه : ۷۶-۷۷ محمد بن حنیفه : ۹۹-۱۰۸
 کوهمشی ، محمدعلی (حاجی) : ۹۹ محمدتقی میرزا : ۷۵
 کی خسرو : ۱۴۸-۱۴۹ محمدحسین (میرزا) : ۵۷
 کیلکی بن محمد : ۱۴۷ محمدحسین خان : ۷۰
 محمدشاه : ۴۵-۷۲-۷۵-۸۳-۸۴

۱۱۸-۱۲۵

« گ »

- گریبایدوف : ۸۴ محمدعلی (ملا) : ۱۳۵
 گنجعلی خان : ۱۶۹-۱۷۰-۱۷۰ محمد کاظم خان : ۷۰
 گورگان ، امیر تیمور : ۱۱۶-۱۱۷ محمد میرزا (حاجی) : ۴۳-۱۳۰
 محمود (میرزا) : ۱۳۵

« ل »

- محمود ، محمود : ۲۰-۸۴-۱۳۵ لاری ، محمدرضا (حاجی) : ۱۳۰-۱۳۳
 لاکهارت : ۵۰ محمود ابوالقاسم احمد (ص) : ۶۳
 لواسانی ، سید ابراهیم (مجتهد) : ۱۵۱ مدرس طباطبائی : ۸

« م »

- محبوبی اردکانی ، حسین : ۵-۶-۷ مرتضی (سید) : ۱۰۰
 محتشم الدوله ، علیخان : ۱۷۹ مرتضی (شیخ) : ۴۸
 محسن بن علی (ع) : ۹۹ مرتضی قلیخان : ۵۶
 محلانی ، آقاخان : ۱۰۷ مریم : ۵
 محمد (رسول اکرم ص) : ۶۳-۸۱ مستشارالملك ، علیرضا (موتمن السلطنه) :
 ۷۲ مستنصر بالله (خلیفه عباسی) : ۱۴۷

- مستوفی ، یوسف : ۴۴
 مستوفی ، میرزا محمدخان : ۴۳
 مستوفی سبزواری ، محمدرضا
 (مستشارالتولیه) : ۴۶
 مستوفی الممالک ، حسن : ۵۷
 مسعودخان : ۱۰۱
 مشتری ، ابراهیم : ۷۹
 مشیرالاطباء ، علی تقی : ۲۰-۲۱-۲۲
 مشیرالدوله ، حسین خان : ۲۳-۷۳-۱۲۶
 مشیرالممالک ، علیرضا : ۴۲-۴۳
 مصطفی (سید) : ۱۸۰
 مصطفی (شیخ) : ۴۸
 مظفرالدین شاه : ۲-۱۱-۶۰
 مظفرالسلطنه ، خسروخان : ۱۱۹
 مظهرالدوله : ۱۲۷
 معزی (امیر) : ۷۱
 معاون الایاله ، تقی خان : ۱۱۳
 معاولالتجار ، محمدحسن : ۱۲۹
 معرب ، محمود : ۵۶
 معرب حایری ، میرزا سیدعلی : ۱۲۰
 معصوم (میرزا) : ۵۷
 معیرالممالک ، دوستعلی خان : ۷۹
 معین الشریعه (حاجی) : ۸۶
 معین حضور : ۱۳
 ملک زاده ، محمد : ۵
- ملایاشی ، داود (میرزا) : ۸۰-۸۱
 ۸۲-۸۳-۸۵-۸۶-۹۱-۹۷
 منتصرالملك ، حسن خان : ۱۳۰-۱۳۴
 مؤتمن السلطنه ، محمدرضا (حاجی
 میرزا) : ۴۶
 مؤتمن الملك ، سعیدخان : ۷۲-۷۳-۸۲
 ۸۲-۸۲
 موسی (ع) : ۵-۶۴
 موسی بن جعفر (ع) : ۱۰۷
 مولوی : ۹
 مهدیقلی خان : ۱۸۲
 میرشمس الدین محمد : ۱۱۶-۱۱۷
 میرکلان عرب : ۱۶۵-۱۶۶
 میمندی نژاد : ۵۰
 مینا (میرزا) : ۷۲
- « ن »
 نادرشاه : ۴۹-۵۰-۱۶۳-۱۶۴
 ۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹
 ناصرالدین شاه : ۲۱-۲۷-۳۱-۳۲-۳۴-۳۷-۴۶-۵۳-۷۱-۷۲
 ۷۳-۷۹-۸۱-۸۳-۸۴-۱۰۴
 ۱۱۸-۱۳۴-۱۳۸-۱۶۲-۱۷۵
 ناصرالملك ، ابوالقاسم خان : ۳۶
 ناصر خسرو : ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸
 نبی خان : ۷۳

- نبیل الله : ۵۷
- نجاشی : ۶۲
- نشاط اصفهانی : ۵۵
- « و »
- وثوق الدوله : ۳۲
- نصرت الملك ، علیمردانخان : ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹
- وثوق السلطان ، رجبعلی خان : ۱۱۳
- نجیرالدوله ، احمدخان : ۳۲ - ۳۳
- وجیه الله میرزا : ۲۳
- نجیرالملک شیرازی ، حسنعلی خان : ۷۷
- وکیل الرعایا، رحیم (آقامیرزا) : ۲۰ - ۲۲
- وکیل الملك نوری ، محمداسمعیل خان :
- نظام الدوله ، حسین خان : ۳۶ - ۵۲
- ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۲ - ۱۷۹
- ولی خان : ۱۷۹
- نظام الدوله ، علی محمدخان : ۵۶
- نعمان بن مندر : ۹۲
- « ه »
- تقیب السادات ، اسدالله : ۱۷۹
- هاشم (حاج) : ۷۷
- تقیب السادات ، علی اکبر : ۱۷۹ - ۱۸۰
- هاشم خان (میرزا) : ۷۰
- نجدالسلطنه : ۱۲۷
- هبت الله : ۵۷
- نورالله خان : ۱۷۸ - ۱۸۲ - ۱۸۳
- هدایت مجتهد (میرزا) : ۱۱۱
- نوروزخان : ۱۱۸
- هلاکوه : ۳۰
- نوری ، ملاعلی : ۴۴
- هیشمی ، ابن حجر : ۱۰۶
- نوری ، میرزا آقاخان (صدر اعظم) :
- ۳۲ - ۳۹
- « ی »
- نیرالدوله ، پرویز میرزا ، ۵۲ - ۱۱۰
- یارمحمدخان : ۷۲
- نیرالدوله ، سلطان حسین میرزا : ۳
- یزدان بخش میرزا : ۱۱۹
- یزدی ، علی اکبر : ۱۷۹
- ۴۴ - ۵۲ - ۵۳ - ۸۰ - ۱۱۰
- یوسف (ع) : ۲۰ - ۶۵
- ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۲۸
- نیک اله بن عبدالله بن... زین العابدین (ع) : یوسف (میرزا) : ۵۷
- یوشع : ۶۴
- ۵۷ - ۵۸

خواهشمنداست اغلاط چاپی زیر را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷	۱	۲۷	۳۷
۴۱	۲	در باط	در رباط
۴۲	۳	متاره	مناره
۹۹	۹	این	این
۹۹	۱۱	این	این
۱۳۵	۲۰	حسنعلی	حسینعلی
۱۳۷	۱۰	سرجانی	سیرجانی
۱۴۰	۹	اموشی	فراموشی
۱۵۰	۱	مرمان	کرمان
۱۷۷	۵	چاکوران	چاه کوران
۱۷۷	۲	مستحضر برده	مستحضر کرده

آثار چاپ شده از مصحح همین کتاب :

- ۱- مخزن الوقایع (شرح مسافرت فرخ‌خان امین‌الدوله) انتشارات دانشگاه تهران
- ۲- اسناد ومدارك فرخ‌خان امین‌الدوله جلد اول و پنجم انتشارات دانشگاه تهران
- ۳- سفرنامه كنتارینی (ترجمه) انتشارات امیرکبیر
- ۴- سفرنامه کلات ضمیمه فرهنگ ایران زمین انتشارات بهمن
- ۵- امیرکبیر و دارالفنون انتشارات کتابخانه مرکزی
- ۶- سه سفرنامه (هرات ، مرو و خراسان چاپ اول) انتشارات دانشگاه تهران
- ۷- سه سفرنامه (هرات ، مرو و خراسان چاپ دوم) انتشارات توس
- ۸- طوایف کرد زعفرانلو (مقاله) انتشارات دانشگاه شیراز
- ۹- صنعت جهانگردی در ایران (ترجمه) مجله دانشکده